

بسم الله الرحمن الرحيم



چکیده مقالات فارسی
سیزدهمین همایش بین‌المللی فلسفۀ دین معاصر
«وحی و نبوت»

۲۹ و ۳۰ مهر ۱۴۰۴

سمنان، دانشگاه سمنان



۰۴۲۵۰-۳۳۰۶۰



برگزارکننده:

انجمن علمی فلسفه دین ایران

با مشارکت

دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان

حمایت کنندگان:

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

انجمن علمی حکمت و فلسفه ایران | انجمن کلام اسلامی حوزه

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی | خانه حکمت | دانشگاه اصفهان

دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) | دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

دانشگاه ایلام | دانشگاه تربیت مدرس | دانشگاه تهران | دانشگاه خوارزمی

دانشگاه شهید بهشتی | دانشگاه شهید مدنی آذربایجان | دانشگاه شهید مطهری

دانشگاه علوم اسلامی رضوی | دانشگاه فردوسی مشهد | دانشگاه مازندران

دانشگاه میبد | مجمع عالی حکمت | مجمع فلاسفه ایران

philor.org

philorconf@gmail.com

مستولان همایش

رئیس همایش: رضا اکبری

دبیر علمی همایش: محسن جوادی

دبیر اجرایی همایش: علی سنائی

اعضای شورای علمی

- ابراهیم آزادگان (دانشگاه شریف، ایران) | رحیم آچار (دانشگاه مرمره، ترکیه)
خلیل رحمان آچار (دانشگاه آنکارا، ترکیه) | حمیدرضا آیت‌اللهی (دانشگاه علامه طباطبائی، ایران)
مهدی اخوان (دانشگاه علامه طباطبائی، ایران) | رضا اکبری (دانشگاه امام صادق (ع)، ایران)
محمد اکرم (دانشگاه بین‌المللی اسلام‌آباد، پاکستان) | ایهاب بدایو (دانشگاه لایدن، هلند)
رضا برنجکار (دانشکده‌گان فارابی دانشگاه تهران، ایران) | لیاقت تکیم (دانشگاه مکمستر، کانادا)
محسن جوادی (دانشگاه قم، ایران) | عبدالرزاق حسامی‌فر (دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، ایران)
سید احمد حسینی (دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران)
رسول رسولی‌پور (دانشگاه خوارزمی، ایران) | عزة رمضان العابدی (دانشگاه الازهر، مصر)
سجاد ریضوی (دانشگاه اگزتر، انگلستان) | مهدی ساعتچی (دانشگاه شهید مطهری، ایران)
محمد سعیدی‌مهر (دانشگاه تربیت مدرس، ایران) | علی سنایی (دانشگاه سمنان، ایران)
توماس سینور (دانشگاه آرکانزاس، آمریکا) | رستم شامحمدی (دانشگاه سمنان، ایران)
مهدی عباس‌زاده (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ایران)
امیر عباس علیزمانی (دانشگاه تهران، ایران) | کلوس فون اشتوش (دانشگاه بن، آلمان)
قدرت‌الله قربانی (دانشگاه خوارزمی، ایران) | علی کرباسی‌زاده اصفهانی (دانشگاه اصفهان، ایران)
جهانگیر مسعودی (دانشگاه فردوسی مشهد، ایران)
رمضان مهدوی آزاد بنی (دانشگاه مازندران، ایران) | ادوارد ویرنگا (دانشگاه روچستر، آمریکا)
حسین هوشنگی (دانشگاه امام صادق، ایران) | جاشوا هولمن (دانشگاه کونکوردیا، آمریکا)

فهرست

- ۱ مقدمهٔ دبیر علمی همایش
- توقع معجزه در جهان معاصر
- ۳ ابراهیم آزادگان
- پیامبری در فلسفهٔ دین از منظر مسیحی و اسلامی
- ۴ حمیدرضا آیت‌اللهی
- نسبت معرفت‌شناسانه باورهای دینی و نظام‌های اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبائی
(براساس نظریهٔ اعتبارات اجتماعی و مسلک اخلاقی قرآن)
- ۵ فرشته ابوالحسنی نیارکی
- پیام نبوت در عصر جدید
- ۶ مجید احسن
- خوانش برابری خواهانه از شرایط نبوت در نظر حسن عبود
- ۷ فاطمه احمدی و علیرضا فاضلی
- نبوت خطابه‌ای مقاوم در عصر بحران زیست‌محیطی و کارکرد متون مقدس در خطابه دینی
معاصر
- ۸ فاطمه احمدی و حسین فلاحي اصل

بازخوانی تفاسیر میمتنی بر تفاوت عقلانیت زنان و مردان با توجه به یافته‌های

نوروسایکولوژی

مریم احمدی ۹

ضرورت بازگشت خدا به جهان درهم‌شکسته در اندیشهٔ مارسل

مریم احمدی کافشانی ۱۰

فراروایتی از روایت ناامیدی پیامبران در قرآن

مهدی اخوان ۱۱

امکان نبوت و وحدت سریانی وجود، راه برون‌رفت از دئیسم

رضا اسکندری ۱۲

ناهماهنگی شناختی به مثابهٔ شیوهٔ اقناع پیامبرانه: نقد رویکرد معجزه‌محور به دلایل نبوت

عباس اسکوئیان و صدرا تقی‌پور ۱۳

تحلیل رویکردهای نبوت‌پژوهی در الهیات یهودی

محمدعلی اسماعیلی و عزالدین رضائزاد ۱۴

قرائت باسم رب، تأملی در نقش پیامبر در قرآن‌شدن قرآن

مهدی اصفهانی ۱۵

نسبت میان مفهوم وحی و لوگوس به عنوان الهام طبیعی یا عقلانی در اندیشهٔ رواقی

نگار اظهاری جنکانلو، مجید یاریان کوپائی و رهام شرف ۱۶

عبور از «فلسوف-نبی» به «شخص خاص نبی» در دیدگاه علامه طباطبائی

سیدمجید افضلی و حسام‌الدین شهرابی فراهانی ۱۷

- موهبتی بودن یا ارادی بودن «مقام نبوت» از منظر علامه طباطبائی
۱۸..... حوران اکبرزاده
- درهم‌تنیدگی وحی و امر اجتماعی: مشارکت اجتماعی در گفت‌وگوی الهی
۱۹..... رضا اکبری
- از غفران الهی تا مسئولیت بدون سرزنش: تحلیل تطبیقی مفهوم توبه در آموزه‌های وحیانی
و نظریه‌های اخلاقی ترمیمی
نیره امانی..... ۲۰
- ایثار در اخلاق اسلامی؛ تحلیلی وجودی بر مبنای غلبه بر هراس از مرگ و تحقق جاودانگی
معنوی
محمدرضا امینی..... ۲۱
- مقایسه نظریه ابن سینا و سهروردی در تبیین فرایند وحی و رؤیا با نظریه رؤیای رسولانه
سعید انواری..... ۲۲
- تحلیل تطبیقی «انذار» قرآنی و نظریه «مجازات فراطبیعی»
مهرناز باشی‌زاده مقدم..... ۲۳
- ارزیابی نظریه ویلفرد کنتول اسمیت درباره سرشت دین با تکیه بر الگوهای ایمان
محمدرضا بیات و محمد سمعی..... ۲۴
- ادبیات پیامبرانه در رمان برادران کارمازوف فیودور داستایفسکی
توحید تیموری..... ۲۵

ضرورت بازخوانی شمول جهانی نبوت حضرت محمد (ص) با نظریه چالش‌های جهان

معاصر

سیدمصباح‌الهدی جبارزاده ۲۶

ضرورت «انسان» بودن نبی از منظر قرآن کریم

محمد مهدی جندقیان و علیرضا نوری ۲۷

مرجعیت معرفتی پیامبر در پرتو اعتماد وجدان‌مدارانه: خوانشی از نظریه اعتماد زاگزبسکی

سیمین جهانی ۲۹

اختلاف‌نظر دینی، تجربه و حیانی، و دفاعی از مصالحه‌گرایی تعدیل‌شده

غزاله حجتی ۳۰

وجاهت استدلالی عقل در ارزیابی مفاد وحی

عبدالرزاق حسامی‌فر ۳۱

نقش معجزه و عصمت نبی در حجیت گواهی: بازخوانی معرفت‌شناختی دیدگاه خواجه

نصیرالدین طوسی

مرتضی حسین‌زاده ۳۲

مدخلی بر الهیات تصویری فارابی (تبیین جایگاه معرفت‌شناختی تصویر و تخیل در فهم و

تبیین وحی و پیامدهای فلسفی و منطقی آن)

سیده زهرا حسینی ۳۳

تفسیر متون و حیانی با استفاده از هوش مصنوعی: چالش‌ها و فرصت‌ها

سید محمد حسینی (طاها) و سیداحمد حسینی ۳۴

بررسی و ترسیم نقشه علم پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی حوزه فلسفه دین با رویکرد

علم‌سنجی

روح‌اله خادمی، حسن محمودی توپکانلو و منصوره صراطی شیرازی ۳۵

تحلیل علم از طریق گواهی در دیدگاه شریف مرتضی

ریحانه سادات خرم‌شاهی و فاطمه شیخ سجادیه ۳۶

تجربه وحی و اعتماد به سنت دینی: دیدگاه لیندا زگربسکی

امیرحسین خداپرست ۳۷

سایه افلاطون و زوال فهم وحیانی از نفس در الهیات کلیسای اولیه

حمید خسروانی ۳۸

بررسی مفهوم «لقاءالله» از نظر علامه طباطبائی در/المیزان

قدرت‌الله خیاطیان ۳۹

واقعیت وحی

فائزه خیراندیش ۴۰

«وحی‌های نوشتاری» در سنت یهودی پیشازبانی

حمید خسروانی، عابدین درویشی‌پور و حسین فلاحی اصل ۴۱

تحدی قرآن به مثابه پدیدار استعلانی: خوانشی فلسفی از اعجاز قرآن در افق حکمت متعالیه

امیرعلی دوستعلی و سیدرضا قائمی ۴۲

آموزه‌های وحیانی و علوم جدید؛ تطابق یا تعارض بر اساس دیدگاه ولفگانگ اسمیت

سیدمحمد دیباجی ۴۳

«نقش آفرینی بی‌واسطه خداوند در معجزات» و انکار آن با قاعده الواحد

محسن رحمانی‌زاده و محمدجواد رضایی ره ۴۴

پیامبری و دیگر-مراقبتی

رسول رسولی‌پور ۴۵

نسبت وحی نبوی با تجربه‌های عرفانی از دیدگاه مولوی

محمدجواد رضایی‌ره ۴۷

امکان یا امتناع وحی در الهیات دئیستی

الهام رضوانی مقدم و قاسم رونقی ۴۸

نسبت میان قرآن، عقل و سنت در ساختار معرفت دینی

مریم زائری امیرانی ۴۹

مواجهه فارابی با آرمان فهم غیربشری از وحی

مهدی ساعتچی ۵۰

حکمت و نبوت موسی از نگاه فیلون

مریم سالم ۵۱

بررسی رویکرد پدیدارشناختی ویلیام جیمز به تجربه دینی و دستاوردهای آن برای فلسفه دین

علی سنایی ۵۲

تبیین وحی برپایه سفرهای چهارگانه عرفانی

روح‌الله سوری ۵۳

از ولایت تا نور: بررسی تطبیقی هدایت باطنی نزد طباطبائی و آگوستین

سینا سیه‌چهره و قدرت‌الله قربانی ۵۴

- بازخوانی آموزه قرآنی تسبیح موجودات در پرتو تجارب نزدیک به مرگ و مدلولات آن برای الهیات محیط‌زیست (اکوتولوژی) ۵۵
حیدر شادی
- نبوّت و تجربه عرفانی: بازخوانی انتقادی مرزهای معرفتی در سنت عرفانی ۵۶
علی شریفی
- میوه نرسته بر شاخ؟ بازایی «علل اربعه» فرآیندهای ایجاد و ابلاغ وحی قرآنی ۵۷
سید روح‌اله شفیع
- بازخوانی مفهوم «برزخ» در الهیات کاتولیک و نقش آن در اقتصاد قرون وسطی ۵۸
محمدرضا شمشیری
- تجلی وحی در زبان تصویر: تحلیل سینمای دینی بر پایه زیبایی‌شناسی الهیاتی فون بالتازار رامتین شهبازی ۵۹
بدن‌مندی وحی و نهاد نبوّت
- مسعود صادقی ۶۰
- مکاشفه الهی در الهیات نظام مند مسیحی (با تأکید بر کلیسای اصلاح‌شده آمریکا) ۶۱
سیدمحمدحسن صالح
- وحی خاص مقام خاتمیت ۶۲
طاهره صالحی
- صفات نبی از نظر ملاصدرا ۶۳
سیدمحمدحسین طباطبایی و سیدمحمد مهدی طباطبایی

- پذیرش وحی به مثابه گواهی در رویکرد الحادی محمد ابن زکریای رازی
کاظم طیبی فرد ۶۴
- هستی‌شناسی وحی در فصوص‌الحکم
مهدی عباس‌زاده ۶۵
- بررسی جنبه هنری رخداد و حیانی و امکان رخداد و حیانیت در هنر از منظر پل تیلش
مهدی عباسی ۶۶
- مقایسه روش معرفت‌شناختی وحی در شریعت اسلام و واقع گرایی خداپاورانه ایمانی توماس
آکویناس در مسیحیت
وحید عزیزی ۶۷
- پیوند میان انکشاف وجودی الله با وحی و نبوت در اندیشه ابن عربی
اکرم عسکرزاده مزرعه و سیدعلی علم‌الهدی ۶۸
- بررسی عقل و وحی در اندیشه ابن میمون درباره مسئله شر
قربان علمی ۶۹
- پیامبری و معنای زندگی (نگاهی معناگرا به نقش درمان‌گرایانه پیامبری و وحی)
امیرعباس علی‌زمانی ۷۰
- دین امضایی و ادله پشتیبان آن در نگاه ابن عربی
حسین علی‌محمدی ۷۱
- واکاوی حالت‌های مختلف سازگاری تحقق معجزه با بستر فیزیکی
مهدی غفرانی ۷۲

- اخلاق پیامبرانه: جایگاه، چالش‌ها و راهبردهای بازتولید در جهان معاصر
..... محمود غلامی ۷۳
- پیامبران در ترازوی ارزش‌داوری: بررسی فلسفی تأثیر ارزشی پیامبران بر جهان
رؤیا فارسی ۷۴
- چالش‌های وحی در الهیات زنانه‌نگر اسلامی با تأکید بر اندیشه‌های آمنه ودود
شبیم فرجی ۷۵
- مانعیت انوثت برای نبوت تشریعی
..... محمدکاظم فرقانی ۷۶
- تبیین شناختی باورهای دینی: چارچوبی سه‌سطحی در بسط نظریه جاستین برت
میشم فصیحی‌رامندی و منصور نصیری ۷۸
- تاریخ‌مندی آیات وحی؛ رویکردها، چالش‌ها و افق‌های پیش‌رو
قدرت الله قربانی ۷۹
- الهی بودن الفاظ قرآن کریم بر اساس هستی‌شناسی ملاصدرا
مریم کاشفی و عطیه زندیه ۸۰
- معرفت‌شناسی گواهی نبوی در پرتو «ذکر» و «فطرت»: تبیین نقش «مذکر» و ماهیت
انتقال‌دهنده پیام و حیانی
..... احمد کریمی ۸۱
- مقاصد خمسۀ شریعت به مثابه اخلاق و حیانی مشترک در میان ادیان و ملل
سعید کریمی ۸۲

- چالش عقل‌گرایی اسپینوزا در خصوص تفسیر کتاب مقدس و تبیین معجزه
علیرضا کریمی نیسیانی ۸۳
- تبیین نسبت «علم امام» و «وحی نبوی»: تحلیل گفتمانی دو رویکرد در امامیه متقدم
سیدمحمدهادی گرامی ۸۴
- بازنمایی پیامبران در سینما: تقابل امر قدسی و روایت زمینی
عارفه گودرزوند ۸۵
- الهیات امید در دل رنج: تأملی بر روایت‌های ایوب، ارمیا و مسیح در مواجهه با بحران رنج
وجودی انسان معاصر
عارفه گودرزوند و موسی بیات ۸۶
- اخلاق باور به غیب از دیدگاه نهج‌البلاغه
مریم محدثی‌راد ۸۷
- کلام خدا، فعل خدا: تأملی در نقد زارع‌پور بر سروش در نسبت تکلم و شخص‌وارگی خدا
محمدرضا معینی ۸۸
- بازخوانی تلقی سنتی دربارهٔ وجوب بعثت: وجوب‌انگاری یا ضرورت منطقی
رمضان مهدوی آزادبنی ۸۹
- تحلیلی پیرامون ایمان به غیب با تکیه بر نظریه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده پلنتینگا
رمضان مهدوی آزادبنی و سیدحسن حسینی الست ۹۰
- مواجههٔ نفس با نامتناهی: زوجیت، تناکح و مقام کلمهٔ الهی در ابن عربی و مایستر اکهارت
فاطمه میررحیمی ۹۱

- بررسی زمینه پیدایش مفهوم حکمت و حیانی و الهیات نخستین در اندیشه پیکو میراندولا
محمد نادری خشکبجاری ۹۲
- پیامبری و جامعه از سه منظر: فلسفه اجتماعی دین، الهیات اجتماعی، جامعه‌شناسی دین
سید محمود نجاتی حسینی (خراسانی) ۹۳
- درباره قرآن و متافیزیک معجزات
نیما نریمانی ۹۴
- باور و حیانی در ترازوی «متافیزیک گواهی»
رضا نقوی ۹۵
- وحی در ترازوی وحی: نگاهی معرفت‌شناسانه به تناسب گونه‌های وحی با قوای ادراکی
براساس آیات قرآن و کتاب مقدس
مریم السادات نوابی قمصری ۹۶
- تقابل دو پارادایم در مسئله مداخله مستقیم الهی در وحی: نظریات موريس وایلز و جورج
الیس
جواد نوائی ۹۷
- در دفاع از وحی گزاره‌ای: تعمیمی زبان‌شناسانه از آرای چامسکی
علی نیازی ۹۸
- معرفت به امر و حیانی در حکمت متعالیه: گذار از اعتماد گواهی‌محور به آگاهی اتحادی
سیده فاطمه نیک‌سیما و مهدی ساعتچی ۹۹
- چالش جریان الحاد جدید بر وحی و نبوت: بررسی و پاسخ‌های فلسفی
سیدعلی واعظزاده ۱۰۱

مقایسه معاد و جسمانی بودن آن در قرآن و اناجیل اربعه

شهاب‌الدین وحیدی مهرجردی ۱۰۲

تمایز وحی قرآنی و شهود عرفانی در دیدگاه ابوحامد غزالی

فاطمه محمد ۱۰۳

امکان‌سنجی تعامل علوم شناختی و آموزه‌های وحیانی

عیسی محمدی‌نیا ۱۰۴

سنجش تعامل وحی الهی با سایر منابع شناختی بشر در سنت فلسفه اسلامی

ملیحه محمودی ۱۰۵

مناسبات میان وحی و متون دینی با علوم تجربی نوین در ادیان ابراهیمی

جهانگیر مسعودی ۱۰۶

معرفت‌شناسی فضیلت ضدبخت و معرفت به وحی

فاطمه مشکی‌باف مقدم ۱۰۷

بازتعریف آموزه‌های وحیانی در معنویت‌های الحادی؛ با تأکید بر پیامدهای آن در حقوق

کیفری

سیدعلی موسوی ۱۰۸

فلسفه وحی از دیدگاه هرمان باوینک و علامه طباطبائی: مقایسه و نقد

هادی وکیلی ۱۰۹

ماهیت وحی و مسئله تأویل در کلام متقدم

حسین هوشنگی ۱۱۰

تأملی در مداخلیت وجودی نبی در معجزه: کسب یا تجربه

نجف یزدانی ۱۱۱

بازخوانی مسئله وحی در حکمت متعالیه با تقریری وجودشناختی

محمد حسن یعقوبیان قمشه ۱۱۱

مقدمه دبیر علمی همایش

وحی و نبوت افق گشایی در ساحت اندیشه و نظر آدمی است و نه بستن و محدود کردن آن. وحی برای بیدار کردن و برانگیختن عقل و توسعه و تعمیق دانایی است و نه برای گستردن جهل و فراموش کردن خردورزی. وحی نبوی یک موهبت الهی است که تنها اندکی از افراد بشری ظرفیت تحمل آن را دارند و خداوند از طریق آن‌ها با آدمی سخن می‌گوید و او را راهنمایی می‌کند. روشن است که طرف این گفت‌وگو انسان خردمند است و وحی هرگز نباید به گونه‌ای تفسیر شود که اصل خردورزی را از بین ببرد و یا آن را محدود کند. چنانکه حضرت علی (علیه السلام) نزدیک‌ترین یار و همراه آخرین فرستاده الهی، حضرت محمد امین (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: «خدا پیامبرانش را پیایی به‌سوی مردم فرستاد تا از آنان بخواهد عهدي را که فطرت و سرشتشان بر آن گواه است به‌جای آرند و نعمتی را که فراموش کرده‌اند به یاد آورند و حجت را با تبلیغی که می‌کنند بر مردم تمام کنند. آن‌ها برای برانگیختن و بیدار کردن خردهای پنهان در پرده غفلت و خفته آمده‌اند» (نهج البلاغه، خطبه اول) به‌نظر می‌آید هر جا غفلت یا خواب اندیشه باشد، آنجا وحی و نبوت یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است و یا مورد سوءفهم و برداشت نادرست قرار گرفته است.

خدای را سپاس می‌گذاریم که انجمن علمی فلسفه دین ایران که سالیانی است با فراهم کردن فضای گفت‌وگوی فلسفی در باره مسائل دینی چراغ فلسفه دین را در کشور روشن نگه داشته است، وحی و نبوت را موضوع همایش اخیر خود قراردادده است. هدف سیزدهمین دوره همایش فلسفه دین معاصر با موضوع «وحی و نبوت» فراهم کردن فضایی برای اندیشیدن در مورد وحی و نبوت، و نیز با کمک وحی و نبوت، در مورد جهان و انسان است. ابعاد مختلف وحی و نبوت اعم از تبیین هستی‌شناسانه آن تا بحث و بررسی ابعاد معرفتی و نیز کارکردهای مختلف آن چنانکه در چکیده‌های دریافتی دیده می‌شود، مورد بررسی قرار گرفته است. امید می‌رود گفت‌وگو و پژوهش در این زمینه علاوه بر روشن کردن جایگاه واقعی وحی و نبوت در حیات آدمی، برخی خطاها و یا سوءبرداشت‌ها از وحی و نبوت را هم تصحیح کند.

بر خود لازم می‌دانم از تمام اندیشمندانی که برای این همایش چکیده مقاله فرستاده‌اند، تقدیر و تشکر کنم. از اعضای محترم هیئت علمی داخلی و خارجی، و نیز داوران گرامی، بابت همکاری ممنون هستم. آقای دکتر محمدمهدی فلاح که در اکثر قریب به اتفاق این همایش‌ها مدد کار بوده‌اند، این بار هم در به سامان رسیدن کار سهم وافری دارند که ممنون هستم. اما تشکر ویژه از دوست و برادر گرامی آقای دکتر رضا اکبری دارم که با اهتمام ویژه و نیز صرف وقت و با همدلی و تدبیری که دارند، بار اصلی برگزاری این همایش را بر دوش کشیدند.

با هدف تمرکز دایی از پایتخت و ارتباط مؤثر با گروه‌های فلسفه خارج از تهران، دانشگاه سمنان با بزرگواری میزبانی این دوره از همایش فلسفه دین معاصر را برعهده گرفت و به شایستگی از عهده آن برآمده است. از همه دست اندرکاران برگزاری این همایش در دانشگاه سمنان، خصوصاً جناب آقای دکتر علی سنائی، سپاس‌گزارم و امیدوارم با همدلی و همیاری همه صاحب‌نظران و پژوهش‌گران حوزه فلسفه دین بیش از گذشته شاهد برگزاری باشکوه‌تر و مؤثرتر سلسله همایش‌های فلسفه دین معاصر باشیم.

محسن جوادی

دبیر علمی سیزدهمین همایش بین‌المللی فلسفه دین معاصر

مهر ۱۴۰۴

توقع معجزه در جهان معاصر

ابراهیم آزادگان^۱

معجزه نشانه‌ای است از طرف خداوند که به شخص نبی اعطا می‌شود برای اثبات ارتباط او با خداوند. به نظر می‌رسد اینکه خداوند با کسی ارتباط برقرار کرده در یک برهه تاریخی و آن شخص انسانی پیامی از طرف خداوند را به انسان‌های دیگر می‌رساند نیاز به این دارد که آن فرد مدعی نبوت، نشانه و یا دلیلی برای این ادعای خود به انسان‌ها ارائه کند. به نظر من این نشانه که در ادبیات کلامی معجزه نامیده می‌شود باید اصولاً در هیچ عصر و زمانی و توسط هیچ فردی بدون اذن خدا قابل انجام نباشد و گرنه با پیشرفت علم یا به دست آوردن قابلیت‌های اکتسابی اگر قابل تکرار بود، ادعای نبی مورد مناقشه قرار می‌گرفت؛ که او نسبت به انسان‌های هم‌عصرش قابلیت علمی و یا نبوغ بیشتری داشته و نه ارتباط با خداوند. حال اما در دوره ختم نبوت زندگی می‌کنیم و به نظر می‌رسد که این خاتمیت همراه است با وقوع نیافتن معجزه. جهان ما امکانی فراهم می‌آورد که در آن با تأمل و تفکر در استدلال‌های عقلانی و نتایج اخلاقی و زیباشناسی ادیان بتوانیم به جای تکیه کردن بر نشانه‌های خارق‌العاده باورهای دینی خود را تنظیم و مستدل کنیم. در جهان تشیع اما این ختم نبوت به معنای شروع وصایت و امامت است و شیعیان منتظر ظهور منجی هستند. سعی کردم در این مقاله نشان دهم که طریقه شناختن امام همچنان باید بر اساس اصول عقلانی و اخلاقی باشد نه بر اساس کرامات و معجزات. در غیر این صورت ممکن است به خاطر انباشت انتظارات دچار انحراف از مسیر عقلانی دین‌ورزی شویم و یا اینکه حتی دچار اختلافات مذهبی بسیار خطرناک. در پایان نتیجه می‌گیرم که تأکید بر عقلانیت باورهای دینی و سنجش فلسفی آن‌ها راه بی‌بدیلی است برای کشف مسیر دین‌ورزی منجر به زیست اخلاقی در جهان معاصر.

واژگان اصلی: معجزه، نبوت، خاتمیت، عقلانیت دینی، امام و امامت.

۱ دانشیار گروه فلسفه علم، دانشگاه صنعتی شریف (azadegan@sharif.edu)

پیامبری در فلسفه دین از منظر مسیحی و اسلامی حمیدرضا آیت‌اللهی^۱

پیامبر و پیامبری در فلسفه دین غربی تفاوت‌های اساسی با نگرش اسلامی در این زمینه دارد. به‌رغم آنکه پیامبر در تفکر مسیحی واسطه‌ای بین خداوند و سایر مردم است، ولی عوامل متعددی موجب شده است که این رابطه محدود به آگاهی‌بخشی خداوند درباره وقایع آینده توسط پیامبر گردد. به همین جهت این تعبیر از پیامبری با مسئله‌هایی همانند علم پیشین الهی و اختیار انسان گره خورده است. همچنین همواره عدم تحقق وعده‌هایی مثل رستاخیز مسیح که بزرگان مسیحی می‌گفتند چالشی جدی برای مسیحیت بوده است. تفکر اسلامی نبوت را به انتقال پیام الهی توسط پیامبران به سایر مردم تبیین می‌کند. پیامی که راهنمای زندگی بشر است. به همین جهت نمی‌توان انجیل را معادل قرآن که مجموعه پیام‌های الهی در اسلام است در نظر گرفت. اغلب مسیحیان شخص مسیح را معادل قرآن می‌دانند. به همین جهت مفهوم وحی در مسیحیت با این مفهوم در اندیشه اسلامی متفاوت است. اگر وحی در مسیحیت را همان انکشاف الهی بدانیم شخص مسیح می‌تواند مصداق اصلی این نوع انکشاف در قالب تجسد الوهیت باشد. در بخش اول این مقاله به تفاوت‌های معنایی وحی و نبوت در اسلام و مسیحیت پرداخته می‌شود. در بخش دوم مقاله استدلال خواهد شد که در اندیشه اسلامی، نقش اصلی و مأموریت بنیادین پیامبران آگاهی‌بخشی از معاد و تبشیر و اندازهای آن و سپس آموزه‌های اخلاقی و مناسکی است؛ مأموریتی که جز از طریق پیامبری قابل حصول نبود. به‌رغم آنکه عقل و فطرت حکاکثر می‌توانستند توقعاتی از زندگی پس از مرگ را با ویژگی‌هایی مبهم پیش بکشند، اما نمی‌توانستند هیچ راهی برای «واقعۀ» معاد و ویژگی‌های متعدد آن ارائه کنند. در این مقاله تبیین خواهد شد چرا ضروری‌ترین آگاهی با بیشترین تأثیر در زندگی بشر معاد است و چرا خداوند ضرورت داشت برای این موضوع پیامبرانی را مبعوث کند. سپس اشاره خواهد شد که باور به معاد نوعی انسان‌شناسی و هویت‌یابی اوست که خداوند آن را از طریق وحی در اختیار انسان قرار می‌دهد. این شناختی که انسان از موقعیت خودش در دنیا و آخرت پیدا می‌کند لازم می‌سازد تا راهنمایی‌های تفصیلی را از جانب خداوند توسط پیامبران به‌دست آورد.

واژگان اصلی: پیامبری، وحی، معاد، تفکر اسلامی و مسیحی، نبوت.

^۱ استاد گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی (hamidayat@gmail.com)

نسبت معرفت‌شناسانه باورهای دینی و نظام‌های اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبائی

(براساس نظریه اعتبارات اجتماعی و مسلک اخلاقی قرآن)

فرشته ابوالحسنی نیارکی^۱

در این مقاله به بررسی رابطه معرفت‌شناختی دین و اخلاق از دیدگاه علامه طباطبائی می‌پردازیم که برای تحلیل این نسبت، به دو نظریه (۱) منشأ اعتبار اخلاقیات و (۲) سطوح مختلف نظام‌های اخلاقی معطوفیم. مسئله اصلی پژوهش آن است که با توجه به تحلیل باورهای اخلاقی، به «اعتباریات»، نسبت باورهای اخلاقی، به باورهای دینی چیست؟ و با توجه به ساحات نظام‌های اخلاقی، در کدام سطوح، مسیر معرفت اخلاقی از گزاره‌های دینی می‌گذرد و در کدامین سطوح، معرفت اخلاقی، نیازمند به معرفت دینی نیست؟ علامه طباطبائی، با تقسیم اعتباریات، به اعتباریات ثابت و متغیر، اخلاق و حسن و قبح را نیز در زمره اعتباریات دسته‌بندی نموده است، اگرچه این نظریه، سبب نسبی بودن یا اعتباری محض بودن اخلاقیات نیست؛ زیرا اساس اعتبار، فطرت، سازگاری با عقلانیت و امیال درونی مشترک انسان‌ها است. در این ساحت، معرفت اخلاقی، برآمده از قوای درونی انسانی است که می‌توان آن را مطابق با مسلک اخلاقی جامعه (سطح اول نظام‌های اخلاقی) دانست که در آن افراد، قادرند بدون نیاز به معرفت دینی، به باورهای اخلاقی نائل آیند. زیرا در مسلک اول، اخلاق باید در میان مردم پسندیده و مقبول برای جامعه باشد. در مسلک دوم که برآمده از نظام‌های اخلاقی انبیا و ادیان است، غایت اخلاق، اخروی است، در این ساحت، معرفت اخلاقی، برآمده از باورهای دینی است. از نظر علامه، در مسلک سوم که مختص به اخلاق قرآنی است، افراد از طریق باور به توحید، به اخلاق‌مداری توحیدی نائل می‌آیند و اخلاق توحیدی اساساً خود نمودی از برترین نوع دین‌داری محسوب می‌شود. بر این اساس، ذو مراتب بودن باورهای اخلاقی و نظام‌های اخلاقی نزد علامه، رابطه معرفت‌شناسی اخلاق و دین نزد را در هر یک از سطوح، متفاوت طراحی می‌کند.

واژگان اصلی: علامه طباطبائی، اخلاق و دین، رابطه معرفت‌شناختی، مسلک اخلاقی قرآن، اعتباری بودن حسن و قبح.

۱ دانشیار فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه مازندران (f.abolhasani@umz.ac.ir)

پیام نبوت در عصر جدید

مجید احسن^۱

نیازمندی بشر به نبوت، فصل مشترک همه تبیین‌هایی است که در قلم اندیشمندان مسلمان متبلور شده است. در این راستا و برای اثبات حسن نبوت، فیلسوفان به تأسی از ابن‌سینا معمولاً نیازمندی بشر به قانون در زیست دنیوی را دست‌مایه تحلیل‌های خود قرار داده‌اند و متکلمان نیز نقصان عقل و علم آدمی در بسیاری امور را گوشزد نموده‌اند؛ حاجت بشر به درک برخی امور اخلاقی و نیز امور نافع و مضر زندگی‌اش و نیاز او به تعلیم دیدن صنایع مختلفی که در بقايش نقش آفرین‌اند، از جمله مواردی است که ایشان مطرح نموده‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد که با گسترش حدود عقل‌ورزی و نیز توسعه مرزهای دانش و رشد تکنولوژی در جهان مدرن چنان پیشرفتی رقم خورده است که چه بسا بتواند وجوه نیازمندی بشر به نبوت که در بیان اندیشمندان کلاسیک طرح شده است را به چالش بکشد. بنابراین سوال این پژوهش این است که آیا می‌توان با بازخوانی متون دینی در آینه دنیای مدرن، هنوز بشر را نیازمند گوش سپردن به پیام انبیا برشمرد؟ این مقاله با امعان نظر در متون دینی نشان خواهد داد که بشر در عین رشد محیرالعقولش همیشه در دو ساحت اخلاق و معنویت نیازمند پیام انبیا باقی خواهد ماند. برخی آیات قرآن همچون آیه ۱۵۱ سوره بقره حوزه‌هایی از غیب را گوشزد می‌کند که از دسترس علم عادی خارج است که توجه به آن می‌تواند تواضع معرفتی رقم بزند چنان‌که دغدغه‌مندان الهیات شکاکانه در فلسفه دین پیشنهاد نموده‌اند. نیز از برخی آیات استفاده می‌شود که جان آدمی با طغیان‌گری آمیخته است چنان‌که هر چه استغنائی او بیشتر شود، امکان طغیان او نیز بیشتر می‌شود. بر این اساس، گوش جان سپردن آدمی به پیام انبیا که چیزی جز مُذْکَّر نبوده‌اند، می‌تواند برای بشری که قدرت عقلی و گستره دانشی و توانایی تکنیکی خود را به رخ می‌کشد و لذا امکان بیشتری برای طغیان‌گری یا عدم تواضع معرفتی نیز دارد، مفید واقع شود. **واژگان اصلی:** نبوت، انبیا، وجه نیاز به نبی، جهان مدرن، اخلاق و معنویت.

^۱ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) (Ahsan.majid62@gmail.com)

خوانش برابری خواهانه از شرایط نبوت در نظر حسن عبود

فاطمه احمدی^۱ و علیرضا فاضلی^۲

خانم حسن عبود، پژوهشگر لبنانی، کتابی با عنوان مریم در قرآن دارد که در آن با نگاهی برابری خواه در پی بازخوانی آیات مربوط به شخصیت حضرت مریم (س) در قرآن کریم است. او طی تلاشی پیگیر و رجوع به دستۀ وسیعی از مفسران متقدم هویتی ویژه و شخصیتی متمایز برای مریم (س) می‌یابد که تنها در انبیاء موجود است نهاده بر پایه‌ی همین شرایط و خصایص، عبود در صدد اثبات نبوت برای مریم (س) برمی‌آید. البته او به دسته‌بندی این شرایط نمی‌پردازد. بنابراین پرسش اصلی مقاله این است که شرایط خصایص نبی که مریم هم دارای آنها است، در نظر حسن عبود چه چیزهایی هستند؟ از کتاب او می‌توان چهار شرط را استنباط کرد: (الف) اصطفاء و برگزیدگی از جانب خدا؛ در قرآن کریم صراحتاً مریم تنها زنی است که در سه موضع از میان زنان عالم برگزیده شده و پاک گشته است؛ (ب) معجزه و امور خارق عادت؛ چنان که در قرآن کریم به رزقی که همواره از جانب خدای متعال به مریم داده می‌شد، اشاره شده است؛ (ج) دریافت وحی؛ عبود ناظر به تفاسیر می‌گوید، مریم در تمام مراحل زندگی مورد خطاب فرشتگان بوده است و این معنایی جز دریافت وحی ندارد. به عنوان نمونه دستور به جمع پیوستن مریم و الزام به سکوت او پس از تولد مسیح (ع)؛ (د) شباهت با دیگر پیغمبران، برای این منظور حسن عبود مشابَهت‌هایی بین مریم و پیامبران دیگر می‌یابد و این را هم شرطی برای نبوت می‌داند. این پژوهش ابتدا با نگاهی پدیدارشناختی یعنی توصیف همدلانه، نظر حسن عبود را مورد تدقیق قرار می‌دهد و سپس ارجاعات او به آثار متقدمان و استنباط‌های شخصی او را واکاوی می‌کند. پس از جمع‌بندی آرای او، به این نتیجه می‌رسد که در نظر حسن عبود، مریم (س) تمامی شرایط نبوت را دارد و غلبه خوانش‌های مردم‌محور این ویژگی بزرگ او را نادیده گرفته است.

واژگان اصلی: نبوت، مریم (س)، برابری خواهی، حسن عبود.

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه یاسوج (fatemeahmadi6354@gmail.com)

۲ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه یاسوج (fazeli1351@gmail.com)

نبوت‌خطابه‌ای مقاوم در عصر بحران زیست‌محیطی و کارکرد متون مقدس در خطابه دینی

معاصر

فاطمه احمدی^۱ و حسین فلاحی اصل^۲

در مواجهه با بحران فزاینده زیست‌محیطی، این پرسش بنیادین پدیدار می‌شود که چگونه سنت نبوی و خطابه دینی می‌تواند در مقام مواجهه با مصائب طبیعی و بی‌عدالتی‌های ساختاری زیست‌محیطی ایفای نقش کند؟ این مقاله با الهام از رویکرد «الهیات عملی» و با تمرکز بر کاربست متون مقدس در خطابه دینی^۳، از منظر فلسفه دین و نظریه نبوت، به بررسی این مسئله می‌پردازد که چگونه می‌توان از خطابه به‌مثابه تجلی نبوت در جهان معاصر برای مواجهه با «شر زیست‌محیطی» بهره گرفت. رویکرد نویسنده‌ها بر مبنای تحلیل کارهای پل بالارد^۴ و گروه Earth Bible است که هر دو با استفاده از متون مقدس، شیوه‌ای برای ادغام اخلاق زیست‌محیطی در موعظه‌های دینی ارائه می‌کنند. با بهره‌گیری از این الگو، مقاله نشان می‌دهد که خطابه دینی اگر با زبان تمثیلی، واژگان برانگیزاننده، و توجه به بافت‌های بینافردی و بینافرهنگی همراه باشد، می‌تواند نه تنها جنبه‌های هدایتی و معرفتی وحی را بازنمایی کند، بلکه خود به کنش‌گری نبوی بدل گردد. از این منظر، نبوت صرفاً پیش‌گویی نیست، بلکه «پیش‌گویی نقادانه» است که با گریستن، اعتراض، و استغفار در برابر ساختارهای ستمگرانه، از جمله استعمار محیط‌زیست، نابرابری اقلیمی، و بهره‌کشی از طبیعت، جلوه‌گر می‌شود. مقاله همچنین به پیوندهای میان زن‌محوری^۵، ضدانسان‌محوری^۶ و نقد الهیات مسلط در حوزه طبیعت می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه غیبت بحران محیط‌زیست در خطابه دینی، شکل نوینی از «سکوت در برابر شر» را بازتولید می‌کند. این مقاله در تلاقی وحی، نبوت، و اخلاق زیست‌محیطی، خطابه دینی را به مثابه ظهور عملی نبوت در متن بحران‌های نوظهور جهانی بازتعریف می‌کند. این مقاله در تلاش است تا ارتباط میان آموزه‌های دینی و نیازهای فعلی جامعه جهانی را در مواجهه با چالش‌های زیست‌محیطی و اخلاقی که با آنها روبه‌روست، ترسیم کند. خطابه دینی در این زمینه نه تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای روحانیت و هدایت مذهبی تعبیه شده، بلکه بستری برای بازآفرینی گفتار نبوی است که می‌کوشد صدای مسئولیت و همدلی را در دنیایی به حاشیه برود که از خشم طبیعت و بی‌تفاوتی اخلاقی زجر می‌برد.

واژگان اصلی: نبوت، خطابه، الهیات عملی، بحران زیست‌محیطی، شر ساختاری، زن‌محوری الهیاتی.

۱. استادیار گروه آموزشی فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان (ahmadi.f@lu.ac.ir)

۲. استادیار گروه آموزشی فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان (falahi.h@lu.ac.ir)

3 homiletics

4 Paul Ballard

5 feminism

6 anti-anthropocentrism

بازخوانی تفاسیر مبتنی بر تفاوت عقلانیت زنان و مردان با توجه به یافته‌های

نوروسایکولوژی

مریم احمدی^۱

بازخوانی تفاسیر مبتنی بر تفاوت عقلانیت زنان و مردان با توجه به یافته‌های نوروسایکولوژی تفاوت ذاتی در عقلانیت و ضعف نیروی تعقل در زنان در قیاس با مردان، یکی از بنیادی‌ترین باورهای اغلب مفسران در تفسیر آیاتی نظیر آیه ۱۸ سورة زخرف، آیه ۳۴ سورة نسا و ... است. از آنجایی که مغز، در کلیه مراتب ادراکی، از جمله تعقل، نقش‌آفرینی دارد و براساس تحقیقات جدید علمی، تفاوت قابل توجهی در ساختار مغز زنان و مردان وجود ندارد، در ادراکات حاصل از این معدّ نیز تفاوت چندانی وجود نخواهد داشت. یافته‌های جدید علمی مانند عصب‌شناسی، روان‌شناسی و رفتارشناسی و نیز نظریات اندیشمندانی نظیر کردلیا فاین، ریچارد ریوز، کارول تاوریس، دانیل اورت و ...، نشان می‌دهد برخلاف باور پیشینیان، تفاوت چندانی در عملکرد مغزی زنان و مردان وجود نداشته و با وجود تفاوت‌های بیولوژیک زن و مرد، قدرت طرح‌واره‌های فرهنگی، سنتی و اجتماعی به قدری است که می‌تواند تغییراتی را در زیرساخت‌های مغزی ایجاد کند. این پژوهش درصدد آن است با بررسی دقیق یافته‌های نوروسایکولوژی به سوالات زیر پاسخ دهد: آیا عقلانیت زنان و مردان دارای تفاوت‌های بنیادی است؟ در صورت پاسخ منفی به سوال فوق، عوامل مؤثر در ارائه این گونه تبیین‌ها در تفسیر آیات مذکور چیست؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد: اولاً بدفهمی‌های رایج از ارتباط میان میزان ترشح هورمون‌ها با بروز رفتارهای مردانه و زنانه موجب افزایش این‌گونه باورها شده است. به‌عنوان مثال میزان ترشح هورمون تستوسترون ارتباط مستقیمی با بروز رفتارهای مردانه ندارد. ثانیاً لوب پیشانی به‌طرز چشمگیری در زنان بزرگ‌تر از مردان بوده و خون بیشتری در این قسمت مغز زنان در مقایسه با مردان در جریان است؛ به‌طوری که زنان در استدلال‌های منطقی-عقلی، تمرکز، کنترل روش‌های خشونت‌بار و تکانه‌های هیجانی بهتر عمل می‌نمایند. از این رو به نظر می‌رسد در تفاسیر مردنگر به‌آیاتی از این دست، طرح‌واره‌های معیوب اجتماعی- فرهنگی و ... دخیل باشند. از همین روی تغییر موقعیت اجتماعی- فرهنگی زنان و قرارگرفتن این جنس در رأس هرم قدرت و میدان داشتن برای ارائه دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و ... می‌تواند موجب بروز صفاتی نظیر ریسک‌پذیری، قدرت‌طلبی و ... شود.

واژگان اصلی: تفاسیر، عقلانیت، زنان، مردان.

ضرورت بازگشت خدا به جهان درهم‌شکسته در اندیشه مارسل

مریم احمدی کافشانی^۱

انسان در جهان مدرن، به پشتوانه علم و تکنولوژی، قدرت تسلط بر طبیعت و برآوردن نیازهایش را پیدا کرد. این خوداتکایی نه تنها دیگر ضرورتی برای وجود امر متعالی باقی نگذاشت، بلکه وجود یک ناظر و حاکم بیرونی را محدودکننده یافت. بنابراین، خدا را از حیات انسانی بیرون راند. اما همین انسان، بدون پشتوانه معنوی، در برابر تجربه‌های گریزناپذیر زندگی مانند بیماری، رنج و مرگ هیچ پاسخی نمی‌یافت. بنابراین، واقعیت جهان مدرن نشان داد که «مرگ خدا»، برخلاف انتظار نیچه، به پدیدار «انسان در حالت احتضار» انجامیده است. گابریل مارسل از جهان مدرن با تعبیر «جهان درهم‌شکسته» یاد می‌کند و آن را با ویژگی‌های لذت‌جویی، بی‌توجهی به اخلاق، خودرایی، گرایش به آزادی انتخاب با تخریب امور سنتی و در نتیجه، تلاشی معنای زندگی، ناراضیاتی از خود، ناامیدی و کم‌مایه بودن روابط تعریف می‌کند. او ریشه این وضعیت را در غلبه تفکری می‌داند که انسان را به «فردی در میان یک توده انبوه» فروکاسته است. مارسل راه حل را در تعریف مجدد «شخص انسان» برای بازیابی جایگاه واقعی او در هستی می‌داند. جایگاهی که تنها در نسبت با همان «تو» بی‌تعریف می‌شود که به پشتوانه «تفکر تکنیکی» کنار گذاشته شده بود. به این معنا، اصالت هستی انسان تنها در روابط بیناشخصی و در حضور امر بی‌زمان تحقق می‌یابد. به این ترتیب، حضوری که در زندگی جمعی به محاق رفته بود باید در همین ساحت جست‌وجو شود. هنگامی که همه چیز در جایگاه خود قرار بگیرد، خدا به جایگاه آفریدگار و انسان به مقام مخلوق بازگردد و همه انسان‌ها در مقام سهم‌برندگان از هستی به طبیعتی مشترک برسند، قطعاً نظم امور بر پایه ارزش‌هایی قرار می‌گیرد که سعادت و رضایت را برای انسان به ارمغان خواهد آورد. این مطالعه با مرور اندیشه مارسل، ضرورت حضور خدا در ساحت اجتماع به عنوان تنها راه حفظ کرامت انسان و ارزش زندگی را نشان می‌دهد. بنابراین، در حالی که «احتضار» محصول مکاتب پرطمطراق انسان‌مدار است، دین با تأکید بر حضور «شخص خدا» در متن جامعه انسانی، غنای کافی برای پاسخ به نیازهای انسان مدرن را دارد.

واژگان اصلی: حضور خدا، گابریل مارسل، جهان مدرن، شخص انسان.

فراروایتی از روایت ناامیدی پیامبران در قرآن

مهدی اخوان^۱

در فقرات و آیات مختلفی از قرآن در مورد ایمان پیامبران گوناگون روایت شده که ناامید شدند و از زلزله‌های معرفتی و شک و تردید در ذهن و ضمیرشان سخن رفته است. در این مقاله، ضمن نقل روایت دقیق یا تقریبی قرآن از ناامیدی پیامبران این پرسش را مطرح می‌کند که اولاً متعلق ناامیدی آنها چه بوده است؟ و ثانیاً آیا می‌توان با فراروایتی دیگر این ناامیدی را تفسیری سازگار با سایر وجوه پیامبرشناسی در الهیات ادیان ابراهیمی (همچون عصمت و ایمان یقینی و...) کرد؟ نمونه‌هایی از آیاتی که بررسی می‌شوند از این قرار است: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ الْبَشَاءَ وَالضَّرَاءَ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (بقره/۲۱۴)؛ «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا...» (یوسف/۱۱۰)؛ «إِن كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (یونس/۹۴)؛ «وَذَا الثَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء/۸۷)؛ «وَأَوْحَى إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (هود/۳۶). در این جستار مقدماتی در باب تعریف و تحلیل مفهوم امید و ناامیدی مطرح شده و به ارزش‌شناسی امید اشاره می‌شود (که آیا امید همیشه ممدوح و ناامیدی همیشه مذموم است و ادله مخالفان ارزشمندی امید (همچون بودا و نیچه) چیست؟) و سپس از این سخن می‌رود که آیا پیامبران به معنایی مذموم ناامید شده‌اند؟ و در این صورت آیا بر پیامبری خود باقی مانده‌اند. این پرسش‌ها بنابر روایتی است که قرآن دارد و نه احادیث و با نظر به تفاسیر و احادیث و نیز دین‌شناسی معقول در پی فراروایتی است تا نظری سازگار در این باب را مطرح کند.

واژگان اصلی: امید/ناامیدی، پیامبری، پیامبران، یأس، یاری خداوند.

امکان نبوت و وحدت سریانی وجود، راه برون‌رفت از دئیسم

رضا اسکندری^۱

رابطه حق و خلق از دیرباز، مسئله‌ای چالش‌برانگیز برای متکلمین و فیلسوفان بوده است. در این میان، متکلمان غالباً قائل به تباین محض شده و با تمسک به برخی متون، بین حق و خلق و با دغدغه تنزیه باری تعالی با خلق، هیچ اشتراکی را بین آن دو ندیده‌اند. تباین محض، یعنی نفی هرگونه اشتراک بین حق و خلق، با فرض فقدان هرگونه اشتراک، به‌نظر می‌آید هم اصل صدور و هم تدبیر آن مصدور، با چالش مواجه خواهد شد؛ چرا که در فقدان هرگونه اشتراک، اصل دسترسی به هر معنایی نیز ناممکن خواهد بود. اساساً تدبیر فرع بر امکان دسترسی است، با از میان رفتن این امر، اصل تدبیر نیز ناممکن می‌شود. باری متون پورسینا نیز مختلف است؛ اگر صبغه ارسطویی صرف آن را بنگریم، او نیز راهی جز قول به تباین ندارد چرا که اساس تباین را در سه چیز می‌داند: تمایز به‌جزء ذات، به‌خارج ذات، به تمام ذات؛ با ابطال دو گونه از تمایز اول، رهیافتی جز تمایز به‌تمام ذات پیش‌روی خود ندارد. اما اگر صبغه نوافلاطونی او را که با صدور مطرح می‌شود ببینیم نمی‌توان تباین را از او پذیرفت. با پذیرش هر کدام از این دو مبنا، شکاف تبیینی مبرهن است. متون ملاصدرا نیز مختلف است. نگارنده بر آن است که تبیین سنجی بما هو سنجی از تمایز تشکیکی نیز، منتهی به تباین است و با قبول وحدت سنجی، نه‌تنها راهی تباین شده و سپس راهی دئیسم می‌شویم، بل دچار گونه‌ای ناسازگاری درونی در نظام صدرایی (میان اصالت وجود و تشکیک وجود) نیز خواهیم شد. تبیین این ادعا نیز در جای خود توسط نگارنده بیان شده است. آنچه به‌نظر می‌رسد این است که تنها راه برون‌رفت از دئیسم در تلقی فیلسوفان مسلمان، پذیرش وحدت سریانی است که اشتراک خارجی بین حق و خلق، بل این‌همانی بین آن دو را فرض گرفته که تنها از این رهگذر می‌توان امکان تدبیر و سپس ارسال رسل را توجیه پذیر دانست؛ زیرا وحدت سریانی وجودیست واحد در عین کثیر، که به‌لحاظ وجودی این‌همان است با باری تعالی، و این اشتراک یا این‌همان بودن، مجوز امکان تدبیر خداوند، در نسبت با مادون خود است.

واژگان اصلی: وحدت سریانی، دئیسم، تباین، وحدت سنجی، تشکیک در وجود.

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه خوارزمی (jamevela110@gmail.com)

ناهماهنگی شناختی به مثابه شیوهٔ اقناع پیامبرانه: نقد رویکرد معجزه‌محور به دلایل نبوت عباس اسکوئیان^۱ و صدرا تقی‌پور^۲

در کتب کلامی از سه دلیل برای اثبات نبوت خاصه بهره می‌گیرند: معجزه، اشارات انبیای پیشین، و منش و روش پیامبر. در این میان، غالباً بر معجزه به‌عنوان مهم‌ترین دلیل بر اثبات نبوت تأکید می‌شود. این در حالی است که در سراسر قرآن با شواهد حاکی از کم‌فایده‌بودن معجزهٔ پیامبران در تسلیم مخالفان روبه‌رو هستیم و به‌جز در موارد خاصی چون سحرهٔ فرعون، کم‌تر می‌بینیم که اعجاز اثربخش بوده باشد. اشارات انبیای پیشین هم امری است که کمابیش قابلیت اثبات‌پذیری روشنی ندارد. ردّ پای چنان اشاراتی یا در کتب موجود یافت نمی‌شوند و یا دلالت‌های مبهمی دارند و نمی‌توانند فصل‌الخطاب واقع شوند. در این میان، آن چیزی که عملاً در طول تاریخ دعوت پیامبران توان تألیف قلوب را داشته چیزی از جنس نفوذ کلام و قدرت اقناع سخن آنان برای مخاطبان بوده است. توفیق در اقناع، ربط وثیقی به سبک زندگی، شخصیت و ذهنیت دو طرف گفت‌وگو دارد. از این‌رو است که نمونه‌های لجاجت در برابر دعوت پیامبران، آن‌گونه که در قرآن کریم ترسیم شده است، ارتباط چندانی به نوع و کیفیت معجزهٔ پیامبران نداشته و غالباً معطوف به موقعیت طرف مقابل بوده است. از طرفی، از آن‌جا که عواطف در مقولهٔ اقناع اثر قابل‌توجهی دارند لذا بیش‌تر از آن‌که با اثربخشی فوری از جنس اثبات روبه‌رو باشیم با یک فرایند طرف هستیم. بدین دلیل است که مبتلاکردن اقوام به سختی مقارن دعوت انبیا و نیز مصرف زکات برای تألیف قلوب فقراى مشرک برای زمینه‌سازی جهت اقناع معنا پیدا می‌کند. در مرحلهٔ بعد، همان‌گونه که روان‌شناسان اجتماعی در نظریه‌های اقناع به آن اشاره می‌کنند ایجاد ناهماهنگی شناختی می‌تواند سبب شود تا مردمان برخی از افکار خود را تغییر دهند تا دوباره به نوعی تعادل ذهنی دست پیدا کنند و این کاری است که در احتجاجات پیامبران به دفعات رخ داده است. در نهایت، می‌توان گفت ذهنیت اثبات‌محور کلامی در طول تاریخ این علم سبب شده است که در مورد نقش معجزه در فرایند دین‌پذیری، بزرگ‌نمایی صورت پذیرد و التفات به حیث اقناعی دعوت پیامبران آن‌چنان‌که بایسته است قدر نبیند. واژگان اصلی: معجزه، اقناع، ناهماهنگی شناختی.

۱ استادیار گروه فلسفه، پیام نور، تهران (abosko@gmail.com)

۲ دکتری فلسفه دین، مرکز تحصیلات تکمیلی پیام‌نور تهران (sadra.taghipour13@gmail.com)

تحلیل رویکردهای نبوت‌پژوهی در الهیات یهودی

محمدعلی اسماعیلی^۱ و عزالدین رضائزاد^۲

رویکردشناسی نبوت‌پژوهی نه تنها در فهم دقیق دیدگاه‌ها بلکه در تحلیل و بررسی و ارزیابی آن‌ها نیز نقش به‌سزایی دارد و عمده اختلاف دیدگاه‌ها در حوزه نبوت و وحی بدان باز می‌گردد. در الهیات یهودی در حوزه نبوت‌پژوهی، دست‌کم سه رویکرد «نقل‌گرایی»، «کلامی»، و «فلسفی» مطرح است که جستار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف شناخت رویکردهای الهیات یهودی، به بررسی آن‌ها می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در رویکرد الهیات کتاب مقدسی، نه تنها تلاشی برای ارائه تبیین عقلانی از مباحث نبوت صورت نمی‌گیرد، بلکه استفاده از عقل، غیرلازم و حتی اشتباه شمرده می‌شود. رویکرد کلامی در یهودیت به‌ویژه یهودیت قرون میانه، متأثر از الهیات اسلامی است و جریان‌های کلامی مختلفی را دربرمی‌گیرد. داوود مقمص (درگذشته حدود ۹۰۰م) و سعدیا گائون (۸۸۳-۹۴۳م) از نمایندگان گرایش معتزلی‌اند. در رویکرد کلامی متأثر از اشاعره که یهودا הלوی (پیش از ۱۰۷۵-۱۱۴۱م) و اسحاق البلاغ (م قرن ۱۳م) از پیروان آن‌اند، بر تقدم وحی بر عقل تأکید می‌شود. گرایش کلامی قرائیم، همچون اصحاب رأی کوفه به سنت بی‌توجه‌اند. رویکرد فلسفی در یهودیت که بر بهره‌گیری از زبان، مبانی و ادبیات فلسفی در سلسله مباحث نبوت تأکید دارد، نیز گرایش‌های مختلفی دارد. برجسته‌ترین نماینده گرایش فلسفی ارسطویی موسی بن میمون (۱۱۳۵-۱۲۰۴م) است که با نگرش هستی‌شناختی، مهم‌ترین مسائل نبوت را بررسی می‌کند. هر کدام از این رویکردها، از یک سلسله مؤلفه‌های روش‌شناختی و محتوایی در حوزه نبوت برخوردارند که در نوشتار پیش رو بررسی می‌شود.

واژگان اصلی: الهیات یهودی، نبوت و وحی، رویکرد نقلی، رویکرد کلامی، رویکرد فلسفی.

۱ استادیار گروه ادیان ابراهیمی، جامعه المصطفی العالمية (mali.esm91@yahoo.com)

۲ استاد گروه ادیان ابراهیمی، جامعه المصطفی العالمية (rezanejad39@yahoo.com)

قرائت با اسم رب، تأملی در نقش پیامبر در قرآن شدن قرآن مهدی اصفهانی^۱

افتتاح وحی حضرت خاتم الانبیاء، امر الهی ب «اقراء باسم ربک» بوده است. این که معنای این امر دقیقاً چیست در غالب متون تفسیری تحت الشعاع شأن نزول آیه قرار گرفته است. تنها با تحلیل درست از اجزای این امر می‌توان به معنای هستی-معرفت-انسان‌شناسانه آن تقرب جست. این مقاله می‌کوشد با ارائه چنین تحلیل سه‌جانبه‌ای از معنای «قرائت» و «اسم» به درک عمیق‌تری از معنای «اقراء باسم ربک» دست یابد. چکیده مطلب آنکه، «قرء» در لغت به معنی جمع کردن کثرت و آشکار کردن آن است (چنان که در ماده قروء در عادت زنانه نیز همین معنا لحاظ شده است) و «اسم» از ریشه «وسم» به معنای داغ یا نشانی است که موجب معرفت مالک نشان می‌شود. «ب» در «باسم» نیز چنان که علامه طباطبائی در المیزان تحلیل نموده‌اند دست‌کم محتمل سه معناست که در معنای راجح برای ایشان، «ب» معنای ملاپسه دارد و به این ترتیب امر «اقراء باسم ربک» امر است به این که کثرت را در حالی که به متلبس به هیئت اسم شده‌ای قرائت کن. به این معنا پیامبر در حالی که به اسم رب بدل شده‌اند می‌باید حروف کثرت را کنار یکدیگر قرار داده، قرائتی از کلمات الهی انجام دهند که قرائت هستی توسط اسم الله باشد. به بیان دیگر قرآن که حاصل قرائت پیامبر است، متکی بر قرائتی است که در آن محمد صلی الله علیه و آله به واسطه فنا و بقا به اسم رب بدل شده، درک‌کنندگان و قاریان قرائت او پس از وی در قرب قرائت او متوجه اسم رب گردیده، از قبل اسم متجلی در قرائت به افق‌های تازه‌ای از معرفت الله نائل می‌شوند. به این معنا قرآن شدن قرآن متکی به قرائت پیامبر، بلکه متکی بر اسم بودن ایشان بوده و قرآن به واسطه خطیب حقیقی آن قرآن گردیده است.

واژگان اصلی: حقیقت قرآن، قرائت، اسم، قرائت باسم رب.

^۱ استادیار گروه فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (mahdi313esf@gmail.com)

نسبت میان مفهوم وحی و لوگوس به عنوان الهام طبیعی یا عقلانی در اندیشه رواقی نگار اظهاری جنکانلو^۱، مجید یاریان کوپانی^۲ و رهام شرف^۳

پرسش از چیستی و امکان وحی، همواره یکی از مسائل بنیادین در فلسفه دین و الهیات تطبیقی بوده است. اگرچه در سنت‌های ابراهیمی، وحی به مثابه فرآیندی فوق‌طبیعی و مبتنی بر انتقال پیام الهی به انسان از طریق پیامبران تعریف می‌شود، اما در سنت‌های فلسفی غیرابراهیمی، به‌ویژه در مکتب رواقی، می‌توان نوعی تلقی عقل‌گرایانه از وحی یا الهام را بازسازی کرد. تحقیق پیش رو با تمرکز بر مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه رواقی، می‌کوشد نشان دهد که الهام عقلانی یا طبیعی در دستگاه فکری رواقی، گرچه فاقد ویژگی‌های شخص‌وارانه و ماورائی وحی دینی است، اما واجد کارکردی مشابه در پیوند دادن انسان با حقیقت کیهانی است. در نظام رواقی، لوگوس – به مثابه عقل فعال، نظم‌بخش و ذاتی جهان – نه تنها بنیان ساختار هستی است، بلکه از طریق حضور در نفس انسانی، منبع شناخت نیز به‌شمار می‌آید. از این منظر، عقل انسان جلوه‌ای از عقل کلی است و به همین دلیل، می‌تواند با زیست اخلاقی و عقلانی مطابق با طبیعت، به حقیقت و معنا دست یابد. در این چارچوب، فهم حقیقت مستلزم اتصال عقل جزئی به لوگوس کلی، و در نتیجه نوعی الهام درون‌ماندگار است که می‌توان آن را بدیلی برای وحی در سنت‌های دینی دانست. این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، و از طریق بازخوانی متون بنیادین رواقی؛ به بازسازی مفهومی الهام عقلانی در چارچوب لوگوس‌باوری رواقی می‌پردازد. تحلیل مفاهیم کلیدی همچون؛ طبیعت، عقل، و وحدت کیهانی، نشان می‌دهد که مکتب رواقی ظرفیت تبیین الگویی درون‌ماندگار و عقل‌محور از دریافت حقیقت را داراست؛ الگویی که گرچه فاقد ویژگی‌های فوق‌طبیعی وحی نبوی است، اما در کارکرد وجودشناختی و معرفت‌شناختی، هم‌تراز با آن عمل می‌کند. دستاورد نظری این مطالعه، تبیین صورتی فلسفی از وحی است که بر عقل و طبیعت مبتنی است و امکان جدیدی برای صورت‌بندی غیرشخص‌وار رابطه انسان با حقیقت نهایی فراهم می‌سازد؛ صورتی که می‌تواند بستر نظری مناسبی برای گفت‌وگو میان الهیات وحیانی و سنت‌های عقل‌گرای فلسفی فراهم آورد.

واژگان اصلی: وحی، لوگوس، الهام طبیعی، رواقیون.

۱ کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه دولتی زنجان (ezharinegar20@yahoo.com)

۲ استادیار گروه فلسفه دانشگاه دولتی زنجان (نویسنده مسئول) (m.yaryan@gmail.com)

۳ دانشیار گروه فلسفه دانشگاه دولتی زنجان (rahamsharaf@gmail.com)

عبور از «فیلسوف-نبی» به «شخصِ خاصِ نبی» در دیدگاه علامه طباطبائی

سیدمجید افضل^۱ و حسام‌الدین شهرابی فراهانی^۲

در سنت رایج فلسفه اسلامی، به‌ویژه نزد فیلسوفانی چون «فارابی»، «نبی» و «فیلسوف» در مرتبه ادراک حقیقت، واجد سنخیت وجودی تلقی می‌شوند؛ هر دو از طریق قوه عقل، در فرآیند معرفتی عقلانی، به حقیقت واحدی نائل می‌گردند. «نبی» در این دیدگاه، انسانی است که مراتب را با سیر عقلانی تا دریافت حقیقت در مقام عقل طی کرده و آن را در مقام متخیله به شکل دین نازل می‌کند. اما علامه طباطبائی با گسستی معرفت‌شناختی از این سنت، نظریه‌ای بدیل ارائه می‌دهد که در آن، نبوت نه یک مقام قابل‌تحصیل از رهگذر سیر عقلانی، بلکه نحوه‌ای از «تشخص وجودی قدسی» است که نه به شکل «حصولی» یا «تحصیلی»، بلکه به‌نحو «موضوعی»، بر شخص نبی اضافه می‌گردد. علامه طباطبائی با تفکیک میان «دریافت حقیقت» و «فهم حقیقت»، تأکید می‌کند که وحدت عقل و دین صرفاً در سطح تأویل و تفسیر حقیقت امکان‌پذیر است، نه در سطح «شهود» و تلقی اولیه آن. این نظریه، که برگرفته از آثار تفسیری و کلامی وی، نظیر المیزان و علی و فلسفه الهی، است، نه تنها جایگاه «هستی‌شناختی» و «معرفت‌شناختی» نبی را از فیلسوف متمایز می‌سازد، بلکه بر نقش اصیل نبی در ساخت و هدایت مدینه، مبتنی بر وحی، و نه عقل تأکید می‌نهد و «الهیات سیاسی» را در مقایسه با «فلسفه سیاسی» تقویت می‌نماید.

واژگان اصلی: نبی، فیلسوف، نبوت، شخص خاص، عقل، حقیقت، فارابی، علامه طباطبائی.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع) (magidafzali@gmail.com)

۲ دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تهران (hesam.shahrabi109@ut.ac.ir)

موهبتی بودن یا ارادی بودن «مقام نبوت» از منظر علامه طباطبائی

حوران اکبرزاده^۱

نبوت شبکه‌ای از مسائل را شامل می‌شود که از جمله آن‌ها، تعریف نبی، و نحوه انتخاب نبی توسط خداوند است. علامه طباطبائی فیلسوفی است که به شبکه مسائل نبوت توجه کرده است. از نظر ایشان، «نبی» انسان کامل و مستکفی بالذات است که از طرف خداوند برای هدایت و نجات انسان‌ها مبعوث شده است. اما سوال اینست که وی مسئله نحوه انتخاب نبی را چگونه تبیین کرده است؟ با بررسی مباحث ایشان می‌توان گفت که «نبوت» امری موهبتی از سوی خداوند به‌طوری که اراده نبی در آن مدخلیتی نداشته باشد، نیست؛ زیرا صرفاً موهبتی دانستن نبوت، از سویی ارزش نبوت، و از سوی دیگر عدالت خداوند را مخدوش می‌سازد، بلکه از نظر ایشان، امر نبوت پاداش اعمال خودآگاه و ارادی نیک نبی در علم الهی بوده است. توجه به تفسیر ایشان از آیه ۱۳ سوره مبارکه طه معلوم می‌دارد که خداوند در مقام علم فرازمانی خویش، به برانزنگی موسی (ع) برای جایگاه نبوت معرفت داشته، و از همین‌رو او را برای تکلیم با خودش برگزیده و مقام رسالت را برای وی انشاء کرده است «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى». لذا علت اختیار موسی (ع) به پیامبری، ویژگی‌های خاص موسی (ع) بوده است و نه امری جبری و صرفاً برآمده از علم پیشین خداوند، اما در عین حال اگر این نظریه انتخاب شود، تفسیر و تبیین آیاتی که بر نبوت عیسی مسیح (ع) در کودکی دلالت دارد چه خواهد بود؟ به‌نظر می‌رسد که دیدگاه علامه مبانی متعددی دارد از جمله «تأیید میان عالم‌آمر و عالم‌خلق» و تشکیکی بودن و ذو مراتب بودن آن دو عالم، نسبت بین فعل زمان‌مند بشر با علم فرازمانی خداوند، و اهمیت امر هدایت و نجات انسان‌ها، و ... به‌عنوان مبانی مهم در این میان هستند. از سوی دیگر، باید توجه داشت که چنین نگاهی به انتخاب نبی، تلقی خاصی از عصمت نبی را نیز مفروض می‌دارد چنانچه از نگاه امامیه، «نبی، معصوم است مادام‌هو نبی» که جهت قضیه، عرفیه عامه است نه ضروریه ذاتیه، حال آنکه از منظر اهل سنت، «نبی، معصوم است حین‌هو نبی» با جهت حیثیه، و فرق این دو در مختاربودن نبی است

واژگان اصلی: موهبتی بودن نبوت، علم فرازمانی خداوند، عصمت نبی، اختیار نبی، علامه طباطبائی.

^۱ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی (hooranakbarzadeh@yahoo.com)

درهم‌تنیدگی وحی و امر اجتماعی: مشارکت اجتماعی در گفت‌وگوی الهی

رضا اکبری^۱

وحی در سنت اسلامی، در موارد متعدد، در قالبی گفت‌وگومحور با بستر اجتماعی - تاریخی عصر نزول ظاهر شده است. شواهد تاریخی متعددی در این باره وجود دارد، که از جمله آن‌ها می‌توان به آیات پاسخگو به پرسش‌های مردم (آیاتی که با عبارت‌هایی همچون «يَسْأَلُونَكَ» آمده‌اند)، تشریع تدریجی احکام، و آیات نازل شده در واکنش به رویدادها اشاره کرد. شاید بتوان گفت که در این موارد، امر اجتماعی همچون «علت إعدادی» در نزول وحی عمل کرده است. اگر این تلقی درست باشد، انسان‌ها در جامعه از جایگاه مخاطبان منفعل وحی فراتر رفته و به «شریکان در گفت‌وگوی الهی» ارتقا می‌یابند. در این نگاه، کنش‌ها، پرسش‌ها و بحران‌های جامعه، محرکی برای ارسال مطالبی حکیمانه از جانب خداوند محسوب می‌شود. در این صورت، وحی نگاهی از بالا به پایین نخواهد بود، بلکه نشانه حرمت‌گذاری عمیق خداوند برای کرامت انسانی، عاملیت و اراده جمعی بشر است. درهم‌تنیدگی وحی و امر اجتماعی، نه تنها از قداست آن نمی‌کاهد، بلکه بر واقع‌گرایی، کاربردی بودن و ظرفیت وحی برای ارتباط عمیق‌تر انسان با خداوند صحنه می‌گذارد. طبیعی است که این نگاه، همچون هر نگاه دیگری نیازمند نگاه نقادانه، تدقیق و تعمیق است.

واژگان اصلی: وحی، امر اجتماعی، گفت‌وگوی الهی، کرامت انسانی، عاملیت بشر.

^۱ استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه السلام (r.akbari@isu.ac.ir)

از غفران الهی تا مسئولیت بدون سرزنش: تحلیل تطبیقی مفهوم توبه در آموزه‌های وحیانی و نظریه‌های اخلاقی ترمیمی نیره امانی^۱

مفهوم توبه در سنت‌های وحیانی به‌ویژه در قرآن کریم، جایگاهی بنیادین و ژرف در ساختار اخلاق دینی دارد و از آن به‌عنوان فرایندی برای بازسازی رابطه انسان با خدا، خود، و اجتماع یاد شده است. این فرایند نه صرفاً یک تجربه عرفانی یا فردی، بلکه دارای ابعاد اخلاقی، وجودی و اجتماعی گسترده‌ای است که بر پایه پذیرش مسئولیت، پشیمانی، و اصلاح رفتار استوار است. در فلسفه اخلاق معاصر، نظریه‌هایی مانند «مسئولیت بدون سرزنش» که توسط بروس والر مطرح شده است، کوشیده‌اند تا مفهومی از مسئولیت اخلاقی ارائه دهند که در آن، پذیرش خطا و پاسخ‌گویی فرد، بدون اتکای الزامی به سرزنش، تحقیر یا کیفر انجام می‌گیرد. پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی و تحلیلی، به بررسی پیوندهای مفهومی و تفاوت‌های هستی‌شناختی و کارکردی میان «توبه» و «مسئولیت اخلاقی بدون سرزنش» می‌پردازد. چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق منابع قرآنی، تفاسیر کلاسیک اسلامی، و نظریه‌های اخلاقی تحلیلی معاصر استوار است. نتایج نشان می‌دهد که در هر دو رویکرد، پذیرش مسئولیت، اصلاح رابطه، و بازگشت به وضع مطلوب، غایت نهایی اخلاق قلمداد می‌شود. با این حال، در آموزه‌های وحیانی، توبه با نوعی تحول وجودی و پیوندی متعالی با خدای رحمان همراه است، در حالی که در دیدگاه والر، فرایند ترمیم بیشتر در بستر بینافردی و سکولار تفسیر می‌شود. این مقاله بر آن است که نشان دهد چگونه سنت دینی با بهره‌گیری از ظرفیت‌هایی چون رحمت، بازسازی اخلاقی، و عدم تحقیر، می‌تواند در تعامل سازنده با نظریه‌های ترمیمی اخلاق معاصر قرار گیرد.

واژگان اصلی: توبه، مسئولیت اخلاقی، غفران الهی، نظریه‌های ترمیمی، مسئولیت بدون سرزنش.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه ادیان و مذاهب (nayereamani313@gmail.com)

ایثار در اخلاق اسلامی؛ تحلیلی وجودی بر مبنای غلبه بر هراس از مرگ و تحقق جاودانگی

معنوی

محمد رضا امینی^۱

«ایثار» به‌عنوان یکی از عالی‌ترین فضائل در نظامات اخلاقی، همواره در کانون توجه اندیشمندان قرار داشته و بیانگر فراروی از محاسبات عقلانی صرف و منافع فردی است. این مقاله با بهره‌گیری از چارچوب نظری «اخلاق مرگ‌بنیاد» و «اخلاق جاودانگی‌بنیاد»، به تحلیل وجودی پدیدار ایثار در متون و سنت اسلامی می‌پردازد. استدلال محوری آن است که ایثار اسلامی در عمیق‌ترین لایه خود، واکنشی فعالانه و متعالی به «هراس از مرگ» و تجلی قدرتمند «میل به جاودانگی» معنوی است. ایثارگر با مواجهه و فرازوی از ترس نابودی «خود» فناپذیر، که سنگ بنای «اخلاق مرگ‌بنیاد» و انگیزه‌های خودگروانه برای بقاست، به سطحی از آزادی وجودی و معنایی دست می‌یابد. از سوی دیگر، با پیوند زدن عمل فداکارانه خود به آرمان‌هایی چون کسب «رضای الهی»، نیل به «حیات طیبه» در پرتو ارزش‌های وحیانی و الگوگیری از سیره انبیا، اولیا و شهدا، به دنبال تحقق نوعی «جاودانگی معنوی» و بقا در ساحت ارزش‌های ابدی و معنای غایی است. این «اخلاق جاودانگی‌بنیاد» که بر میل به فراروی از مرگ و دستیابی به مانایی استوار است، انگیزه اصلی برای رفتارهای ایثارگرایانه را فراهم می‌کند. این پژوهش با بررسی تطبیقی و تحلیلی منابع اسلامی نشان می‌دهد که چگونه مفهوم ایثار در فرهنگ اسلامی، راهبردی وجودی برای مدیریت هراس از مرگ و دستیابی به حیاتی معنادار و پایدار، فراتر از مرزهای زندگی مادی ارائه می‌دهد. در این فرآیند، فرد با عبور از خود بقامحور، به «خود» متعالی‌تری دست می‌یابد که در پیوند با امر مطلق یا ارزش‌های جاودانه تعریف می‌شود. این تحلیل، ایثار را نه صرفاً رفتاری دیگرگرایانه، بلکه تجلی پیروزی «میل به جاودانگی» و «اخلاق جاودانگی‌بنیاد» بر «هراس از مرگ» و «اخلاق مرگ‌بنیاد» معرفی کرده و بدین ترتیب، فهمی عمیق‌تر از پویایی‌های روان‌شناختی و وجودی این فضیلت ارائه می‌دهد و به تبیین نسبت آن با آموزه‌های وحیانی در باب مرگ و جاودانگی کمک می‌کند. این مقاله در نهایت استدلال می‌کند که ایثار، اوج تحقق اخلاق جاودانگی‌بنیاد و نشانه‌ای از ظرفیت انسان برای تعالی از محدودیت‌های وجودی خویش است.

واژگان اصلی: ایثار، اخلاق اسلامی، هراس از مرگ، میل به جاودانگی، جاودانگی معنوی، خودگروی، دیگرگروی.

مقایسه نظریه ابن‌سینا و سهروردی در تبیین فرایند وحی و رؤیا با نظریه رؤیای رسولانه سعید انواری^۱

ابن‌سینا و سهروردی معتقدند که پدید آمدن وحی و رؤیا (خواب) دارای فرایند مشترک و یکسانی هستند؛ که می‌توان آن را «فرایند معکوس» در مشاهده حقایق غیبی نامید. ایشان بر این اساس، مشاهده خواب‌های پریشان و رؤیاهای صادقه، و نیز دریافت وحی غیرالهی و الهی، را تبیین می‌کنند. از نظر ایشان رؤیا می‌تواند منعکس‌کننده دریافت مستقیم نفس از حقایق عالم باشد و یا به دلیل دخالت قوه متخیله، نیازمند تعبیر باشد. به نحو متناظر، وحی نیز می‌تواند شامل آیات محکمی باشد که ظاهر آنها مراد است و یا شامل آیات متشابهی باشد که نیازمند تأویل هستند. بر این اساس از دیدگاه ایشان رؤیا و وحی فرایندی یکسان به‌شمار آمده‌اند که یکی در خواب و دیگری در حالتی شبیه به خواب (شبه نوم) اتفاق می‌افتند. این دیدگاه با نظریه رؤیای رسولانه قابل مقایسه است. گرچه از منظر میان یکسان دانستن فرایند وحی و رؤیا در ابن‌سینا و سهروردی با رؤیانگاری وحی مشابهت‌هایی وجود دارد، اما تفاوت‌هایی نیز میان این دو نظریه وجود دارد که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. بدین جهت اصطلاحات هر دو نظریه مانند وحی (الهام)، خواب (رؤیا)، تجربه نبوی (شهود معنوی)، نفس انسانی، حقایق غیبی، خواب‌گزاری (تعبیر) و تأویل مورد بررسی قرار گرفته است؛ تا مشابهت و اختلاف میان این دو نظریه مشخص گردد. به‌نظر می‌رسد برخی از نقدهای وارد شده بر نظریه رؤیای رسولانه ناشی از استفاده از تعبیر عمومی (مانند خواب‌گزاری و رؤیانگاری) و عدم استفاده از اصطلاحات تخصصی فلسفی است که باعث می‌شوند تا خواننده گمان کند که در این نظریه سطح وحی تنزل یافته است؛ در حالی که این اشکالات بر نظریه ابن‌سینا و سهروردی وارد نیست. همچنین مزیت دیگر نظریه ابن‌فلاسفه مسلمان در تبیینی است که از نحوه فرایند وحی و رؤیا ارائه کرده‌اند، در صورتی که به نظر می‌رسد نظریه رؤیای رسولانه تنها به توصیف فرایند وحی پرداخته است و بدین جهت سوالات زیادی را در ذهن مخاطبان ایجاد کرده است. بر این اساس در این مقاله در پرتوی نظریه فرایند معکوس در مشاهده حقایق غیبی، نظریه رؤیای رسولانه مورد ارزیابی و نقد و بررسی قرار گرفته است.

واژگان اصلی: وحی، رؤیا، ابن‌سینا، سهروردی، رؤیای رسولانه.

۱ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی (saeed.anvari@atu.ac.ir)

تحلیل تطبیقی «انذار» قرآنی و نظریه «مجازات فراطبیعی»

مهرناز باشی‌زاده مقدم^۱

یکی از ابعاد مهم پیام‌های وحیانی قرآن، پیام‌های هشداردهنده یا «انذار» است که با بیان پیامدهای دنیوی و به ویژه اخروی سوء باورها و اعمال نادرست، درصدد ایجاد بازدارندگی و هدایت به‌سوی اعمال صالح است. در حوزه علوم شناختی دین، نظریه «مجازات فراطبیعی» (SP)^۲ که توسط دومینیک جانسون مطرح شده، می‌تواند با مفهوم انذار قرآنی هم‌آیندی داشته باشد. جانسون معتقد است باور به ناظر و مجازات‌کننده فراطبیعی که دانا و قادر مطلق است، سازوکاری شناختی - اجتماعی است که با ایجاد بازدارندگی درونی، نقش مهمی در تکامل همکاری و حفظ نظم اجتماعی ایفا کرده و مانع «رایگان‌سواری» می‌شود. این پژوهش با رویکردی تحلیلی - تطبیقی، وجوه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روان‌شناختی آیات ناظر به مفهوم انذار قرآنی و نظریه SP جانسون را واکاوی می‌کند. یافته‌ها نشان‌دهنده هسته‌ای مشترک میان این دو نگره است. مفاهیم کلیدی چون «خیریت خشم»، «پلیس درونی» و «همکاری اجتماعی در برابر رایگان‌سواری» در دیدگاه جانسون، با مفاهیمی نظیر «نصح منذر»، «تقوا» و «عدالت و تعاون» در نگره قرآنی تناظر داشته و هر دو بر کارکرد بازدارندگی و ترویج رفتارهای مطلوب تأکید دارند. با این حال، تفاوت‌های بنیادینی نیز در این دو نگره مشاهده می‌شود. از منظر هستی‌شناختی، جانسون رویکردی طبیعت‌گرایانه دارد و SP را مزیتی تکاملی می‌داند؛ در حالی که در نگره قرآنی، مُنذر اصلی خداوند است و انذار، بخشی از هدایت الهی است که توسط پیامبران و هادیان برگزیده صورت می‌گیرد. از منظر معرفت‌شناختی، توجیه و صدق باور به SP از دید جانسون، ناظر به منشاء فرآیندهای شناختی - تکاملی است که آن را شکل داده و به‌صورت تجربی آزمون‌پذیر ساخته، اما از منظر قرآن، پیام وحی خود حجیت دارد و صدق محتوای انذار، منوط به باور به صدق پیام‌آور وحی است. از منظر روان‌شناختی نیز، کارکرد انذار در قرآن فراتر از صرف کارکردهای اجتماعی و بقا بوده و شامل هدایت فردی، اتمام حجت، تذکر، بیداری وجدان و پاس‌داشت حریم الهی است.

واژگان اصلی: انذار قرآنی، مجازات فراطبیعی، رایگان‌سواری، پلیس درونی.

^۱ استادیار گروه علوم و معارف قرآن، دانشگاه قرآن و حدیث قم (bmoghaddam14@gmail.com)

ارزیابی نظریه ویلفرد کنتول اسمیت درباره سرشت دین با تکیه بر الگوهای ایمان

محمدرضا بیات^۱ و محمد سمیعی^۲

ویلفرد کنتول اسمیت^۳ (۱۹۱۶-۲۰۰۰) اندیشمند کانادایی و پژوهشگر حوزه مطالعات مقایسه‌ای ادیان، در آثار مختلف خود به ویژه معنا و پایان دین (۱۹۷۸)، ایمان و باور (۱۹۷۹) و باور داشتن: یک چشم‌انداز تاریخی (۱۹۹۸) به بررسی و تحلیل دین به‌مثابه یک پدیده و مؤلفه‌های آن پرداخته است. او بر این باور است که این پدیده پویا و زنده است. لذا باید از مفاهیم «ایمان» و «سنت انباشته» برای اشاره به این پدیده استفاده کرد، زیرا از یک سو، ایمان مؤلفه اصیل و اساسی در سنت‌های دینی است که پرده از کیفیتی عمیق و پایدار در زندگی دینی مؤمنان بر می‌دارد و نشان‌دهنده وابستگی شخصی و متعالی مومنان به امر متعالی است. از سوی دیگر، سنت انباشته به جنبه‌های فرهنگی و تاریخی اشاره دارد که ایمان در درون آن‌ها به وجود می‌آید و رشد می‌کند. به همین جهت، وی معتقد است که تا کنون استفاده از مفهوم «دین» برای این پدیده رهن بوده است و نباید از آن استفاده کرد، زیرا مفهوم «دین» نه تنها پویایی و زنده بودن این پدیده را نشان نمی‌دهد، بلکه ایستایی و «شیء‌وارگی» آن را القا می‌کند. اسمیت با تکیه بر دیدگاه خویش، با تفکیک ایمان از «باور» معتقد است که باور از مؤلفه‌های سنت انباشته است که تنها بیان‌گر پذیرش مجموعه‌ای از گزاره‌ها درون سنت انباشته است. با توجه به نظریه‌های گوناگون درباره سرشت ایمان به‌مثابه الگوهای ایمان، می‌توان نظریه اسمیت درباره ایمان را در زمره الگوهای پرشمرده که ایمان را از باور گزاره‌ای تفکیک کرده و بر جنبه‌های عاطفی، عملی، تعهدی و وجودی ایمان تأکید کرده‌اند. بنابراین، دیدگاه اسمیت درباره ایمان به‌مثابه رابطه‌ای پویا، اعتمادی بنیادین و کیفیتی متمایز از پذیرش عقلانی آموزه‌های دینی، به الگوهای نزدیک است که بر ایمان به مثابه نوعی اعتماد و کنش مخاطره‌آمیز تأکید کرده‌اند و از الگوهایی که ایمان را نوعی معرفت یا باور شمرده‌اند، فاصله گرفته است.

واژگان اصلی: سرشت دین، ایمان، الگوهای ایمان، مؤلفه‌های ایمان، سنت انباشته، باور.

۱ دانشیار گروه فلسفه دین، دانشگاه تهران (mz.bayat@ut.ac.ir)

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران (mohammad.samiei@ut.ac.ir)

ادبیات پیامبرانه در رمان برادران کارامازوف فیودور داستایفسکی

توحید تیموری^۱

ادبیات پیامبرانه در حالی که به طور سنتی با وحی الهی و آموزه‌های اخلاقی مرتبط است، فراتر از ریشه‌های مذهبی خود گسترش می‌یابد و در اشکال مختلف در تاریخ ادبیات غرب نمود پیدا می‌کند. از دوران باستان کلاسیک تا داستان‌های معاصر، مضامین پیامبرانه - مانند هشدارها در مورد فساد اجتماعی، دعوت به عدالت و رؤیاهای تحول‌آفرینانه - همچنان پابرجا مانده‌اند و اغلب به عنوان ابزاری برای نقد اجتماعی و تفسیر سیاسی عمل می‌کنند. ادبیات پیامبرانه با چندین ویژگی کلیدی تعریف می‌شود: تجربه رؤیایی، فوریت اخلاقی، اقناع بلاغی و نگرانی برای رفاه عمومی. چه از طریق تمثیل، طنز یا نصیحت مستقیم، ادبیات پیامبرانه اغلب به عنوان واسطه‌ای برای به چالش کشیدن هنجارهای تثبیت‌شده، ترغیب به اصلاحات و تجسم آینده‌های جایگزین عمل می‌کند. یکی از آثار برجسته ادبیات غرب یعنی برادران کارامازوف از این ادبیات تأثیر بسیار گرفته است. این پژوهش بر آن است تا تجلی این ادبیات را در شخصیت‌پردازی، روایت و زبان این اثر تحلیل کند. در میان سه برادر کارامازوف، الکساندر (الیوشا) نقش مردی معنوی و روحانی را بازی می‌کند که شبیه به پیامبرانی است که در متون قدیمی، از طریق صلح، عشق و خدمت به دیگران، فراخوان تغییر را سر می‌دهند. الیوشا نه تنها نماد عشق مسیحی است، بلکه نقشی مشابه موسی یا یونس در انجیل دارد: او در میان فجور، ظلم و ناامیدی، نور امید و فداکاری را به نمایش می‌گذارد. در مقابل، ایوان، با سخنانی درباره «عدم معنای زندگی»، «مشکل شر» و «دیالوگ با شیطان»، نقش یک «نبی منکر» را بازی می‌کند. بخشی از رمان که تحت عنوان «زن بی‌بهره و کشیش» نوشته می‌شود، یک داستان در داستان است که شباهت بسیاری به ادبیات نبوی و حدیثی دارد. این داستان، از نظر ساختار و مضمون، یادآور حکایات و داستان‌هایی است که در انجیل و ادبیات ربانی بیان می‌شدند. همچنین، صحبت‌های ایوان با «شیطان» در فصل آخر، یادآور صحبت‌های پیامبران با قدرت‌های ظالم و شیطانی است که در متون مقدس دیده می‌شود. زبان داستایفسکی در رمان، به‌ویژه در صحبت‌های شخصیت‌های معنوی مانند زارتسکی و الیوشا، اغلب دارای ابعاد مجازی، رمزگونه و نمادین است. این زبان، شبیه به زبان متون مقدس و ادبیات پیامبرانه است که از تصویرسازی‌های عمیق و گفتارهای گردار برای برجسته کردن حقایق وجودی استفاده می‌کند. برادران کارامازوف با تلفیق ادبیات پیامبرانه و دغدغه‌های آگزیستانسیالیستی، اثری ژرف در بازتاب بحران‌های اخلاقی عصر مدرن خلق کرده است. داستایفسکی از طریق شخصیت‌های پیامبرگونه و روایت‌های نمادین، نه تنها به نهاد‌های اجتماعی و مذهبی زمانه خود انتقاد می‌کند، بلکه امکان «نجات» از طریق عشق و ایمان را نیز ترسیم می‌نماید.

واژگان اصلی: ادبیات پیامبرانه، شخصیت‌های پیامبرگونه، حکایت اخلاقی، خیر و شر، زبان رمزگونه.

ضرورت بازخوانی شمول جهانی نبوت حضرت محمد (ص) با نظر به چالش‌های جهان

معاصر

سیدمصباح‌الهدی جبارزاده^۱

این تحقیق با هدف تبیین ضرورت بازخوانی شمول جهانی نبوت حضرت محمد (ص) در مواجهه با چالش‌های معاصر، به بررسی انتقادی ادعای مستشرقان مبنی بر محلی بودن رسالت ایشان و اثبات جهان‌شمولی آن می‌پردازد. روش پژوهش ترکیبی بوده و شامل تحلیل محتوای قرآن کریم، احادیث و سیره نبوی، بررسی اسناد تاریخی و نقد تطبیقی آراء مستشرقان است. یافته‌های پژوهش مؤید جهان‌شمولی رسالت نبوی است. اولاً، قرآن کریم با مفاهیمی نظیر «رحمة للعالمین» (انبیاء: ۱۰۷) و خطاب «یا ایها الناس» (اعراف: ۱۵۸)، عموم انسان‌ها و موجودات را مخاطب قرار داده و با عبارت «مَنْ بَلَغَ» (انعام: ۱۹)، گستره پیام اسلام را تا پایان تاریخ امتداد می‌بخشد. ثانیاً، سنت و سیره عملی پیامبر (ص)، شامل احادیثی مانند «بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً» و اقداماتی چون ارسال نامه به سران کشورها و تأسیس حکومت چندفرهنگی در مدینه، شاهدی روشن بر جهان‌گرایی اسلام از بدو ظهور است. ثالثاً، شبهات مستشرقان مبنی بر محدودیت رسالت به دلیل زبان عربی، با تأکید بر ترجمه‌پذیری قرآن، انعطاف احکام اسلامی و تعاملات تاریخی گسترده تمدن اسلامی مانند انتقال علوم به اروپا، رد می‌گردد. رابعاً، تمدن اسلامی با حفظ هویت واحد خود، پلی میان تمدن‌های شرق و غرب ایجاد کرد و مفاهیم والای انسانی نظیر عدالت و حقوق بشر را جهانی ساخت. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که جهان‌شمولی اسلام نه تنها یک آرمان، بلکه واقعیتی تاریخی است که در سیره نظری و عملی پیامبر (ص) و گسترش تمدن اسلامی تجلی یافته است. بازخوانی این جهان‌شمولی در عصر حاضر و با توجه به چالش‌هایی نظیر اسلام‌هراسی، تنش‌های فرهنگی و نیاز به همزیستی مسالمت‌آمیز، نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شود. پیامبر اسلام (ص)، الگویی بی‌نظیر برای رهبران عدالت‌خواه در جهت ایجاد وحدت جهانی بر پایه حکمت و عدالت است. این پژوهش اهمیت بازگشت به الگوی نبوی را در مواجهه با مسائل و بحران‌های روزافزون جهان معاصر، برجسته می‌سازد.

واژگان اصلی: جهان‌شمولی، نبوت، حضرت محمد (ص)، چالش‌های معاصر، اسلام‌هراسی، الگوی نبوی.

^۱ دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مازندران (mesbah.jabbari5312@yahoo.com)

ضرورت «انسان» بودن نبی از منظر قرآن کریم

محمد مهدی جندقیان^۱ و علیرضا نوری^۲

از منظر قرآن کریم، خداوند مبعوث کردن و برگزیدن یک انسان در میان قوم خویش را به منظور راهنمایی و پل ارتباطی خود با انسان‌ها ترجیح داده است. در حالی که منطقی قرآن قویاً معتقد است خداوند می‌توانست ملک یا موجود دیگر و یا حتی انسانی غریب و متفاوت را برای نبوت در میان افراد یک قوم برگزیند، ولی ترجیح داده است تا انسانی آشنا و صمیمی از میان خود ایشان برای «نبوت» مبعوث شود. نمونه موسی (علیه السلام) در این بین جالب توجه است. با آنکه در میان کنعانیان بود باز برای رسالت در میان بنی اسرائیل ترجیح داده شد. قرآن کریم در توجیه ترجیح نبوت بشری، دو دسته دلیل و تحلیل را برمی‌شمرده است: دسته اول دلایل قرآنی ضمن برشمردن و تحلیل ابعاد نبی از میان افراد یک قوم است. (مفاد آیات رد ۳۸ و ابراهیم ۴ و ۹ تا ۱۵) (۱) اینکه بعثت انسان برای الگوگیری و انگیزه‌یابی سایر بشر مفیدتر است؛ (۲) بعثت انسانی از میان افراد قوم، باعث ارتباط واقعی، عرفی و مؤثرتری میان نبی و امت می‌شود؛ (۳) آزمون و آزمایش انسان‌های دیگر در پرتو همین نبوت انسانی شکل می‌گیرد. به عنوان نمونه: کنترل نفس و تواضع سایرین در مقابل انسان برگزیده، لمس و معنادهی ایمان واقعی، زمان دادن به انسان برای تأمل و تفکر و راهیابی به انتخاب هدایت الهی و غیره از مواردی است که در پرتو همین جنبه آزمون بودن «نبوت انسانی» قابل مشاهده و پیگیری است؛ (۴) خداوند با این برگزیدگی نمونه‌ای از سلطنت و تفضل خویش را آشکار کرده و بر آن اصرار می‌کند. نکته مکملی که از بسامد روایات شیعی نیز در این رابطه به دست می‌آید آنکه: خداوند در مسیر تکامل انسان، خواهان آن بوده است تا انسان را رشد عقلانی داده و پروژه هدایت ایشان را در پرتوی آزادی، اختیار و عقلانیت پیش ببرد. از این منظر است که اولاً انبیاء که انسان‌هایی با عقول کامل‌تر بودند، با اندک نشانه‌های غیبی (ماورای طبیعی) درصدد ترغیب و تربیت دیگران برمی‌آمدند. ثانیاً بر این اساس برگزیدن موجود غیر انسانی منتفی و تداوم معجزات بصری و هیجانی در سیر تاریخ دین الهی کاسته و کم‌سو شده است. (مفاد روایت امام رضا علیه السلام) دسته دوم دلایل قرآن، ضمن رد نبوت ملک شکل می‌گیرد. (مفاد آیات ۸ و ۹ انعام و ۲۴ مؤمنون) نبوت ملک به آن معنا است که یا می‌باید ملک در لباس انسانی آشکار و فعال شود، که در این صورت برای اثبات نبوت‌اش، همچنان نیازمند سلطان و معجزه‌ای دیگر شبیه نبی انسانی است. در این صورت حکمت نبوت ملک لغو است. یا آنکه ملک در لباس غیر انسانی رُخ می‌نماید، که در این صورت ضمن تغییر

۱ استادیار گروه فلسفه و کلام، دانشگاه باقرالعلوم (نماینده‌ی اصفهان) (fm.mahdiar@gmail.com)

۲ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث

فضای واقعی و طبیعت شناخته‌شده، ممکن است اساس حضور چنین نحوه موجودیتی خود معجزه تلقی شود. همین‌طور اختیار و عقلانیت انسان تحت‌الشعاع این نحوه وجودداشت نبی می‌شود؛ و بسا انسان تحت ترس یا تأثیر ابعاد وجود ملک، عبادت و هدایت را انتخاب کند. قرآن در این باره به نقش اتمام حجیت ملک اشاره می‌کند. گوئیا مادامی که ملک بیاید، جای کوچک‌ترین تردید و تأخیر وجود ندارد. افزون بر همه این موارد مزایایی که در نبوت انسانی هست، مثل الگوگیری یا ارتباط آسان و صمیمی انسان و نبی، در این نحوه نبوت بدست نخواهد آمد.

واژگان اصلی: نبوت بشری، ملائکه، قرآن.

مرجعیت معرفتی پیامبر در پرتو اعتماد وجدان‌مدارانه: خوانشی از نظریه اعتماد زاگزیسکی سیمین جهانی^۱

این مقاله با نکیه بر معرفت‌شناسی تأملی و نظریه اعتماد در اندیشه لیندا زاگزیسکی، به تحلیل عقلانیت مرجعیت دینی و نقش پیامبر به مثابه اسوه و مرجع معرفتی می‌پردازد. و با مقایسه دو رویکرد «خودمحوری معرفتی دینی» و «عام‌گرایی معرفتی دینی»، استدلال می‌کند که اعتماد وجدان‌مدارانه می‌تواند مبنای موجهی برای پذیرش گواهی دینی و آموزه‌های پیامبر فراهم آورد. نویسنده با نقد خودمحوری معرفتی و دفاع از رویکرد اعتماد ابتدایی به دیگران، نشان می‌دهد که ایمان به آموزه‌های پیامبر می‌تواند بر پایه داوری وجدان‌مدارانه و انسجام روانی فرد توجیه شود. نقش سنت دینی نیز در این میان مهم است. سنت نه تنها حافظه جمعی جامعه دینی است، بلکه سازوکاری برای انتقال وفادارانه وحی پیامبر به نسل‌های بعدی است. مدل‌های متنوعی برای انتقال سنت وجود دارد—از مدل زنجیره‌ای که بر انتقال تاریخی و وفادارانه وحی تأکید دارد، تا مدل‌هایی که تجربه شخصی فرد از متن مقدس را مرکزیت می‌دهند. این سنت، به شرطی که در بازاندیشی وجدان‌مدارانه فرد باقی بماند، می‌تواند اتوریته‌ای موجه و کمک‌کننده به رشد معرفتی و معنوی فرد باشد. بنابراین، مرجعیت پیامبر درون ساختار سنت و اعتماد شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد، و این اعتماد نه صرفاً از شواهد خارجی، بلکه از پیوند وجودی و وجدان‌مدارانه فرد با حقیقت وحی نشئت می‌گیرد. در تحلیل نهایی، مرجعیت پیامبر نه تنها با عقلانیت مدرن ناسازگار نیست، بلکه در پرتو اعتماد وجدان‌مدارانه، نقشی موجه و معرفت‌بخش در ساختار باور دینی ایفا می‌کند.

واژگان اصلی: مرجعیت دینی، لیندا زاگزیسکی، معرفت‌شناسی تأملی، خودمحوری معرفتی، گواهی دینی، پیامبر به مثابه مرجع معرفتی.

اختلاف‌نظر دینی، تجربه و حیانی، و دفاعی از مصالحه‌گرایی تعدیل‌شده غزاله حجتی^۱

اختلاف‌نظرهای معرفتی، به‌ویژه در قلمرو باورهای دینی، پرسش‌هایی جدی دربارهٔ عقلانیت و توجیه باور دینی برمی‌انگیزند. هنگامی که عاملانی معرفتی با سطح شایستگی و دسترسی مشابه به شواهد در باب گزاره‌ای دینی (تظیر وقوع وحی، صدق کتاب مقدس، یا وجود خدا) به نتایجی متعارض می‌رسند این مسئله مطرح می‌شود که باورمند دینی باید در برابر چنین اختلاف‌نظری چه موضعی اتخاذ کند. آیا عقلانیت ایجاب می‌کند که او در باور خود بازنگری کند یا می‌تواند به باور خود پایبند بماند؟ و آیا تجربه و حیانی در چنین بستر تنش‌آلودی همچنان می‌تواند نقشی معرفتی ایفا کند؟ در این بحث از رویکردی دفاع می‌شود که می‌توان آن را «مصلحه‌گرایی تعدیل‌شده» نامید، رویکردی میانه‌روانه که در مقابل دو رویکرد افراطی ابرام‌گرایی و مصالحه‌گرایی رادیکال، تلاشی برای حفظ عقلانیت باور دینی در عین پذیرش جدی پدیدهٔ اختلاف‌نظر است. ابرام‌گرایان معتقدند که عامل باور، در صورت اطمینان به دلایل خود، می‌تواند اختلاف‌نظر را نادیده بگیرد و در باور خود استوار بماند. در مقابل، مصالحه‌گرایان رادیکال بر این باورند که اختلاف‌نظر معرفتی میان هم‌تایان معرفتی باید موجب تعلیق یا لااقل کاهش شدید اطمینان به باور شود. هر دو رویکرد به‌نحوی تقلیل‌گرایانه‌اند: یکی خطر بی‌اعتنایی به دیگران را در پی دارد و دیگری خطر شکاکیت بیش از حد را. مصالحه‌گرایی تعدیل‌شده، با اذعان به وزن معرفتی اختلاف‌نظر، مدعی است که عامل باور باید دست‌کم در مقابل مخالفت دیگران به تأمل و بازبینی موضع خود پردازد اما این الزام به معنای تعلیق کامل یا برچیدن بنیادهای معرفتی باور نیست. در این چارچوب، تجربه دینی یا حیانی می‌تواند همچنان نقشی مبنایی، ولی نقض‌پذیر، در توجیه باور دینی ایفا کند، به‌ویژه اگر عامل باور با در نظر گرفتن عوامل معرفتی محدودکننده، همچون تعهدات پیشینی، زمینهٔ اجتماعی معرفت، و ساختارهای زبانی، رویکردی خودانتقادی پیش گیرد. در این نگاه، عقلانیت باور دینی امری زمینه‌مند و در نسبت با شرایط معرفتی عامل خاص است. این به معنای نسبی‌گرایی نیست بلکه نوعی واقع‌بینی معرفت‌شناختی در قبال ناتوانی انسان در نیل به دیدگاهی کاملاً بی‌طرفانه است.

واژگان اصلی: وحی، اختلاف‌نظر دینی، عامل معرفتی، مصالحه‌گرایی، ابرام‌گرایی.

^۱ استادیار گروه عرفان و فلسفه، دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی (ghazaleh.hojjati@mazaheb.ac.ir)

وجاهت استدلالی عقل در ارزیابی مفاد وحی

عبدالرزاق حسامی^۱

نسبت میان عقل و وحی، یکی از مباحث مهم در فلسفه دین است. تأکید بر اهمیت عقل و تعقل در ادیان مختلف کم‌وبیش مطرح بوده است و در این میان شاید اسلام بیش‌ترین تأکید را بر خردورزی داشته باشد. اما اینکه عقل تا چه حد در برابر وحی تسلیم می‌شود و آن را چونان منبع معرفت می‌پذیرد، محل بحث است و دست‌کم باید اذعان کرد که پاره‌ای از فیلسوفان یا اساساً منکر خدا و وحی شدند و یا از خداگرایی غیردینی دفاع کردند. البته عقل معانی متعدد دارد و در فلسفه دو معنای آن بیشتر مطرح‌نظر است: یکی عقل کلی که دارای وجودی الهی‌ست و از آن به «intellect» تعبیر می‌شود و دیگری عقل جزوی که وجودی کاملاً بشری دارد و از آن به «reason» یا عقل حسابگر تعبیر می‌شود. از میان این دو، عقل نخست، رویکردی مثبت به دین دارد بلکه در ادبیات دینی، باور به وجود او، تحت عنوان فرشته، و توان تصرفش در عالم، یکی از عناصر مهم باور دینی را تشکیل می‌دهد و حتی هموست که عقل هیولانی انسان را به فعلیت می‌رساند. این همان عقلی است که در تعبیر دینی واسطه پرستش خدا و رستگاری دانسته می‌شود. اما عقل جزوی و منفعت‌اندیش که انسان را در تمشیت امور دنیوی هدایت می‌کند، کمتر او را به سمت پروردگار هدایت می‌کند و به‌ویژه از قرن هفدهم میلادی به بعد، به‌تدریج، چه در قلمرو فلسفه و چه در قلمرو علم، مفاهیم دینی را کنار گذاشت و در پرتو سکولاریسم، آن را به حوزه باورهای شخصی و زندگی خصوصی انسان محدود کرد. مسئله‌ای که در این مقاله دنبال خواهیم کرد، این است که عقل جزوی استدلالگر، تا چه حد می‌تواند در مورد دین داوری کند و آیا توانایی او در موجه‌سازی مفاد وحی، خللی در حجیت وحی تولید می‌کند و رویکردهای مختلف در باب نسبت عقل و دین: یعنی عقل‌گرایی افراطی، ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی انتقادی، تا چه حد عقل را در مقام ارزیابی دین، کارآمد تلقی می‌کنند. از سوی دیگر دین تا چه حد رجوع به عقل را برمی‌تابد و نسبت میان این رسول باطنی را با رسول ظاهری چگونه ترسیم می‌کند.

واژگان اصلی: عقل، وحی، عقل کلی، عقل جزوی، عقل‌گرایی افراطی، ایمان‌گرایی، عقل‌گرایی انتقادی.

^۱ استاد گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ahesamifar@ikiu.ac.ir)

نقش معجزه و عصمت نبی در حجیت گواهی: بازخوانی معرفت‌شناختی دیدگاه خواجه

نصیرالدین طوسی

مرتضی حسین‌زاده^۱

یکی از مسائل مهم در معرفت‌شناسی دینی، بررسی امکان و چگونگی توجیه باور به آموزه‌های وحیانی است. از آنجایی که این آموزه‌ها مبتنی بر گواهی دیگران (پیامبران و ائمه)، پذیرفته می‌شوند، معرفت‌شناسی گواهی^۲ در سال‌های اخیر در میان فیلسوفان مورد توجه قرار گرفته و در کنار مشاهده، عقل و تجربه در توجیه باورها جایگاه مهمی در بین معرفت‌شناسان پیدا کرده است. در این مقاله، ابتدا معرفت‌شناسی گواهی و دیدگاه‌های اصلی آن مانند اعتمادگرایی^۳ و غیرکاهش‌گرایی^۴ بررسی شده و سپس امکان اعمال آن بر آموزه‌های وحیانی و نقش پیامبر به عنوان گواه معرفتی تحلیل می‌شود. بررسی دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی نشان می‌دهد که او به نوعی از معرفت‌شناسی گواهی، باور داشته است. از نظر او، پذیرش سخن پیامبران باید بر مبنای شناخت عقلی از صدق ایشان و معجزاتشان باشد (یعنی نوعی کاهش‌گرایی) و گواهی پیامبر را تنها زمانی موجه است که ویژگی‌های ویژه‌ای مانند عصمت و معجزه داشته باشند. از نظر او صدق پیامبر از راه معجزه‌ای که بر مدعای او دلالت کند، ثابت می‌شود؛ و پس از آن، قول او حجت خواهد بود. نیز حجیت قول پیامبر، بعد از اثبات با دلایل عقلی و نقلی موجه می‌گردد.

واژگان اصلی: گواهی، کاهش‌گرایی، گواهی پیامبر، آموزه وحیانی، عصمت.

^۱ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه زنجان (mhoseinzadeh@znu.ac.ir)

2 testimonial epistemology

3 reductionism

4 anti-reductionism

مدخلی بر الهیات تصویری فارابی (تبیین جایگاه معرفت‌شناختی تصویر و تخیل در فهم و

تبیین وحی و پیامدهای فلسفی و منطقی آن)

سیده زهرا حسینی^۱

نحوه پیوند ساخت متعالی با جهان مادی و به ویژه انسان همواره از موضوعات مهم فلسفه دین بوده که با مسائل مختلف وجودشناختی، معرفت‌شناختی و کلامی درهم آمیخته است. در الهیات مشائیان مسلمان، نظر به تعالی صرف واجب‌الوجود و مجرد محض عقول ده‌گانه، چپستی و امکان وحی، تجربه مجردات وجودی محض و درک پیامشان، به مسئله مهمی تبدیل شد و تبیین این مفاهیم، در این ساختار فکری بر اساس تلقی متعارف سنتی که وحی را شامل ساختاری گفتاری، خطابی و زبانی می‌انگاشت، میسر نبود. از این‌رو فیلسوفان اسلامی، قرائت‌های دیگری از وحی را آغاز کردند. ابونصر فارابی نخستین بار از قوه تخیل در این راستا سخن می‌گوید که در فهم، تبیین و تصویرسازی حقایق عقلی محض است. تصویر در این الهیات نه فقط نقشی زبانی بلکه جایگاهی معرفت‌شناختی، تفسیری و هرمنوتیکی دارد و همین در نظریات مختلف او از جمله دیدگاه ابتکاری‌اش درباره «وحی گزاره‌ای» نقشی محوری ایفا می‌کند. وحی به فرایندی تبدیل می‌گردد که پیامبر با برخورداری از قوه تخیل قوی دارای نقشی فعال در آن دارد. به این ترتیب، الهیات، از مفاهیم صرف انتزاعی خارج شده و به موطن تصاویر و تمثیل‌ها مبدل می‌گردد. دیدگاه فارابی توسط فلاسفه دیگری از جمله ابن‌سینا و حتی عارفانی چون ابن‌عربی پرورش یافت و دیدگاه عموم فیلسوفان را به‌سوی قرائت دیگری از وحی و الهیات سوق داد که مجدداً در دوران معاصر مورد توجه و بازآفرینی نواندیشان دینی قرار گرفت. این دیدگاه گرچه عاری از بسیاری از چالش‌های کلامی دیرین است و درک مناسب‌تری از متون مقدس در جهان مدرن علم‌محور می‌دهد؛ اما با چالش‌های دیگری همراه است. پژوهش حاضر پس از تبیین مفاهیم الهیات تصویری و جایگاه استعاره و تصویر در آن، وحی گزاره‌ای و جایگاه معرفت‌شناختی تخیل در آن، به این مسائل می‌پردازد که با فرض الهیات تصویری، فهم مخاطب/مخاطبان از تصویر و متون تصویری چگونه خواهد بود؟ آیا «فهم» متن مقدس و در نتیجه «معنا»ی آن توأم با سیالیت و میزان درک مخاطب خواهد بود و نمی‌توان توقع ایستایی و معیاری ثابت برای معنا داشت؟ چالش دیگر، صدق، دلالت و بازنمایی متون مقدس بر مبنای الهیات تصویری است که در این مقاله بررسی خواهد شد.

واژگان اصلی: فارابی، الهیات تصویری، تخیل، وحی گزاره‌ای، صدق، معرفت‌شناسی، معنا.

^۱ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (z.hosseini87@gmail.com)

تفسیر متون وحیانی با استفاده از هوش مصنوعی: چالش‌ها و فرصت‌ها

سید محمد حسینی (طاها)^۱ و سیداحمد حسینی^۲

این پژوهش به بررسی کاربرد هوش مصنوعی در تفسیر متون وحیانی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) و شناسایی فرصت‌ها و چالش‌های این حوزه می‌پردازد. اهمیت این موضوع در توانایی هوش مصنوعی به عنوان یک ابزار نوین برای دگرگونی مطالعات دینی نهفته است، هرچند استفاده از آن پرسش‌های اخلاقی و فنی مهمی را به همراه دارد. سوال اصلی تحقیق این است: «هوش مصنوعی چگونه می‌تواند در تفسیر متون وحیانی به کار گرفته شود و چه فرصت‌ها و چالش‌هایی در این مسیر وجود دارد؟» برای پاسخ به این سوال، از روش‌های تحلیلی و نظری استفاده شده و ابزارهایی مانند پردازش زبان طبیعی (NLP) و یادگیری عمیق بررسی شده‌اند. این ابزارها امکاناتی نظیر شناسایی الگوهای زبانی، ترجمه خودکار و تحلیل معنایی متون دینی را فراهم می‌کنند. یافته‌ها نشان می‌دهد که هوش مصنوعی می‌تواند دقت و سرعت تفسیر متون مقدس را بهبود بخشد و فرصت‌هایی مانند دسترسی ساده‌تر به منابع دینی، ارتقای آموزش‌های مذهبی و گسترش گفت‌وگوهای بین‌ادیانی را ایجاد کند. با این حال، چالش‌هایی نیز وجود دارد، از جمله تعصبات الگوریتمی، دشواری درک زمینه‌های فرهنگی و تاریخی متون، و ابهام در نقش انسان در این فرآیند. جنبه نوآورانه این پژوهش، پیشنهاد یک چارچوب مفهومی برای تلفیق هوش مصنوعی با دانش انسانی در تفسیر متون دینی است. این چارچوب با تمرکز بر همکاری میان فناوری و تخصص بشری، راهکاری مسئولانه برای استفاده از هوش مصنوعی در این حوزه ارائه می‌دهد. همچنین، پیشنهاد شده است که برای کاهش تعصبات، داده‌های متنوع‌تری از متون دینی جمع‌آوری و چارچوب‌های اخلاقی مشخصی تدوین شود. در پایان، این مطالعه بر ظرفیت هوش مصنوعی در تحول تحلیل متون دینی تأکید دارد، اما ضرورت توجه به محدودیت‌ها و ملاحظات اخلاقی را نیز یادآوری می‌کند. این پژوهش می‌تواند آغازگر بحث‌های بیشتر در پیوند دین و فناوری باشد و راه را برای مطالعات آینده باز کند.

واژگان اصلی: هوش مصنوعی، تفسیر، متون وحیانی، پردازش زبان طبیعی.

^۱ کارشناسی ارشد دین و رسانه، جامعة المصطفی العالمية (taha1362taha62@gmail.com)

^۲ دکترای فلسفه، جامعة المصطفی العالمية (hosseinisahmadf@gmail.com)

بررسی و ترسیم نقشه علم پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی حوزه فلسفه دین با رویکرد

علم‌سنجی

روح‌اله خادمی^۱، حسن محمودی توپکانلو^۲ و منصوره صراطی شیرازی^۳

هدف از این پژوهش بررسی تولیدات علمی حوزه فلسفه دین نمایه‌شده در پایگاه WoS و ISC به منظور ترسیم نقشه علمی و ساختار موضوعی این حوزه بوده است. این پژوهش با رویکرد علم‌سنجی انجام شده است و به منظور گردآوری داده‌ها از پایگاه WoS و ISC (که در ایران به ISI شناخته می‌شود) استفاده شده است. نتایج این پژوهش نشان داد در نقشه علمی شکل گرفته از پژوهش‌های فارسی زبان، مفاهیم دین، ملاصدرا، خدا، ایمان، عقل، علامه طباطبائی، غزالی، مطهری، فلسفه دین، اخلاق، نفس، ابن‌سینا بیش‌ترین هم‌رخداد با سایر واژگان را داشته‌اند. پژوهش‌گران دانشگاه‌های تهران، علامه طباطبائی و قم بیش‌ترین تولیدات این حوزه را داشته‌اند و امیرعباس علیزمانی، محمد سعیدی‌مهر و محمد محمدرضایی بیش‌ترین مقالات این حوزه را منتشر کرده‌اند. مجلات فلسفه دین، پژوهشنامه فلسفه دین و جستارهای فلسفه دین نیز بیش‌ترین مقالات داخلی این حوزه را منتشر کرده‌اند. به لحاظ ساختار موضوعی حاصل از مقالات بین‌المللی در این حوزه، واژگانی همچون Philosophy of religion, theology, God, belief, metaphysics, phenomenology, ethics, atheism, theism faith, Christianity and Kant از مهم‌ترین مفاهیم نقشه علمی بوده است. همچنین پرتولیدترین کشورها، دانشگاه‌ها، نویسندگان و نشریات این حوزه به ترتیب آمریکا، انگلیس و کانادا، دانشگاه‌های آکسفورد، آکادمی علوم روسیه، دانشگاه لندن، برلی، دوسر، پونت و پیلستروم، مجلات RELIGIOUS STUDIES, INTERNATIONAL JOURNAL FOR PHILOSOPHY OF RELIGION, و Religions بوده‌اند.

واژگان اصلی: نقشه علم، فلسفه دین، تولیدات علمی، WoS, ISC

۱ دانشیار گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشگاه سمنان (r.khademi@semnan.ac.ir)

۲ استادیار گروه علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشگاه سمنان (hmahmoudi@semnan.ac.ir)

۳ استادیار مؤسسه استادی و پایش علم و فناوری جهان اسلام (ISC) (serati@isc.gov)

تحلیل علم از طریق گواهی در دیدگاه شریف مرتضی ریحانه سادات خرمشاهی^۱ و فاطمه شیخ سجادیه^۲

انسان به عنوان بخشی از جامعه، همواره قسمت قابل توجهی از آگاهی‌های خود را از طریق گواهی دیگران به دست آورده است. مسائل پیرامونی گواهی، با توجه به تعهد اندیشه‌ای مسلمانان به آموزه نبوت، همواره در جامعه اسلامی مطرح بوده است. سوال‌هایی از این دست که: آیا این نوع از داد و ستد بشری علم آور است؟ قابلیت صدق و کذب دارد؟ و شرایط حجیت معرفتی آن چیست؟ از دغدغه‌های شریف مرتضی، اندیشمند عقل‌گرای امامی نیز بوده است. وی با موضع گرفتن در مقابل گروهی به نام سمنیه، راه گواهی را علم آور معرفی می‌کند. در نگاه او این علم آوری، به این سبب است که مؤلفه سکون نفس - به عنوان شرط اصلی علم - در این نوع علم نیز شهوداً حاضر است. او خبر را در معنای عام به «ما یصح الصدق و الکذب»، تحلیل می‌کند. شریف مرتضی در ادامه با ارائه دو جهت تقسیم به بررسی دقیق‌تر حالات علم آور می‌پردازد. وی در یک گام، با توجه به نوع علم به دست آمده؛ از ضروری یا مکتسب بودن آن (پایه یا غیرپایه بودن) بحث کرده است. در گام دوم نیز به حالات مختلفی از علم ما به کیفیت علم گواهی دهنده بر محتوای خبرش می‌پردازد. او همچنین در معرفت‌شناسی دینی به مناسبت صحبت از حجیت گواهی نبی و ویژگی‌های گواهی دهنده از نبی به شکلی گسترده به چالش‌های معرفتی گواهی وارد می‌شود. او معجزه را گواهی بر صدق ادعای نبی از جانب خدا معرفی می‌کند. در ادامه هر چند وی راه اصلی پذیرش علم از نبی را گفتگوی رو در رو (مشافهه) می‌داند اما برای کسانی که با نبی به عنوان گواهی دهنده، ارتباط مستقیم ندارند؛ تواتر و موافق بودن علم تفصیلی رسیده از نبی با دلالت‌های عقلی را پیشنهاد می‌کند. در نهایت به نظر می‌رسد در دیدگاه شریف مرتضی، برای حجیت علم از طریق گواهی، سه نوع: مشافهه، تواتر و جمع بین علم مکتسب و ضروری قابل طرح است. این پژوهش تلاش می‌کند با مراجعه به آثار اصیل این اندیشمند همچون: الذخیره فی علم الکلام، الذریعة الی اصول الشریعه، شرح جمل العلم و العمل درآمدی به رهیافت او در مسئله علم آور بودن گواهی و شرایط آن داشته باشد.

واژگان اصلی: شریف مرتضی، معرفت‌شناسی، علم، گواهی، نبی.

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام/کلام امامیه، دانشگاه تهران دانشکدان فارابی
(ryhaneh.sadat.khorram@gmail.com)

۲ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام/کلام امامیه، دانشگاه تهران دانشکدان فارابی (f.sajadieh@gmail.com)

تجربه وحی و اعتماد به سنت دینی: دیدگاه لیندا زگربسکی

امیرحسین خداپرست^۱

لیندا زگربسکی در برخی آثار خود، به‌ویژه فصل نهم کتاب مرجعیت معرفتی به طرح دیدگاهی خاص درباره نسبت بین وحی، اعتماد و عقلانیت معرفتی در باورهای دینی می‌پردازد. این دیدگاه نخست به شکلی سلبی، با نقد خودگرایی معرفتی دینی، مطرح می‌شود، یعنی موضعی که مطابق آن هیچ باور دینی‌ای نمی‌تواند صرفاً به دلیل اعتماد به دیگران موجه باشد مگر آنکه فرد به طور شخصی و مستقل شواهدی کافی برای آن داشته باشد. زگربسکی بر این باور است که چنین دیدگاهی با میل طبیعی انسان به حقیقت و نیاز به باورهای دینی، ناسازگار است. به نظر او، اگر ما به قوای شناختی خود اعتماد داریم، باید به دیگرانی نیز که قوای شناختی مشابهی دارند اعتمادی فی بادی النظر داشته باشیم. از همین جا، او به اصل جهان‌شمول‌گرایی معرفتی دینی می‌رسد، یعنی این اصل که صرف باور دینی یک فرد برای دیگری دلیلی فی بادی النظر برای باور می‌دهد. اگر این باور، به طور خاص، از منابع متعدد و مستقل در تاریخ و فرهنگ‌های مختلف آمده باشد، اعتبار آن نیز بیشتر می‌شود. این صورتبندی جدیدی از استدلال اجماع عام بر وجود خدا در الهیات کلاسیک است، با این تفاوت که پایه آن اعتماد به خود و دیگران است، نه تحلیل نظری صرف. با این مقدمات، زگربسکی بر مدل اعتماد در ایمان تأکید می‌کند. به نظر او، ایمان صرفاً پذیرش گزاره‌ها به واسطه شواهد نیست بلکه رابطه‌ای از اعتماد به خدا به مثابه منشأ وحی است. همان‌گونه که در تعامل انسانی اعتماد می‌تواند مبنای عقلانی باور باشد، در ایمان دینی نیز این اعتماد است که نقشی محوری ایفا می‌کند. اگر سه مدل متفاوت زنجیره‌ای (این که باور دینی محصول زنجیره‌ای از گواهی‌ها از تجربه و حیانی آغازین است)، تجربه بی‌واسطه (این که باور دینی حاصل تجربه بی‌واسطه فرد از مواجهه خدا است، نه انتقال دقیق متون یا سنت) و تفسیر سنتی (این که باور دینی نتیجه انتقال سنتی زنده است که در طول زمان تفسیر و تعمیق یافته) را برای انتقال وحی در سنت‌های دینی در نظر بگیریم، بنا بر استدلال زگربسکی، اعتماد به سنت دینی، اگر از پس آزمون تأمل وجدان‌مدارانه فرد برآید، نه تنها عقلانی است بلکه واجد فضیلت خودآیینی معرفتی به‌شمار می‌رود.

واژگان اصلی: وحی، اعتماد، سنت دینی، لیندا زگربسکی.

^۱ استادیار گروه فلسفه غرب، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (khodaparast@irip.ac.ir)

سایه افلاطون و زوال فهم و حیانی از نفس در الهیات کلیسای اولیه

حمید خسروانی^۱

این مقاله در پی تبیین نحوه ورود و تأثیر آموزه فلسفی جاودانگی نفس، برگرفته از سنت افلاطونی، بر تلقی کلیسای اولیه از انسان، مرگ و حیات اخروی است؛ آموزه‌ای که با مبنای وحیانی کتاب مقدس در تعارض آشکار قرار دارد. نگارنده با رجوع مستقیم به عهد عتیق و عهد جدید، و با تحلیل واژه‌هایی چون نقش^۲ در عبری و روح^۳ در یونانی، نشان می‌دهد که در منظومه وحیانی کتاب مقدس، انسان به عنوان موجودی واحد و فناپذیر معرفی شده که هستی او در گرو افاضه حیات از سوی خداوند است. در مقابل، سنت فلسفه یونانی، به‌ویژه در اندیشه افلاطون، نفس را موجودی واجب بالذات، مستقل و جاودانه معرفی می‌کند که بدنی فانی را موقتاً به همراه دارد. این مقاله با بهره‌گیری از آثار آباء کلیسا نشان می‌دهد که چگونه برخی از متفکران اولیه مسیحی با فاصله گرفتن از مبانی وحیانی و نبوتی، در مواجهه با آموزه‌های فلسفی زمانه، به بازتفسیر مفاهیمی چون مرگ، رستاخیز، و داوری نهایی پرداختند. این تغییرات مفهومی به‌طور عمده تحت تأثیر فلسفه‌های یونانی و به‌ویژه سایه سنگین افلاطون و هرموارگی اندیشه او اتفاق افتاد. به جای تأکید بر رستاخیز کلی وجود انسانی به اراده خداوند، بر بقای مستقل نفس غیرمادی و فرض جاودانگی آن تأکید شد. این تحول فکری و معرفتی، نه از طریق استمرار سنت انبیاء و هدایت وحیانی، بلکه بیشتر به تأثیر از گفتمان‌های فلسفی رایج زمانه صورت گرفت. نویسنده بر این باور است که این نوع بازتفسیر و تأثیرپذیری از فلسفه‌های غیربیبلی در واقع منجر به تحریف آموزه وحیانی جاودانگی به عنوان موهبت الهی و مشروط به ایمان شد. این امر باعث شد تا تصویر عدالت و رحمت خداوند نیز در افق الهیات مسیحی دگرگون گردد؛ زیرا به جای اینکه جاودانگی به هدیه‌ای از سوی خدا و وابسته به ایمان به او باشد، به خصوصیتی ذاتی و مستقل از اراده الهی تبدیل شد. این مقاله ضمن تحلیل تاریخی و الهیاتی این روند، مخاطب را به بازاندیشی در خاستگاه‌های معرفتی باورهای رایج درباره انسان و معاد دعوت می‌کند و بازگشت به قرائتی ناب‌تر از وحی نبوی را ضروری می‌داند.

واژگان اصلی: وحی، نبوت، نفس، جاودانگی، افلاطون، عهدین، کلیسای اولیه، رستاخیز، سرنوشت شیران.

^۱ پژوهشگر دوره دکتری کلام - کلام اسلامی، مدرس مدعو دانشگاه لرستان (khosravani.h7@gmail.com)

² Nephesh

³ Pneuma

بررسی مفهوم «لقاء الله» از نظر علامه طباطبائی در المیزان

قدرت الله خباطیان^۱

«لقاء الله»، یکی از موضوعات قرآنی است که به صورت «لقاء رب»، «لقاء آخرت» و یا اضافه به ضمیر، ۳۲ بار در این کتاب مقدس، به کار رفته و محورهای امید و یأس، ایمان و کفر، حتمیت و تکذیب، زمان، محرومیت، موانع، وصول، یقین به لقاء الله را مورد بحث، قرار داده است. علامه طباطبائی، با روش استفاده از تفسیر قرآن به قرآن و نیز با بهره‌گیری از روایات، درباره «لقاء الله» نیز با رویکرد فلسفی - عرفانی، ابعاد و جهات گوناگون آن را تبیین نموده است. منظور از لقاء الله، قرارگرفتن بنده در موقعیتی است که بین او و پروردگارش، حاجبی نباشد؛ همچنان که روز قیامت، نیز اینگونه است؛ زیرا، قیامت، روز ظهور حقایق است. با توجه به محوری بودن بحث فوق در عرفان اسلامی، این مقاله، عهده‌دار تبیین دیدگاه علامه طباطبائی - فیلسوف، مفسر و عارف معاصر - درباره «لقای الهی»، به روش توصیفی - تحلیلی است. نتیجه مختصر بررسی نظر علامه درباره «لقاء الله» آن است که ضمن ارتباط مفهومی آن با «رؤیت الهی» و «رضوان الهی»، ظرف «لقاء الله»، در دنیا و آخرت، می‌تواند باشد؛ اما، نظرات برخی از مفسران را که منظور از «لقاء الله» را بعث و یا رسیدن به عاقبت زندگی و دیدار فرشته مرگ و حساب و جزا و یا ثواب و عقاب و یا ملاقات با حکم خدا در قیامت، دانسته‌اند، نمی‌پذیرد و آن‌ها را دور از ظاهر کلام می‌داند و معنای صحیح لقای الهی، همانست که علم یافتن به وجود آن است و در قیامت، مردم، به حقانیت خدا، علم پیدا می‌کنند و لقای علمی (شهودی)، برایشان حاصل می‌شود.

واژگان اصلی: لقاء الله، رؤیت الهی، رضوان الهی، تفسیر المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبائی.

۱ استاد گروه ادیان و عرفان، دانشگاه سمنان (khayatian@semnan.ac.ir)

واقعیت وحی

فائزه خیراندیش^۱

در فصل «واقعیت وحی»، پل تیلش مفهوم وحی را به شکلی سیستماتیک بازتعریف می‌کند و آن را نه به‌عنوان مداخله‌ای فراطبیعی، بلکه به‌عنوان «تجلی امر نهایی» یا «علت هستی» برای روح انسانی معرفی می‌کند. او تأکید می‌کند که وحی انتقال اطلاعات و حقایق جزئی نیست، بلکه آشکارسازی واقعیت غایی است که دغدغه‌های وجودی انسان را خطاب قرار می‌دهد. برای اینکه وحی اصیل باشد، باید دریافت شود؛ به عبارت دیگر، وحی همواره نوعی همبستگی و رابطه دوسویه بین تجربه ذهنی انسان و تجلی عینی است. تیلش سه عنصر سازنده را برای این رویداد برمی‌شمارد. اول، جنبه عینی آن که «معجزه» نام دارد. او به دقت این مفهوم را از نقض قوانین طبیعی متمایز می‌کند. یک معجزه، یک «رویداد-نشانه» است؛ اتفاقی شگفت‌انگیز در طبیعت یا تاریخ که از خلال آن راز هستی می‌درخشد و توجه را به خود جلب می‌کند، بدون اینکه ساختار عقلانی واقعیت را برهم بزند. دوم، جنبه ذهنی آن «شور یا وجد» که حالت «خروج از خویش» است. این حالت، یک هیجان‌گرایی غیرعقلانی نیست، بلکه وضعیتی است که در آن ذهن توسط امر نهایی دربرگرفته می‌شود. در این حالت، عقل فراتر رفته اما نفی نمی‌شود؛ بلکه به کمال می‌رسد. سوم، وحی ذاتاً به «راز» گره خورده است. این تجلی، راز را از بین نمی‌برد، بلکه آن را به‌عنوان راز آشکار می‌سازد و عمق بی‌پایان امر الوهی را تأیید می‌کند. این راز با دو اثر، هم‌زمان تجربه می‌شود: «شوک وجودشناختی» ناشی از مواجهه با محدودیت و نیستی خود، و لذت دربرگرفته شدن توسط آنچه نهایتاً دغدغه ماست. در نهایت، تیلش تأکید می‌کند که وحی همواره از طریق «مدیوم‌ها»^۲ی مانند طبیعت، تاریخ یا گروه‌ها منتقل می‌شود. از نگاه او، نهایی و قطعی‌ترین مدیوم یا وسیله، عیسی به عنوان مسیح است، کسی که علت هستی به شکلی بی‌قید و شرط در او متجلی شده و بنابراین معیاری برای تمامی وحی‌های دیگر است. به‌طور خلاصه، از دید تیلش، واقعیت وحی، همین مواجهه بنیادین و وجدآمیز است که در آن روح انسانی توسط تجلی معنای غایی دربرگرفته شده و به آن پاسخ می‌دهد.

واژگان اصلی: وحی، وجد، معجزه، تیلش، راز، نشانه، تعلق خاطر غایی.

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (Faezehkhayrandish@gmail.com)

«وحی‌های نوشتاری» در سنت یهودی پیشازبانی

حمید خسروانی^۱، عابدین درویشی‌پور^۲ و حسین فلاحي اصل^۳

یکی از مسائل قابل توجه در حوزه دین‌پژوهی تطبیقی، بررسی نوع خاصی از وحی است که می‌توان آن را «وحی نوشتاری»^۴ نامید؛ گونه‌ای از دریافت پیام الهی که نه از راه مکاشفه مستقیم پیامبرانه، بلکه از طریق نوشتار، اسناد و طومارهای آسمانی به دست می‌آید. مقاله پیش‌رو درصدد تحلیل نمونه‌هایی از این دست در سنت یهودی دوران معبد دوم است؛ دورانی که در آن نقش کاتبان در انتقال و مشروعیت‌بخشی به معرفت دینی برجسته می‌شود. نویسنده با تمرکز بر سنت اخنوخ^۵، به تبیین سازوکاری می‌پردازد که طی آن، فرشتگان برگزیده یا همان «حافظان مقدس»^۶، اسرار آسمان را از لوح‌های آسمانی به اخنوخ منتقل می‌کنند؛ اسراری که گاه توسط «فرشتگان هبوطیافته» در اختیار انسان‌ها نیز قرار می‌گیرد و منشأ جادو و علوم خفیه می‌گردد. این دریافت نوشتاری از وحی، خصوصاً در متونی چون کتاب اخنوخ، کتاب یوبیله^۷ و بخش‌هایی از کتاب دانیال^۸، بیش از آن‌که بر تجربه زنده و زبانی پیامبر تکیه کند، بر نظم تقویمی، نجوم و قدرت نوشتار تأکید دارد. در این چارچوب، نویسنده خاستگاه این نگارش را در سنت کاتبی بابل و آشور جست‌وجو می‌کند که در آن، حرکت اجرام آسمانی نوعی «نوشتار آسمانی» تلقی می‌شد و علوم وابسته به آن همچون جداول نجومی، احکام اخترشناسی، و طومارهای پیش‌گویی، دانش خاصی محسوب می‌شدند. نویسنده معتقد است انتقال این فرهنگ به درون سنت یهودی تبعیدی، سبب شد کاتبان یهودی نه تنها حاملان سنت باشند، بلکه به عنوان واسطه‌های وحی نیز مطرح شوند. بر این اساس، تغییر زبان از عبری به آرامی، ظهور نگارش در طومارهای پایپروسی، و بازسازی تقویم ۳۶۴ روزه، همگی نشانه‌هایی از این تحول فرهنگی-دینی هستند. در این مقاله تلاش شده است که نه تنها وحی نوشتاری تحلیل شود، بلکه نحوه مشروعیت‌یابی معرفت از رهگذر کاتب وحی نیز بررسی گردد؛ امری که می‌تواند محل تأمل و نقد برای سنت اسلامی باشد که بر وحی زنده و زبانی مبتنی است.

واژگان اصلی: یهودیت، وحی نوشتاری، سنت اخنوخ، کاتبان، تقویم، طومارهای آسمانی.

۱ پژوهشگر دوره دکتری رشته کلام - کلام اسلامی، مدرس مدعو دانشگاه لرستان (khosravani.h7@gmail.com)

۲ دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان (darvishpour.a@lu.ac.ir)

۳ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان (falahi.h@lu.ac.ir)

4 Scribal Revelation

5 Enochic Tradition

6 Holy Watchers

7 Jubilees

8 Daniel

تحدی قرآن به مثابه پدیدار استعلانی: خوانشی فلسفی از اعجاز قرآن در افق حکمت متعالیه امیرعلی دوستعلی^۱ و سیدرضا قائمی^۲

پدیده‌های هستی آن‌قدر ژرف و پیچیده‌اند که اهل حکمت را به تأملاتی عمیق فرا می‌خواند و همین امر موجب می‌شود که انسان از دریچه‌ای دیگر به هستی بنگرد. در این میان، ملاصدرا به مثابه حکیمی الهی، رویکردی منحصر به فرد برای معرفت به این پدیده‌ها ایجاد نمود. در جهان‌بینی او، واکاوی هر پدیده‌ای، رنگ اصالت وجود به خود می‌گیرد و حتی بنیادی‌ترین اصول عقلی و فلسفی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. این نظام فلسفی نه تنها در تحلیل مفاهیم انتزاعی فلسفه تأثیری شگرف گذاشت، بلکه رویکردی نوین به فهم آموزه‌های دینی عرضه کرد. یکی از پدیده‌هایی که در پرتو نگاه ملاصدرا معنایی متفاوت می‌یابد، مسئله تحدی قرآن است. توضیح مطلب اینکه او بیان می‌دارد که حقایق انواع موجودات پیش از وجود خارجی‌شان با خطاب «کن» قرار داده شدند. لذا نخستین چیزی که پدیدار گشت حروف عقلی و کلمات ایجاد‌ی بود که به ذات خویش قائم بودند، بدون آنکه بر موضوعی تکیه داشته باشند. لذا از منظر او، اعجاز قرآن محدود به فصاحت و بلاغت یا ظواهر زبانی نیست، بلکه ریشه در مرتبه وجودی آن دارد. به بیان دیگر، قرآن تجلی گوهر وجودی متعالی است که دریافت تمام و کمال آن تنها برای موجودی هم‌مرتبه با این حقیقت ممکن می‌شود. در این میان، نفس انسان در مرتبه انسان کامل (نبی) موجودی است که به واسطه جایگاه وجودی برترش می‌تواند حقیقت قرآن را درک کند و آن را از ساحت غیب و باطن به عرصه حس و ظاهر منتقل کند. این انتقال، نه امری تصادفی، بلکه نشئت گرفته از همان ذات وجودی قرآن است که در تناسب با مرتبه وجودی نبی قرار دارد. از این رو، تحدی قرآن در اندیشه ملاصدرا، پدیده‌ای صرفاً زبانی یا ادبی نیست، بلکه جلوه‌ای از عظمت وجودی آن است که حتی ظواهر بلاغی و لفظی قرآن نیز تحت تأثیر این بطن متعالی قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، فهم دقیق‌تر تحدی قرآن در فلسفه ملاصدرا، مستلزم نگاهی پدیدارشناختی استعلانی است؛ نگاهی که فراتر از تحلیل لایه‌های ظاهری متن، به شرایط امکان ادراک حقیقت وجودی آن توسط نفس انسان در مرتبه نبی می‌پردازد. در این نگاه، اعجاز قرآن نه در چارچوب محدود بشری، بلکه در گستره بی‌پایان وجود معنا می‌یابد.

واژگان اصلی: تحدی قرآن، پدیدارشناسی استعلانی، اعجاز قرآن.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، مدرسه عالی و دانشگاه شهید مطهری (ره)
(a.a.doostali@motahari.ac.ir)

۲ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، مدرسه عالی و دانشگاه شهید مطهری (ره) (sr.ghaemi@motahari.ac.ir)

آموزه‌های وحیانی و علوم جدید؛ تطابق یا تعارض بر اساس دیدگاه ولفگانگ اسمیت

سیدمحمد دیباجی^۱

در این مقاله به بررسی نسبت آموزه‌های وحیانی با علوم جدید از منظر ولفگانگ اسمیت، فیزیک‌دان و فیلسوف معاصر غربی، پرداخته می‌شود. اسمیت با نقد رویکرد تقلیل‌گرایانه علم مدرن، بر آن است که تعارض میان دین و علم نه از ذات این دو، بلکه از تفسیر مادی‌گرایانه علم ناشی شده است. وی با تمایز نهادن میان علم تجربی و فلسفه علمی، استدلال می‌کند که آموزه‌های وحیانی با داده‌های علمی در تعارض نیستند، بلکه با فلسفه مادی‌گرای علم، دچار ناسازگاری‌اند. در این راستا، اسمیت با بهره‌گیری از سنت نوافلاطونی، حکمت اسلامی و سنت‌های شرقی نظیر هندوئیسم و بودیسم، امکان هم‌زیستی میان دین و علم را در افقی متعالی مطرح می‌کند. این مقاله همچنین با اشاره به علم اهل بیت (علیهم‌السلام)، تبیینی جامع‌تر از نسبت علم و وحی ارائه می‌دهد. نسبت علم و دین، یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های معرفتی بشر بوده است. در سنت‌های دینی، علم در نسبت با وحی معنا می‌یابد، در حالی که علم مدرن عمده‌تأ مبتنی بر تجربه‌گرایی و طبیعت‌گرایی است. ولفگانگ اسمیت، با بهره‌گیری از سنت نوافلاطونی، این گسست را به نقد کشیده و بر آن است که بازیابی نگرش قدسی به جهان، لازمه رفع این تعارض است. ما در این مقاله ضمن تحلیل موضع اسمیت، آن را در بستر حکمت اسلامی، سنت‌های دینی شرق و علم اهل بیت (ع) نیز تعمیق می‌بخشیم. اسمیت بر این تمایز تأکید دارد که علم به‌عنوان روش مشاهده و آزمایش، تعارضی با دین ندارد، اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که فلسفه‌های مادی‌گرایانه، خود را به‌جای علم می‌نشانند. در این رویکرد، جهان هستی فاقد معنا و غایت تلقی می‌شود و هرگونه نگاهی قدسی یا وحیانی، به‌عنوان «غیرعلمی» طرد می‌گردد. اسمیت با بهره‌گیری از آموزه‌های نوافلاطونی، به ویژه مفهوم «واقعیت سلسله‌مراتبی»، نشان می‌دهد که عالم ماده تنها مرتبه‌ای از وجود است. وی همسو با سنت حکمت خالده، باور دارد که همهٔ ادیان اصیل دارای یک حکمت بنیادین و متعالی‌اند که درک واقعیت را از طریق شهود، عقل و وحی ممکن می‌سازد. سنت‌گرایان اسلامی و شرقی هر سه بر این باورند که علم بدون حکمت، به ابزاری سرد و بی‌هدف بدل می‌شود. بازسازی معرفت علمی در پرتو حکمت وحیانی و تأمل شهودی. واژگان اصلی: ولفگانگ اسمیت، علم و دین، فیزیک و فلسفه، حکمت خالده، وحی.

«نقش آفرینی بی‌واسطه خداوند در معجزات» و انکار آن با قاعده الواحد

محسن رحمانی‌زاده^۱ و محمدجواد رضایی‌ره^۲

از دیرباز، درباره نوع نقش خداوند در معجزه و دیگر خوارق عادات، مثل کرامت، دعا و نفرین، عذاب‌های الهی خارق العاده و غیره، سؤالی مطرح است: آیا خداوند فاعل مستقیم آن‌هاست یا خیر؟ به عبارتی آیا خداوند علت مباشر (بی‌واسطه، علت قریب) آنان است یا علت غیرمباشر (علت باواسطه، علت بعید) آنان است؟ جهان اسلام، در پاسخ به آن سه موضع را به خود دیده است: (۱) معجزه فعل مستقیم خداست: این دیدگاه باور دارد، امکان ندارد، خوارق عادات باواسطه از خداوند سر بزنند. برخی از اشاعره همچون فخر رازی و احمد مصطفی مراغی و نیز سدیدالدین حمصی، متکلم امامیه، نیز همین دیدگاه را مطرح می‌کند؛ (۲) محال است معجزه فعل مستقیم الهی باشد: فلاسفه اسلامی به دلایلی معتقد شدند: محال است، معجزات (و نیز دیگر خوارق عادات) مستقیماً از خداوند سر بزنند، بلکه نفس نبی به اذن الهی، سبب معجزه است و خداوند فاعل غیرمستقیم. آنان دو ادعای سلبی و ایجابی دارند: (الف) امکان ندارد معجزه مستقیماً بی‌واسطه از خدا، سر بزند؛ (ب) نفس نبی، امام و ساحر، فاعل معجزه، کرامت و سحر هستند. برای اثبات ادعای سلبی خود، دلایلی همچون قاعده الواحد را مطرح کردند. بر اساس این قاعده، از واحد حقیقی (خدا) فقط واحد صادر می‌شود، بنابراین تمام عالم، همگی معلول باواسطه خداوند هستند و امکان ندارد معلول دیگری مستقیماً از خداوند صادر شود؛ (۳) امکان فاعلیت مستقیم و غیرمستقیم خداوند در معجزات: یعنی هم فاعلیت غیرمستقیم خداوند ممکن است و هم فاعلیت مستقیم خداوند. نویسنده به سلب و انکار باور سلبی فلاسفه اسلامی، اعتقاد دارد، بدین منظور یکی از تکیه‌گاه‌های باور ایشان، یعنی قاعده الواحد و ارتباط آن با معجزه را به بحث می‌گذارد و کوشش می‌کند، اولاً نشان دهد که قاعده الواحد با هر تفسیری که از آن مطرح شود، با چالش عقلی روبروست: (۱) لزوم سنخیت به عنوان پایه قاعده الواحد، می‌تواند انحصار یک نوع معلول را ثابت کند نه یک فرد از معلول مجرد؛ (۲) سنخیت جهت فاعلی خداوند در وجود است که امری تشکیک‌پذیر با هر موجود ممکن است؛ (۳) لازمه آن عدم خلق جهان مرکب و متعدد است. بنابراین نمی‌توان بر اساس قاعده الواحد مدعی شد: محال است خداوند فاعل بی‌واسطه معجزات باشد (فرضیه تحقیق). در این پژوهش، پرسش اصلی این است: «آیا می‌توان با توجه به قاعده الواحد، فاعلیت بی‌واسطه خداوند در معجزات را انکار کرد؟»

واژگان اصلی: فاعلیت خداوند، معجزه، قاعده الواحد.

۱ دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه خوارزمی (m.r1694@iran.ir)

۲ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه خوارزمی (rezaeirah@khu.ac.ir)

پیامبری و دیگر-مراقبتی

رسول رسولی‌پور^۱

«مراقبت بند ناف آفرینش است»^۲ پیامبران نه برای آشنایی انسان با خدا، که برای آشتی با او و تأکید بر دغدغه و مراقبت الهی از بندگان برانگیخته شده‌اند.^۳ فلسفه دین، به‌ویژه در رویکرد قاره‌ای‌اش، در چرخشی تاریخی از رویکرد صرف آشنایی و تحلیل خبرهای پیامبران، به گفت‌وگو دربارهٔ مسئولیت و مراقبت ایشان در قبال رنج‌ها و آسیب‌های مردمان می‌پردازد. وضع اسفناک رنج‌های انسانی چه در دادخواست ایمانوئل لویناس علیه ناکامی اخلاقیات در جلوگیری از قتل عام انسان‌ها در جنگ جهانی دوم، و چه در اندوه پل ریکور از گرایش تقریباً همه‌جایی انسان‌ها به توسل به خشونت، که آن را شکلی از شرمی‌انگار، نیازمند واکنشی اخلاقی یا عملی (مسئولیت‌پذیری) است. رویکرد تحلیلی در فلسفه دین، به دلیل امتناع از فرض روابط متقابل میان ذهن و بدن، عقل و احساس، و انتزاعی و انضمامی، در این زمینه چندان موفق نبوده است. جهت‌گیری اخلاقی در فلسفه دین قاره‌ای، که تحت تأثیر پدیدارشناسی است و البته از مرزهای آن در می‌گذرد، می‌کوشد به روابط متقابل درونی این وجوه بپردازد. در این نوع جهت‌گیری، از حالتی فراگیر و تلفیقی برای شناختن و کنش‌ورزی استفاده می‌شود که مشخصاً معطوف به موقعیت «دیگران» است.^۴ ما موجودات انسانی، حیوانی، گیاهی، و حتی جامدات، «امانت»‌های پروردگار هستیم و بر ذمهٔ یکدیگر تا هر یک، دیگری را سالم نگاه داریم. مراقبت، نه «تاوان»ی بر سالم بودن ما، که، پاسخی است بر امانت بودنمان. همچنانکه آفرینش‌گر، ضامن سلامت این امانت‌هاست، آفریدگان نیز وفادار به عهد امانت‌داری‌اند. ترویج فرهنگ مراقبت همگانی نه تنها برای افراد آسیب‌دیده، که برای همهٔ ما انسان‌ها، و همهٔ آفریدگان است؛ زیرا همهٔ ما آسیب‌پذیریم؛ لذا همهٔ ما نیازمند مراقبتیم. قرآن کریم در شماری از آیات، به‌ویژه در آیهٔ ۱۲۸ سورهٔ توبه، به میزان مراقبت پیامبر مهربانی و شدت دوست‌داری او نسبت به مؤمنان و مردمان تأکید دارد.^۵ میلتن میراف، نویسندهٔ کتاب دربارهٔ مراقبت: تحلیل فلسفی مفهوم پروای

۱ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه خوارزمی (rasouli@khu.ac.ir)

۲ تعبیر «بند ناف آفرینش» را از پائولا بوبر، همسر مارتین بوبر گرفته‌ام که گفته بود: «مسئولیت، بند ناف آفرینش است.» "Responsibility is the umbilical cord of creation." Buber, Martin: *The Education of Character*. In: *Between Man and Man*, 1951, Pp. 123-139

۳ علی (ع) در خطبه‌ی ۱۰۸ نهج‌البلاغه، پیامبر مهربانی را اینچنین توصیف می‌کند: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَامَهُ، وَ أَحْمَى أَمْضَى، مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ غَمَّى، وَ أَذَانٍ ضَمَّ، وَ أَلْسِنَةٍ بَكَّتْ، مُسْتَبْعٍ بِدَوَانِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْخَيْرَةِ.»

۴ جوی، مورنی، فلسفه قاره‌ای و فلسفه دین، مترجم محمد ابراهیم باسط، انتشارات کتاب طه، ۱۳۹۷

۵ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

دیگری داشتن،^۱ معتقد است مراقبت، دوست داشتن دیگری نیست، محافظت و نگهداری از او نیست، آرزوی خوب برای کسی داشتن و دغدغه بهروزی‌اش را داشتن هم نیست، بلکه مراقبت این است که بتوانیم کمک کنیم که موجود مراقبت شونده، در راه تحقق بخشی خودش گام بردارد. ما در این نوشتار، ضمن روشن ساختن مفهوم و مبانی دیگریت و دیگر-پروایی، به موجه ساختن مأموریت «دیگر-مراقبتی» پیامبران الهی خواهیم پرداخت.

واژگان اصلی: پیامبری، مراقبت، فلسفه دین قاره‌ای، دیگریت، اخلاق مراقبت.

۱ میرآف، میلتون، درباره مراقبت (تحلیل فلسفی مفهوم پروای دیگران داشتن)، مترجم: مریم نصر اصفهانی، نشر همان،

نسبت وحی نبوی با تجربه‌های عرفانی از دیدگاه مولوی

محمدجواد رضایی^۱

بحث نسبت میان وحی نبوی و تجربه‌های عرفانی، یکی از موضوعات مهم و پیچیده در فلسفه دین و عرفان اسلامی است که تأثیر قابل توجهی بر فهم جایگاه پیامبران و فرآیندهای معرفتی در دین دارد. این مقاله با هدف بررسی و تحلیل آرای جلال‌الدین محمد درباره نسبت و تمایز میان وحی نبوی و تجربه‌های باطنی تدوین شده است. سوال تحقیق این است که چه تفاوت‌هایی میان وحی نبوی و تجارب عرفانی از دیدگاه مولوی وجود دارد و چگونه این تفاوت‌ها می‌تواند در فهم بهتری از جایگاه وحی در دین اسلام مؤثر باشد؟ در این راستا ضروری است تفاسیر پاره‌ای از معاصرین را، که به یکسانی وحی نبوی با تجربه‌های باطنی قائل‌اند، مورد توجه و سنجش قرار گیرد. این پژوهش نشان می‌دهد که، برخلاف آن دیدگاه، خود مولوی در این باب، تفاوت بنیادینی میان وحی و مکاشفات عرفانی قائل است. او وحی را امری قطعی، معصوم و از جانب خداوند می‌داند که پیامبران حاملان آن‌اند، در حالی که تجربه‌های عرفانی را، در عین ارزشمند و راهگشا بودن، نسبی و خطاپذیر و فاقد قطعیت و جامعیت می‌داند. این تجارب، گرچه مرحله‌ای در مسیر سلوک عرفانی‌اند که زمینه درک عمیق‌تر و تدریجی وحی را فراهم می‌کنند، هرگز جایگزین و هم‌ارز وحی پیامبرانه نمی‌شوند. روش پژوهش مبتنی بر تحلیل متون اصلی مثنوی معنوی و دیوان شمس تبریزی، همراه با مرور و نقد ادبیات پژوهشی مرتبط است. مقاله با ارائه شواهد مستند از ابیات مثنوی و دیوان شمس و تحلیل تفسیری آن‌ها، اهمیت تفکیک میان این دو مفهوم را در نظام فکری مولوی برجسته می‌سازد و نقش مکاشفات را به‌عنوان پل ارتباطی میان انسان و حقیقت وحی نشان می‌دهد. این پژوهش ضمن سنجش آرای مطرح در فهم تلقی مولوی، به تعمیق مباحث فلسفی و کلامی پیرامون چیستی وحی و تجربه عرفانی در فرهنگ اسلامی کمک می‌کند و بدین ترتیب، جنبه نوآوری مقاله در روش‌شناسی و تحلیل متون مولوی نمایان می‌شود.

واژگان اصلی: وحی نبوی، تجارب باطنی، مکاشفات عرفانی.

امکان یا امتناع وحی در الهیات دئیستی

الهام رضوانی مقدم^۱ و قاسم رئوفی^۲

این پژوهش به بررسی «امکان یا امتناع وحی در الهیات دئیستی» می‌پردازد. دئیسم، به عنوان رویکردی عقل‌محور در الهیات مدرن، با تأکید بر اصولی همچون عدم مداخله الهی پس از خلقت و بسنده کردن به عقل طبیعی، به طرد وحی به‌مثابه امری ماورایی می‌پردازد. روش پژوهش حاضر، به شیوه تحلیلی-انتقادی است و پرسش محوری آن است که آیا دئیسم می‌تواند بدون تناقض درونی، امکان وحی را نفی کند؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که نفی وحی در دئیسم مبتنی بر سه پیش‌فرض نامعتبر است: نخست، محدودیت قدرت ارتباطی خداوند که با تصویر خدای قادر مطلق در خود دئیسم ناسازگار است. دوم، فرض تعارض ذاتی بین عقل و وحی، در حالی که وحی می‌تواند مکمل عقل در حوزه‌های فراعقلی (مانند معاد و اخلاق جزئی) باشد. سوم، تقلیل وحی به مداخله‌ای نقض‌کننده قوانین طبیعت، حال آنکه وحی را می‌توان جزئی از نظام حکیمانه آفرینش دانست که بدون نقض قوانین طبیعی محقق می‌شود. نتایج پژوهش، بیانگر چهار تناقض بنیادین در نگاه دئیستی است: الهیاتی (تبدیل خدا به موجودی منفعل)، فلسفی (ناتوانی عقل در حل اختلاف‌نظرهای دینی)، اخلاقی (نسبی‌گرایی حاکم بر استنتاج اخلاق از طبیعت) و زبانی (ناتوانی در تبیین منشأ عقل انسانی). در مقابل، الهیات وحیانی با ارائه سازوکار «ارتباط حکیمانه» (نه مداخله نقض‌محور)، الگویی منسجم از رابطه خدا و جهان عرضه می‌کند. در نتیجه، نه تنها رد وحی در چارچوب دئیسم ناموجه است؛ بلکه پذیرش صورتی از وحی سازگار با عقلانیت طبیعی (مانند وحی عمومی) می‌تواند گامی به سوی تکامل این اندیشه باشد. پژوهش حاضر، همچنین نشان می‌دهد که دئیسم با نادیده گرفتن نیاز وجودی بشر به هدایت الهی در امور فراعقلی، از پاسخ‌گویی به مهم‌ترین دغدغه‌های معنوی انسان ناتوان می‌ماند. این پژوهش، پیشنهاد می‌کند که دئیسم می‌تواند با بازتعریف وحی به‌مثابه «هدایت عمومی الهی» (مثل نظام طبیعی هدفمند)، به رویکردی انعطاف‌پذیرتر دست یابد. واژگان اصلی: الهیات دئیستی، امکان وحی، عقل و وحی، مداخله الهی، ارتباط حکیمانه.

^۱ پسادکتری الهیات (تصوف و عرفان اسلامی)، استاد مدعو، دانشگاه سمنان (rezvani@semnan.ac.ir)

^۲ دانشجوی دکتری الهیات (تصوف و عرفان اسلامی)، دانشگاه سمنان (ghasem.raufi@semnan.ac.ir)

نسبت میان قرآن، عقل و سنت در ساختار معرفت دینی

مریم زائری امیرانی^۱

در میان مسائل متعددی که دین‌داران، به‌ویژه در تلاقی حیات معنوی خویش با عقلانیت مدرن با آن مواجه‌اند، چگونگی ایجاد نسبت و پیوندی سازگار میان منابع معرفت دینی از خطرترین آن‌هاست و مقاله پیش‌رو به بررسی این نسبت در منابع اسلامی، یعنی قرآن، عقل و سنت پرداخته است. پیش‌فرض عموم مسلمانان درباره قرآن، استناد مستقیم آن به خداوند است و بنابراین حجیت دینی و معرفت‌شناسی آن، منوط است به کشف و فهم مقصود خداوند از آیات. افزون بر این، قرآن، چنان‌که خود را به ما می‌شناساند، یک کتاب و مجموعه‌ای منسجم است و از آنجایی که با دعوت به تفکر و تعقل در آیات خود، انسان را به قوای معرفتی خویش ارجاع می‌دهد و همه آیات نیز با تدبر، قابل ارجاع به محکمت است، نیازمند امری از بیرون برای اعتبار و فهم‌پذیری ابتدایی نیست. اعتبار سنت نیز، با اتکا به خود قرآن اثبات می‌شود و کارکرد آن، البته بر اساس رجحان ارزش معرفت‌شناختی قرآن نسبت به سنت و با رویکردی انتقادی به مضمون و محتوای روایات، تفصیل و تأویل آیات خواهد بود. اما عقل در مواجهه با قرآن، از ساحات مختلف پیشینی، پسینی و مقارن خویش بهره می‌برد و در این تعقل، توجه به این مهم، ضروری است که فهم معنای حقیقی هر یک از آیات، فقط در جایگاه جزئی از یک کل منسجم و نه گسسته و بیرون از آن و همچنین در چهارچوب محکمت، امکان‌پذیر خواهد بود.

واژگان اصلی: قرآن، عقل، سنت، معرفت دینی.

۱ دکتری فلسفه دین، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات (maryam.zaeri@gmail.com)

مواجهه فارابی با آرمان فهم غیربشری از وحی

مهدی ساعتچی^۱

در تاریخ اندیشه اسلامی، نص‌گرایی با آرمان رسیدن به فهم وحی بدون هرگونه دخالت بشری به‌گونه‌های مختلف خود را نشان داده است؛ گاه در قامت جریان‌هایی چون حشویه و مجسمه و مشبهه، و گاه در ردای جماعت اخباریه و اصحاب تفکیک. امروز نیز گروهی ضمن تلاش برای تمایز نهادن میان دوره‌های مختلف سیر تطور مباحث کلامی، برآن‌اند تا نشان دهند هرچه از دوره‌های نخستین فاصله می‌گیریم انبوهی از فرآورده‌های فکر بشری چهره نص را محبوب و معیوب ساخته است و از این رو باید تلاش نمود تا این حجاب‌ها را کنار زده و به آن معصومیت نخستین نص دست یافت. فارابی که خود در اوان شکل‌گیری حوزه‌های مختلف دانشی در سنت اسلامی قرار دارد، به نسبت فهم بشری و وحی پرداخته است. در نظر او این مسئله به بررسی نسبت فهم امر عام و امر خاص باز می‌گردد. شاخصه فهم بشری، درک واقعیت از منظری عام است، و معارف وحیانی مجموعه‌ای از آموزه‌های متعلق به امور خاص همچون خدا و فرشتگان و پیامبران و جهان دیگر و احکام عملی معین است. به باور فارابی، برای بشر به مثابه موجود عاقل، هرگز امر خاص بدون امر عام تعین مفهومی پیدا نمی‌کند. از این رو می‌توان گفت آموزه‌های وحیانی بدون فهم پیشاوحیانی بشری تحقق ندارند. لذا کسانی که آرمان فهم غیربشری از وحی را دنبال می‌کنند، در پی امر معدوم، و غافل از فهم پیشاوحیانی خویش‌اند. به نظر می‌رسد رانه بنیادی آرمان نص‌گرایی، دو خطای اساسی در خصوص نسبت فهم پیشاوحیانی و وحی است؛ اینکه گمان شود فهم پیشاوحیانی لزوماً برابر با فهم ضدوحیانی است؛ و نیز اینکه بپذیریم فهم پیشاوحیانی لزوماً به منزله عدم امکان انطباق فهم بشری و وحی است. فارابی با تبدیل مسئله عقل و وحی، به مسئله نسبت فهم امر عام و امر خاص، ضرورت فهم پیشاوحیانی را اثبات می‌کند و تقدیر همه دانش‌های اسلامی را رقم می‌زند. از این رو به خلاف تصور کسانی که ره‌آورده‌های فکر بشری را امور زائد بر معرفت دینی قلمداد می‌کنند که بر اساس شرائط به متکلمان تحمیل شده است، بنا بر رأی فارابی باید این همه را ضرورت بالذات اندیشه به امر وحیانی بدانیم که از آن گریزی نیست.

واژگان اصلی: نص‌گرایی، وحی، عقل، فهم پیشاوحیانی، فارابی.

^۱ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (m.saatchi@motahari.ac.ir)

حکمت و نبوت موسی از نگاه فیلون

مریم سالم^۱

در نگاه فیلون این حکمت است که نبوت می‌کند. حکمت که به گفته فیلون به طور ویژه‌ای در موسی ظهور یافت ارتباط وثیقی با هجرت و سفر دارد. هجرت از محسوسات به معقولات و سفر از لذا‌یذ زودگذر جسمانی برای دستیابی به لذا‌یذ دائمی عقلانی. فیلون در هجرت ابراهیم از اور به حران و از حران به کنعان به طور نمادین نشان می‌دهد چگونه انسان در پرتو مشیت الهی از تمام مظاهر شرک و گمراهی گذر کرده و به مرحله حکمت که بالاترین مرتبه انسان کامل است رسیده و با خدا یکی می‌شود. این سفر در زندگی موسی ارتباط حکمت و نبوت را آشکارا نشان می‌دهد: سفر از آغوش مادر به دربار فرعون، سفر از مصر به عربستان و کنعان و سرانجام سفر از ارض به عرش و فناء کامل در ذات الهی (مرگ رازآلود)؛ هجرت از تمام لذا‌یذ، نعمات و افتخارات فانی دربار فرعون به سوی حقایق ازلی و لایتغیر عقلانی. هوش سرشار و قوه حدس قوی موسی توانست وی را در حکمت نظری پیشتاز نماید و در عین حال با مهار تمام غرایز جسمانی انسانی، در حکمت عملی و کسب فضایل اخلاقی یکه‌تاز شود و به مقامی رسد که نه تنها دوست و همراه خدا، که «شبیبه خدا» و عین قانون الهی شود، مقامی که به زعم فیلون، نصیب هیچ انسانی نشده است. حکمت موسی را به پادشاهی پارسا و عادل، قانون‌گذاری خردمند، کاهنی فرمانبردار و پیامبری خاضع و بردبار مبدل کرد تا بتواند نه تنها عبرانیان هم عصرش، بلکه تمام انسان‌ها را در طول همه اعصار به سمت سعادت نهایی که همانا خدایی شدن است رهنمون سازد. از نظر فیلون تمام این چهار مسئولیت موسی با هم مرتبط بوده و در هم تأثیرگذار بودند. پادشاه باید خودش قانون زنده و قانون نیز پادشاهی عادل باشد و این زمانی ممکن است که پادشاه قانونگذار، علاوه بر آگاهی کامل از امور انسانی، مؤید به امداد و مشیت الهی باشد، لذا وی کاهنی بزرگ و خدمتگذاری واقعی در بارگاه الهی بود که مراتب اطاعت از اوامر الهی را به شایسته ترین وجه به جا می‌آورد. اما موفقیت در تمام این سه مسئولیت بدون نیروی نبوت امکان پذیر نبود. نیرویی که به اذن الهی وی را با دریای بیکران حکمت الهی یکی می‌کرد و می‌گفت آنچه را که خدا به او می‌گفت و می‌دید آنچه را که خدا به او نشان می‌داد. تمام این چهار نقش، بروز و تجلی حکمتی بود که در اثر اتحاد عقل انسانی موسی با عقل جهانی و لوگوس الهی پدید آمد.

واژگان اصلی: موسی، نبوت، حکمت، فیلون.

بررسی رویکرد پدیدارشناختی ویلیام جیمز به تجربه دینی و دستاوردهای آن برای فلسفه دین علی سنایی^۱

در این نوشتار ابتدا به بازخوانی تجربه دینی در پرتو مبانی فلسفی ویلیام جیمز می‌پردازیم و نهایتاً دستاوردهای این رویکرد را در فلسفه دین بررسی خواهیم کرد. با توجه به اینکه یکی از مباحث مطرح در فلسفه دین تجربه دینی است و آثار جیمز به ویژه کتاب تنوع تجربه دینی تأثیر زیادی بر متفکران معاصر داشته است، ضرورت تمرکز بر دیدگاه‌های این متفکر آشکار می‌شود. جیمز با روش توصیف همدلانه که لازمه پدیدارشناسی است، در عصر غلبه طبیعت‌گرایی راهی برای توجیه باور دینی یافت. معمولاً پراگماتیسم را روش غالب جیمز می‌دانند ولی با مطالعه همه‌جانبه آشکار می‌شود که جایگاه تجربه دینی در اندیشه او را باید در پرتو مفاهیمی مثل تجربه محض و تجربه‌گرایی رادیکال درک کرد. جیمز با ایجاد تمایز بین دو نوع گزاره (وجودی و معنوی) از جریان ماده‌گرایی طبی که تحت نفوذ عصب‌شناسی است، انتقاد می‌کند. بر اساس این رهیافت، نگرش تقلیل‌گرایانه که جهت‌گیری اصلی ماده‌گرایی طبی است، به جزمیت می‌انجامد زیرا امکان گفت‌وگوی سازنده بین علم و دین را منتفی می‌سازد. از جمله تأثیراتی که رویکرد پدیدارشناختی جیمز در فلسفه دین دارد می‌توان به نقش عواطف در سازوکار ایمان، توجه به تجارب زیسته در تحول بخش دینی، دفاع پراگماتیستی از دین، کثرت‌انگاری معرفتی، تمایز بین تقلیل توصیفی و تبیینی، معرفت‌بخش بودن تجربه دینی و ارائه الگویی برای تعامل علم و دین اشاره کرد. از آنجا که فلسفه دین تحلیلی، بر معیارهایی مثل ایضاح عقاید دینی و رسیدن به عینیت شناخت با تکیه بر قواعد صوری و ادله عقلی اصرار می‌ورزد و با ضعف تاریخی‌نگری و عدم توجه به تجارب انضمامی در تحقق ایمان روبه‌رو است، به نظر می‌رسد که اندیشه جیمز می‌تواند تا اندازه‌ای این نقصان را برطرف کند.

واژگان اصلی: ویلیام جیمز، تجربه دینی، نبوت، پدیدارشناسی دین، فلسفه دین.

۱ دانشیار گروه الهیات (ادیان و عرفان)، دانشگاه سمنان (sanaee@semnan.ac.ir)

تبیین وحی برپایه سفرهای چهارگانه عرفانی

روح‌الله سوری^۱

وحی، تجربه‌ای رازآلود است، که تنها برای پیامبران (ع) رخ می‌دهد. توصیف این آگاهی، برای کسانی که آنرا تجربه نکرده‌اند، بسیار دشوار است. اما تجربه وحیانی مانند تجربه شهودی، گونه‌ای علم حضوری است و نوشتار پیش‌رو با تکیه بر سفرهای چهارگانه عرفانی، به تبیین وحی می‌پردازد. پیامبران دارای کتاب، چهار سفر عرفانی را درنور دیده‌اند و وحی، ره‌آورد سفرهای معنوی ایشان است؛ چنان‌که در سفر دوم، به اشراق اسماء نورانی شده و در سفر سوم، این نور را با خود از عوالم بالا به پایین آورده‌اند. سپس در سفر چهارم، این نور در قالب دستورهای عملی، توصیه‌های اخلاقی و باورهای اعتقادی، رخ می‌نماید و به‌گونه الفاظ و عباراتی شایسته، به پیروان (امت) عرضه می‌شود. وحی، رخ‌دادی باطنی است که درون نفس پیامبر (ع) روی می‌دهد. حقایق الهی در نفس پیامبر فرود آمده و مراحل نفس او را درمی‌نوردند؛ چنان‌که در «قلب» به‌صورت الفانات الهی، در «عقل» به‌گونه معناهای کلی، در «وهم» به‌صورت معانی جزئی و در «خیال» به‌قامت واژگانی شایسته در می‌آیند. این بدان معنا نیست که پیامبر، فاعل وحی باشد و وحی، دستاورد خیال‌پردازی نفس ایشان باشد. بل، فاعل وحی، خداست و نفس نبی قابل اوست. این قبول، در حالت فناء فی‌الله، رخ می‌دهد و نفس پیامبر با همه قوای گوناگونش، چون ابزاری در دست خداست، تا پیام هدایت خویش را به بندگان، برساند. وحی دست‌کم سه برتری بنیادین بر شهودهای معمولی دارد: (۱) ژرفای آگاهی: گیرنده وحی، پیامبر (ع) است که در سلوک عملی به بالاترین مقامات دست یافته و ژرف‌ترین ساحت‌های هستی را دریافته است؛ (۲) مصونیت آگاهی: پیامبر (ع) معصوم است و در سه مقام دریافت، نگاه‌داشت و ارائه، از گزند شیطان، در امان است؛ تاجایی که حتی واژگان، از دل معانی می‌جوشند و در بهترین قالب‌های ممکن، قرار می‌گیرند؛ (۳) انسجام محتوایی: محتوای وحیانی، تنها نکاتی است که برای هدایت انسان، سودمند باشد. این محتوا ازسوی خداوند چنین یافته و با سازوکار ویژه‌ای نازل گشته است.

واژگان اصلی: چپستی وحی، نزول وحی، سفرهای چهارگانه عرفانی.

از ولایت تا نور: بررسی تطبیقی هدایت باطنی نزد طباطبائی و آگوستین

سینا سیه‌چهره^۱ و قدرت‌الله قربانی^۲

مفاهیم «هدایت ولایی» در حکمت اسلامی علامه طباطبائی و «نور درونی» در الهیات مسیحی آگوستین، هر یک به‌نحوی از جلوه‌های نورانیت الهی را در تجربه معنوی انسان بازمی‌نمایند. این پژوهش با طرح این پرسش بنیادی که چگونه دو سنت فکری اسلامی و مسیحی، فرایند رهبری باطنی انسان را از طریق اشراق الهی تبیین می‌کنند، می‌کوشد با روشی توصیفی و تحلیلی، چارچوبی در حوزه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی هدایت، فراهم آورد. در اندیشه طباطبائی، امامت مقامی فراتر از نبوت است که دارندۀ آن «با تصرف ولایی، سالکان مستعد را درون خود، از طریق نور ولایت، به‌سوی مطلوب حقیقی و کمال الهی رهنمون می‌سازد». این رویکرد، ضمن تأکید بر پیوند با متن قرآن (از جمله تفسیر آیات ولایت)، بر نقش واسطه‌گونِ امام در جریان هدایت انسان‌ها تکیه دارد. در مقابل، آگوستین عقل بشر را ابزاری ناقص می‌داند که جز با اشراق و نور درونی خداوندی، توان درک معارف ابدی را نمی‌یابد؛ بدین معنا که هرگونه فهم دین و نصوص مقدس، در پرتو روشنایی باطنی و ایمان ممکن می‌شود. سیر این تحقیق، متشکل از سه گام اصلی است: (۱) تحلیل فلسفی مبانی وجودی و معرفت‌شناختی هر یک از دو مفهوم؛ (۲) تطبیق مفهومی «نور ولایت» و «اشراق الهی» با تمرکز بر ساختار و کارکرد باطنی آن‌ها؛ و (۳) تفسیر پدیدارشناسانه متون کلیدی، شامل بخش‌هایی از تفسیر المیزان علامه طباطبائی و گزیده‌هایی از متون عرفانی مسیحی، مانند اعترافات^۳ و در باب معلم^۴ است. چارچوب مقاله بر استخراج وجوه اشتراک و افتراق این دو رویکرد استوار است، با هدف روشن ساختن نحوه تعامل عقل فطری و فیض الهی در ادراک حقیقت. انتظار می‌رود یافته‌ها بتواند زمینه‌ای برای تعمیق مباحث میان‌دینی فراهم آورد و افق تازه‌ای در فهم نسبت میان وحی تشریعی، ولایت معنوی و شهود باطنی ارائه دهد. این قلمرو پژوهشی نشان می‌دهد که، به‌رغم تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی، هر دو سنت بر ضرورت نورانیت درون و رابطان غیبی برای هدایت بشر تأکید دارند.

واژگان اصلی: هدایت درونی، ولایت باطنی، علامه طباطبائی، آگوستین.

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه خوارزمی (sina.siahchehreh79@gmail.com)

۲ استاد گروه فلسفه، دانشگاه خوارزمی (qodratullahqorbani@khu.ac.ir)

3 Confessiones

4 De Magistro

بازخوانی آموزه قرآنی تسبیح موجودات در پرتو تجارب نزدیک به مرگ و مدلولات آن برای

الهیات محیط‌زیست (اکوتولوژی)

حیدر شادی^۱

پژوهش حاضر به مطالعه تطبیقی وحی و تجارب نزدیک به مرگ از طریق بررسی مفهوم تسبیح موجودات می‌پردازد. در قرآن، تسبیح موجودات به‌عنوان حقیقتی فراگیر و همگانی مطرح می‌شود که درک آن برای انسان عادی ممکن نیست («وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» اسراء: ۴۴). این مقاله، بر اساس تحلیل چند نمونه از تجربه‌های نزدیک به مرگ که به مشاهده یا درک نوعی شعور و ستایش‌گری در موجودات طبیعی مانند درختان، حیوانات یا حتی ذرات محیط اطراف خود اشاره کرده‌اند، تلاش دارد تا شباهت‌های میان تجربه‌های این افراد و آموزه قرآنی تسبیح موجودات را آشکار کند. نتایج این تطبیق نشان می‌دهد که برخی از تجربه‌گران از نوعی شعور میان موجودات سخن گفته‌اند که کارکردی مشابه با تسبیح تکوینی دارد. همچنین، این تجربیات غالباً با احساسی عمیق از هماهنگی، نورانیت و آگاهی محیط همراه بوده‌اند که با توصیف‌های عرفانی و قرآنی از شعور هستی هم‌خوانی دارند. این رویکرد می‌تواند نه تنها درک انسان از نسبت خود با جهان پیرامون را دگرگون سازد، بلکه زمینه‌ای برای بازتعریف رابطه انسان با سایر موجودات (مخصوصاً حیوانات و گیاهان) فراهم آورد و از این رهگذر، در مواجهه با بحران زیست‌محیطی مدرن، الهام‌بخش نگاهی قدسی و اخلاق‌مدارانه به طبیعت باشد.

واژگان اصلی: وحی، تسبیح موجودات، تجربه‌های نزدیک به مرگ، الهیات محیط‌زیست (اکوتولوژی)

۱ دکترای فلسفه دین، دانشگاه ارفورت، آلمان (heydarshadi@gmail.com)

نبوت و تجربه عرفانی: بازخوانی انتقادی مرزهای معرفتی در سنت عرفانی

علی شریفی^۱

پژوهش حاضر به بررسی نسبت پیچیده میان مقام نبوت و تجربه عرفانی می‌پردازد. نخست، با رویکردی انتقادی، مفهوم «تجربه عرفانی» را به مثابه مواجهه شهودی، مستقیم و بی‌واسطه با حقیقت واحد هستی بازتعریف می‌کنیم. این تجربه، معرفتی است که فراتر از استدلال عقلی و باورهای اکتسابی قرار دارد و سالک را به منبعی واحد متصل می‌سازد. از این منظر، عارف حقیقی، فارغ از خاستگاه جغرافیایی یا آیینی‌اش - حتی اگر در ظاهر بت‌پرست باشد - به شهودی مشترک از حقیقت دست می‌یابد، هرچند مراتب و شفافیت این شهود (نورانیت) متفاوت است. در این راستا، تمایزگذاری دقیق میان «عارف» به عنوان تجربه‌گر وصال، و «دانشمند دینی»، «متکلم» و «زاهد» که معرفتشان عمدتاً حصولی، استدلالی یا مبتنی بر عمل بدون شهود است، امری ضروری است. این مقاله با تمرکز بر آرای چهره‌های شاخص عرفان اسلامی چون خرقانی، حلاج و عین‌القضات و با استناد به متون روایی (شیعی و سنی) در باب «ولایت تکوینی» و وجود مستمر اولیای الهی بر زمین (مانند ابدال و اوتاد که در رأس آن‌ها قطب عالم امکان قرار دارد)، به چهار پرسش محوری پاسخ می‌دهد: (۱) نسبت معرفت عرفانی و وحیانی چیست؟ (۲) آیا عارف به همان حقایق باطنی وحی دست می‌یابد؟ (۳) مرزهای معرفت‌شناختی نبی و عارف کجاست؟ (۴) عرفان چگونه می‌تواند مسیری برای آشتی دین‌گريزان با حقیقت دین بگشاید؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سنت عرفان اصیل، ضمن تأیید امکان وصول به بالاترین مراتب شهود برای «ولی»، همواره تمایزی بنیادین میان ولایت و نبوت تشریعی قائل است. عارف در مسیر نبی گام برمی‌دارد تا به باطن دین نائل آید، اما هرگز در مقام تشریع و خاتمیت شریک او نیست.

واژگان اصلی: تجربه عرفانی، نبوت، وحی، معرفت‌شناسی، عرفان فراسنتی، خرقانی، حلاج، عین‌القضات.

^۱ کارشناسی ارشد مدیریت فرهنگی، نویسنده مستقل (sharifiali@gmail.com)

میوه نرسته بر شاخ؟ بازیابی «علل اربعه» فرایندهای ایجاد و ابلاغ وحی قرآنی

سید روح‌اله شفیعی^۱

باین‌که فیلسوفان و متکلمان مسلمان وحی قرآنی را دارای منشأ الهی می‌دانند، اما برخی نواندیشان معتقدند انتساب وحی قرآنی به خداوند با اشکالاتی متافیزیکی مواجه است. در یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها، ایشان چنین باوری را به معنی انقطاع سلسله علل و وسایط در پدیده وحی می‌دانند و، با تأکید بر قراردادن خداوند در طول علل و نه عرض آن‌ها، چاره را در انتساب قرآن به شخص پیامبر (ص) می‌جویند. از این منظر، نسبت دادن وحی به خداوند و نه پیامبر (ص) مانند آن است که فرد رویش میوه‌ای را مستقیماً به خداوند نسبت دهد و نقش درخت و شاخه‌های آن در این میان را نادیده بگیرد. بدین‌سان، گویی باور به الهی بودن وحی قرآنی با پیوستگی سلسله علل آن منافات دارد. در مقام سنجش و ارزیابی، گفتار حاضر نخست خاطر نشان می‌سازد که در اشکال یادشده دو فرآیند متفاوت، یعنی «ایجاد» و «ابلاغ» وحی قرآنی، با هم خلط شده‌اند. در همین راستا، این دو فرآیند از یک‌دیگر تفکیک، و سرانجام «علل اربعه» در هر کدام بر شمرده می‌شوند. در فرآیند ایجاد وحی، خداوند، واج‌ها و هم‌خوان‌های واژگان قرآن، سبک بیانی قرآن، و سرانجام معنی عبارت‌های آن، به ترتیب در جایگاه علت فاعلی، مادی، صوری، و غایی قرار دارند. در فرآیند ابلاغ وحی نیز این جایگاه‌ها به ترتیب از آن خداوند، سازوکارهای ملکوتی‌ای از قبیل فرشته وحی و شخص پیامبر (ص)، واژگان و معانی قرآنی ایجادشده، و واکنش آدمیان در قبال قرآن است. بر پایه این تحلیل، انقطاعی در سلسله علل وحی قرآنی دیده نمی‌شود و، در نتیجه، اشکال یادشده بر باور رایج در سنت اسلامی وارد نیست. به نظر می‌رسد اشکال یادشده تنها هنگامی پدید می‌آید که فرد خدا را، هم‌چون مشائیان، علت فاعلی غیرمباشر بدانند و درعین حال نظریه رایج در میان ایشان با عنوان «عقول مجرده» را پذیرا نباشد.

واژگان اصلی: وحی قرآنی، علت فاعلی، علت مادی، علت صوری، علت غایی.

^۱ استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه خوارزمی (seyyedruhhollahshafii@khu.ac.ir)

بازخوانی مفهوم «برزخ» در الهیات کاتولیک و نقش آن در اقتصاد قرون وسطی

محمدرضا شمشیری^۱

مفهوم «برزخ» در الهیات کاتولیک، برخلاف تصور رایج که آن را صرفاً آموزه‌ای اخروی و متافیزیکی می‌پندارد، در بستر تاریخی خود واجد کارکردهایی اجتماعی، سیاسی و به‌ویژه اقتصادی بوده است. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی در پی آن است که با بازخوانی این آموزه، نشان دهد چگونه برزخ نه تنها در چارچوب نظام نجات‌شناسی کلیسا، بلکه در تنظیم رفتارهای اقتصادی مؤمنان و ساختارهای نهادی جامعه قرون وسطی نقش فعالی ایفا کرده است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که مفهوم برزخ در الهیات کاتولیک چگونه در شکل‌گیری و تحول نهادها و مناسبات اقتصادی قرون وسطی تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ به این پرسش، مقاله به بررسی چند محور فرعی نیز می‌پردازد: نخست، تحلیل تأثیر آموزه برزخ بر رفتارهای اقتصادی فردی مؤمنان، همچون خرید آرمزش‌نامه، وقف اموال، پرداخت نذورات و صدقات به منظور کاهش رنج برزخی؛ دوم، واکاوی نقش کلیسا در نهادینه‌سازی این آموزه و بهره‌گیری از آن برای مشروع‌سازی قدرت اقتصادی و معنوی خویش از طریق نهادهایی چون صلح‌نامه‌ها، اخوت‌های دعای جمعی و بازار آرمزش‌نامه‌ها؛ سوم، ارزیابی انتقادی این دیدگاه که برزخ تنها ابزاری برای تحکیم ساختار قدرت کلیسا بوده است، با توجه به تجربه‌های دینی مردم و ابعاد معنوی-روان‌شناختی این باور. این پژوهش با تکیه بر منابع تاریخی، الهیاتی و اقتصادی، تلاش می‌کند نشان دهد که آموزه‌هایی همچون برزخ می‌توانند به‌گونه‌ای مضاعف در زندگی مؤمنان عمل کنند: از یک‌سو به‌عنوان منبعی برای امید به رهایی و تطهیر اخروی، و از سوی دیگر به‌مثابه ابزاری نهادی برای مدیریت ترس، هدایت رفتار اقتصادی و تقویت اقتدار کلیسا. تحلیل انتقادی این پیوند، افق‌هایی تازه در مطالعات میان‌رشته‌ای دین، جامعه و اقتصاد می‌گشاید و امکان تأملی مجدد بر نسبت مفاهیم الهیاتی و ساختارهای مادی را فراهم می‌آورد. واژگان اصلی: برزخ، الهیات کاتولیک، اقتصاد دینی، قرون وسطی، آرمزش‌نامه.

^۱دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)
(shamshirimr@gmail.com)

تجلی وحی در زبان تصویر: تحلیل سینمای دینی بر پایه زیبایی‌شناسی الهیاتی فون بالتازار رامتین شهبازی^۱

بازنمایی لحظه وحی در سینمای دینی، جایی است که دو ساخت متقابل در هم می‌آمیزند: امر قدسی که ذاتاً از جنس غیاب، راز و ناپیدایی است و رسانه‌ای تصویری مانند سینما که بنیان آن بر ظهور، حضور و نمایاندن استوار است. این تقابل بنیادین یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظری در پیوند میان الهیات و هنر را شکل می‌دهد؛ چالشی که در بطن خود مسئله بازنمایی امر نادیدنی را در قالب تصویر مطرح می‌کند، بی‌آنکه از جوهره قدسی آن کاسته شود. تجربه وحی پیامبران، به مثابه لحظه‌ای متعالی و سرشار از راز الهی، در بستر سینما به شکل‌های گوناگون بازآفرینی شده و همواره با مسئله مرز میان ایمان و تصویر درگیر بوده است. در این زمینه، نظریه زیبایی‌شناسی الهیاتی هانس اورس فون بالتازار می‌تواند چارچوبی مفهومی برای تحلیل این تجربه فراهم آورد. بالتازار، زیبایی را نه صرفاً تجربه‌ای حسی، بلکه درگاهی برای شهود حقیقت الهی می‌داند و سه مؤلفه شکوه، تناسب و اشراق را برای این تجربه اساسی می‌شمارد. بر اساس این بنیان نظری، پرسش اساسی این است که سینما چگونه توانسته است تجربه وحی پیامبران را در قالب تصویر بازنمایی کند؟ و این بازنمایی‌ها چه نسبتی با چارچوب زیبایی‌شناسی الهیاتی بالتازار دارند؟ هدف تحقیق، تبیین ظرفیت سینما برای تصویر کردن تجربه‌های قدسی و ارزیابی میزان هم‌خوانی این بازنمایی‌ها با اصول زیبایی‌شناختی الهیاتی است. روش تحقیق کیفی و توصیفی-تحلیلی است و بر تحلیل محتوای سه فیلم دینی تمرکز دارد: الرسالة (مصطفی عقاد)، مریم مقدس (شهریار بحرانی) و ده فرمان (سیسیل ب. دومیل). یافته‌ها نشان می‌دهد که سینما از طریق بهره‌گیری از مؤلفه‌هایی مانند سکوت، نورپردازی، موسیقی و حذف نمایش مستقیم از حضور الهی، می‌تواند تجربه‌ای بصری از شکوه، اشراق و راز قدسی را برای مخاطب ممکن سازد. این پژوهش با پیوند میان زیبایی‌شناسی الهیاتی و مطالعات سینمای دینی، زمینه‌ای فراهم می‌سازد برای درک عمیق‌تری از امکان تجلی امر قدسی در رسانه‌ای تصویری؛ رویکردی که کمتر در تحلیل‌های پیشین بدان پرداخته شده و دریچه‌ای تازه به خوانش معنوی آثار دینی در سینما می‌گشاید.

واژگان اصلی: بازنمایی وحی، سینمای دینی، هانس اورس فون بالتازار، زیبایی‌شناسی الهیاتی، امر قدسی.

^۱ استادیار گروه سینما، دانشکده هنر دانشگاه بین‌المللی سوره، (ramtin.shahbazi@soore.ac.ir)

بدن‌مندی وحی و نهاد نبوت

مسعود صادقی^۱

مدعای این گفتار این است که وحی بدن‌مند است؛ یعنی تجربه سوژه‌ای بدن‌مند است، و به واسطه این بدن‌مندی از یک سو با ورزه‌های مناسکی و شعائری پیوند دارد و از سوی دیگر درون نهاد از پیش موجود نبوت معنا و پذیرش می‌یابد. ادعای بدن‌مندی را در مورد همه تجارب دینی، عرفانی و معنوی به‌طور کلی می‌توان صادق دانست. برانگیختن و تحقق این سنخ تجارب غالباً به‌واسطه ورزه‌های شعائری و مناسکی است که بدن‌مندی سوژه تجربه آن را امکان‌پذیر ساخته است. بنابراین این تجارب نه به‌رغم بدن‌مندی سوژه تجربه بلکه به‌واسطه بدن‌مندی صاحب تجربه اتفاق می‌افتد. غفلت از بدن‌مندی وحی و تجارب عرفانی و از چگونگی فراهم‌آوری شرایط و مقدمات این تجارب ناشی از دو فرض است: یکی کاملاً روحانی بودن این تجارب و امری صرفاً مربوط به روح بودن آن‌ها (جنبه و بُعد بدنی نداشتن)، و دیگری کاملاً منفعلانه بودن این تجارب و وابسته بودن وقوع و تحقق آن‌ها به اراده و خواست یک نیرو یا امر روحانی/الهی بیرونی. در هر دو این مفروضات می‌توان تردید و مناقشه کرد. ادعای دریافت وحی، و تجارب دینی و عرفانی به‌طور کلی، درون نهادی که این نقش را معنا می‌کند پذیرفته می‌شود. شاید مقایسه‌ای بین پدیده رسول/نبی و شَمَن به‌عنوان نقش‌هایی با کارکردهایی خاص درون نهادها/ساختارهای جوامع خاص خود وابستگی وحی به نهاد نبوت را روشن‌تر کند. این مقایسه نه به‌منظور جست‌وجوی قراین و قرابت‌هایی برای نشان دادن اقتباس و ارتباط، بلکه برای فهم بهتر نقش و نهاد بودن این دو پدیده در دو جامعه متفاوت است. مقایسه کردن پیامبری با شمنیسم، توجه به محل‌های حضور و تصویر پراکندگی شمن‌ها و پیامبران، گونه‌های شمنیسم و پیامبری و پذیرش و قبول اجتماعی این نقش‌ها امکان فاصله گرفتن از پیامبری و فهم محدودیت‌های مکانی و زمانی و فرهنگی این پدیده را فراهم می‌کند.

واژگان اصلی: بدن‌مندی، تجربه دینی، نهاد نبوت، رسول/نبی، شَمَن.

^۱ استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران (masoudsadeghi@ut.ac.ir)

مکاشفه الهی در الهیات نظام مند مسیحی (با تأکید بر کلیسای اصلاح‌شده آمریکا)

سید محمدحسن صالح^۱

الهیات نظام‌مند یا الهیات سیستماتیک گفتمان غالب مسیحیان انجیلی است که می‌کوشد با ارجاع انحصاری به کتاب مقدس دین را توضیح دهد. این الهیات می‌کوشد با خوانشی اصیل و فارغ از ارزش‌ها و دآوری‌های معاصر نوعی صورت‌بندی منظم از متن مقدس را ارائه دهد. این الهیات در قرن اخیر دیدگاه‌های مختلفی را پوشش داده است که کلیسای اصلاح‌شده در اروپا و آمریکای شمالی از جمله آن‌ها است. این مقاله کوشیده است با رهیافتی کلامی و روش کتابخانه‌ای چستی و انواع مکاشفه را در کلیسای اصلاح‌شده آمریکای شمالی به‌خصوص با تأکید بر نظریات رابرت چارلز اسپرول^۲ واکاوی کند. بر اساس نتایج به دست آمده، این الهیات معتقد است بر خلاف شبهات مربوط به پنهان‌بودگی خداوند، او خود را آشکار ساخته است و لذا امکان شناخت خداوند وجود دارد. این شناخت از طریق مکاشفه صورت می‌گیرد؛ یعنی عملی که خداوند به وسیله آن خود را مکشوف کرده و به مخلوقات می‌شناساند. مکاشفه الهی به دوگونه عام و خاص رخ داده است. مکاشفه عام الهی از طریق طبیعت و وجدان برای تمامی انسان‌های صاحب شعور قابل درک است. مکاشفه عمومی اگرچه ویژگی‌های مثبتی دارد اما دارای محدودیت‌هایی نیز هست، از جمله اینکه برای نجات انسان کافی نیست و صرفاً در حد مشوّق و انگیزه برای توجه مکاشفات دیگر باقی می‌ماند. لذا در الهیات نظام‌مند، در کنار مکاشفه عام الهی، مکاشفه خاص نیز مطرح می‌شود؛ یعنی اعمالی که خداوند به‌واسطه آن‌ها خود را در زمان‌هایی خاص و برای عده‌ای مخصوص مکشوف می‌سازد. این مکاشفه خاص می‌تواند به صورت شفاهی، مکتوب و متجسد عرضه شود. معجزات یکی از مصادیق مکاشفه خاص الهی است، که نمایان‌گر حضور و قدرت خداست. همچنین نبوت‌ها و پیش‌گویی‌های افراد خاص هم مصداقی از این مکاشفه است. با این حال، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مکاشفه خاص الهی از نگاه این الهیات، مکاشفه خدا در عیسی مسیح است که به‌واسطه آن وجود خدا و هم چنین اراده او در مسیح متجلی شد.

واژگان اصلی: الهیات نظام‌مند، الهیات کالونی، مکاشفه، تجسد، طبیعت.

^۱ استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهرا (س)، تهران (m.hasansaleh@alzahra.ac.ir)

وحی خاص مقام خاتمیت

طاهره صالحی^۱

بر اساس آیه ۵۱ سوره شوری، تکلم خداوند با انسان منحصر در سه طریق، این‌گونه مشخص شده است: وَحِیاً، مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، یُرْسِلُ رُسُلًا. خداوند با انسان گاهی به طریق وحی، گاهی از پس پرده و زمانی از طریق ارسال رسول تکلم می‌کند. عبارت آیه بعدی «كَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»، به نوعی از وحی اشاره می‌کند که خاص مقام خاتمیت است و از آن به «وحی اختصاصی» تعبیر می‌شود. وحی خداوند متعال بر خاتم انبیاء عبارت از این است که خدا روح را از عالم امر بر او نازل کرده و این «روح امری» بر تمام ارواح دیگر برتری دارد. این روح، اکمل مراتب روحی و جامع کمالات انبیاء است؛ به‌طوری که در عالم امکان، موجودی اشرف و افضل از خاتم انبیاء متصور نیست. از حضرت آدم (ع) هیچیک از فرستادگان الهی دارای این روح نبودند. بر اساس همین آیه، شأن نبوت خاتم، اخذ علم از مبدأ وجود است. همچنین در سوره مبارکه النجم به رمزی از این تعلیم الهی در آیه «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» اشاره شده است که در آن «شَدِيدُ الْقُوَى» از اسماء حسناى الهیه است. در ادامه همین سوره، مقامی که نبی خاتم تمام حقایق علم را از مبدأ وجود دریافت می‌کند، «أَفْقَ الْأَعْلَى» نامیده شده که نهایت مقام روح، مقام فناء و حقیقت احمدیه است. بدین ترتیب نبی خاتم، واسطه ابلاغ وحی به تمام نظام‌های وجودی است و هدایت انسان‌ها توسط «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» که واسطه بین مبدأ وجود و موجودات است، از جمله کارکردهای چنین علمی است. این همان وجه الهی نبی خاتم است که از آن با عنوان «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» در قرآن یاد شده است. سوال اصلی این پژوهش، ویژگی‌های وحی اختصاصی خاتم انبیاء است که با روش توصیفی-تحلیلی به پاسخ آن می‌پردازد.

واژگان اصلی: وحی اختصاصی، روح امری، خاتمیت

صفات نبی از نظر ملاصدرا

سیدمحمدحسین طباطبائی^۱ و سیدمحمد مهدی طباطبائی^۲

شخص نبی از نظر ملاصدرا حاکم و رئیس اول جامعه مدنی است. بنابراین نبی باید دارای صفات، خصایص و اخلاق نیکو باشد، تا بتواند جامعه مدنی را به سوی مدینه فاضله، هدایت و رهنمود کند و آن را از اجماع فساد و امیال انسانی بدور سازد. ملاصدرا در آثار خویش، صفات مختلفی را برای فرد نبی و حاکم جامعه بیان کرده است. او گوهر نبوت را مشتمل بر خصایص و انوار سه گانه عقلیه، نفسیه و حسیه می‌داند. از نظر ملاصدرا نفس ناطقه حاکم اول و شخص پیامبر در خصلت نخستین، از حیث قوه نظریه با عقل کلی و روح اعظم اتحاد کلی می‌یابد. در خصلت دوم، فرد نبی با قوه متخلیه و با چشم باطنی خود می‌تواند عالم غیب و ملکوت را مشاهده کند. خصلت سوم شخص نبی مربوط به قوه عملی و قوای تحریکیه اوست، مانند آنچه در معجزات انبیا است. بنابراین شخص نبی جامع کمالات اولیه و خصایص سه گانه عقلی، نفسی و حسی است و چنین انسانی در اکمل مراتب انسانیت و در اعلی درجه سعادت و کمال است. ملاصدرا همچنین کمالات ثانویه و صفات دوازده گانه‌ای را برای شخص پیامبر برمی‌شمارد و بیان می‌دارد که این اوصاف، همگی از لوازم خصایص سه گانه ذکر شده هستند و فرد نبی و حاکم جامعه ناچاراً باید این صفات دوازده گانه را به نحو فطری و ذاتی دارا باشد. او بیان می‌دارد که ممکن نیست شخص نبی، چنین باشد مگر اینکه دوازده خصلت و صفت فهم و درک نیکو، حافظه قوی، طبیعت سالم و قوی الاعضاء، زبان فصیح و بلیغ، دوستدار علم و حکمت، حریص نبودن بر امیال نفسانی، صاحب عظمت نفس و محب شرافت، رتوف و مهربان، شجاع، جواد و بخشنده، سرور و بهجت در مناجات با خدا، و آسانگیر در دعوت به عدل و سختگیر در دعوت به ظلم، در او جمع و مفطور گردد. بنابراین سوال اصلی ما در این مقاله، چگونگی تبیین خصایص سه گانه و صفات دوازده گانه نبی از منظر ملاصدرا است. می‌توان بیان داشت که در باب صفات دوازده گانه نبی از نظر ملاصدرا تحقیقی صورت نگرفته و این مقاله، پژوهشی نوآورانه در این زمینه محسوب می‌گردد.

واژگان اصلی: نبی، صفات دوازده گانه، خصایص سه گانه، ملاصدرا.

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی
(mohammadhosein.tabatabaee1379@gmail.com)

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی
(tabatabaee.smohammadmahdi2000@gmail.com)

پذیرش وحی به مثابه گواهی در رویکرد الحادی محمد ابن زکریای رازی کاظم طبیبی فرد^۱

محمد ابن زکریای رازی (۲۵۱-۳۲۰؟)، به نبوت اعتقاد نداشته و آن را عقلانی نمی‌دانسته است. آثاری که او این رأی خود را در آنها تشریح کرده از میان رفته، فقط نقل قول‌هایی از آنها در ردیه‌های مخالفانش باقی مانده است. از طرف دیگر، در آثاری که در صحت انتساب آن‌ها به رازی تردیدی نیست، نه تنها از حملات و استدلال‌های تعدی که مخالفان نقل کرده‌اند خبری نیست، بلکه فرازهایی وجود دارد که او نسبت به نبوت و به‌طور کلی شرایع دینی موضع میانه‌ای اتخاذ کرده است. در این مقاله، ابتدا با کنار هم قرار دادن شواهدی از آثار قطعی‌الانتساب به وی نشان می‌دهم که الحاد او در معنای مخالفت با نبوت بسیار محتمل است سپس، نشان خواهم داد که موضع‌گیری رازی درباره نبوت، یک موضع‌گیری کاملاً عقل‌گرایانه، و مبتنی بر عقل خودفرمانروا است و از این رو نه تنها رویکردش در رد نبوت جزمی نیست، بلکه هیچ‌گاه از در نظر گرفتن نبوت به عنوان یکی از منابع محتمل کسب معرفت غفلت ننموده است. در پایان، تلاش می‌کنم تا نشان دهم که از میان انواع منابع معرفتی، رازی نبوت را تنها به عنوان گواهی پذیرفته و از آنجائی که که شرط معرفت بودن یک گواهی، تأیید و تقویت به‌وسیله قرائتی از منابع دیگر است و او چنین قرائتی را نیافته، در دیدگاه وی، نبوت به عنوان یک گواهی معرفتی محتمل و یک فرضیه ضعیف شناخته شده، اما هیچ‌گاه نادیده انگاشته نشده است. به عنوان مثال، رازی، به‌رغم اخلاق‌گرایی درمان‌گرایانه‌اش، در کتاب سیره الفلسفیه به تعمق در شریعت، به عنوان یکی از راه‌های دریافت و درک، توجه کرده و معتقدان به شرایع را به شرط یافتن حقیقت در گواهی وحی، در عمل به آموزه‌های آن محق می‌داند. بنابراین، نظریه این تحقیق این است که محمد بن زکریای رازی قطعاً منکر نبوت بوده اما به دور از جزمیت و دگم‌اندیشی، وحی را به عنوان یکی از منابع معرفت، صرفاً در حد گواهی، در نظر گرفته است.

واژگان اصلی: الحاد، نبوت، وحی، گواهی.

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
(k.tayyebifard@gmail.com)

هستی‌شناسی وحی در قصص‌الحکم

مهدی عباس‌زاده^۱

نگاه فلسفی به «وحی»، دست‌کم دارای دو بخش اساسی است: هستی‌شناسی وحی و معرفت‌شناسی وحی. هستی‌شناسی وحی به این پدیده از جهت واقعیت و هستی آن می‌نگرد و معرفت‌شناسی وحی، به این پدیده از حیث حکایت‌گری و توجیه معرفتی آن می‌پردازد. رساله قصص‌الحکم (منسوب به فارابی)، متنی فلسفی-عرفانی است که حاوی مباحث مختلفی از جمله علم النفس، معرفت‌شناسی، الهیات بالمعنی الأخص و عرفان نظری می‌باشد. این رساله، همچنین، با ارائه تبیینی فلسفی از نبوت، رخداد وحی را از حیث واقعیت و هستی آن مورد بررسی قرار داده و باب مهمی در «هستی‌شناسی وحی» گشوده است. در این رساله، پیامبر -که در مرتبه «نفس قدسی» قرار دارد- واجد برترین مرتبه ادراک شهودی است؛ زیرا می‌تواند معارف حقیقی را هم به‌نحو مستقیم از ناحیه لوح محفوظ (علم الهی) دریافت دارد، و هم از مجرای وحی (به معنای خاص آن) که عمده‌تاً با وساطت فرشته صورت می‌بندد. اما ذات فرشته، دارای دو جنبه یا دو نحوه وجود است: جنبه حقیقی (وجود نفسی) و جنبه‌ای در قیاس با انسان‌ها (وجود اضافی). وجود نفسی فرشته، مربوط عالم امر و مجردات تام است، پس فاقد جسم و اعراض مادی است و هیچ صورت یا شکلی ندارد و لذا نمی‌تواند بر حواس پیامبر ظاهر و بارز شود؛ هرچند نفس قدسی پیامبر می‌تواند دیدار معنوی با او داشته باشد و اینگونه وحی را دریافت کند. لیکن وجود اضافی فرشته، دارای ظهور و بروز برای پیامبر است. فرشته به‌واسطه همین ذات یا وجود می‌تواند بر پیامبر «تمثل» پیدا کند. در چنین وضعیتی، حواس پیامبر به سوی عالم برین جذب می‌شود و صورتی از فرشته برای او بر حسب تحمل و ظرفیتش تمثل می‌یابد و گفتار فرشته در قالب وحی شنیده می‌شود. چنین تمثلی، در «متخيله» پیامبر -که از جمله حواس باطنی است- رخ می‌دهد. بنابراین، دریافت وحی نبوی از ناحیه فرشته به دو شیوه است: بدون تمثل فرشته و با تمثل فرشته. اولی ثقیل‌تر است؛ چه اینکه یکسره دور از عادات بشری است، اما دومی اینگونه نیست.

واژگان اصلی: نبوت، وحی، نفس قدسی، فرشته، تمثل، متخيله.

^۱ استاد گروه معرفت‌شناسی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (dr.abbaszadeh@iiict.ac.ir)

بررسی جنبه هنری رخداد و حیانی و امکان رخداد و حیانیت در هنر از منظر پل تیلیش مهدی عباسی^۱

پل تیلیش، الهی‌دان اگزیستانسیالیست، معتقد بود نحوه مواجهه انسان با امر الوهی تعیین‌کننده سرنوشت این مواجهه است. نزد او پرسش از خداوند به تعبیری وام‌گرفته از هایدگر، نه پرسش از هستی و نیستی یک موجود در میان موجودات (ولو برای همه آنها) بلکه پرسش از خود وجود است. بنابراین خصلت وحی نیز در صورتی که به مثابه رخداد انتقال پیام عادی، اوتتیک و گزارش از موجود در مطابقت با جهان خارج باشد، نه فهم‌پذیر است و نه گویای حقیقت امر و حیانی. او در فرازهایی متعدد از آثارش، مسئله دین توحیدی را مسئله امر نامشروطی می‌داند که در تاریخ فلسفه نام‌هایی مختلف، از ایده خیر تا آگاتون، جوهر کلی، روح مطلق، امر واپسین و نهایی و... گرفته است. در مقابل، شرک در تلاش برای بازگشت و نفوذ به این توحید ناب با حربه‌هایی از جنس تقدس‌بخشی به تعینات مادی رویداد وحی است. نزد او نهایی بودن وحی به عیسی مسیح نه از جنبه‌ای زمانی که از جنبه‌ای فلسفی و ذاتی است، که به این معنی تمام وحی‌های پیش و پس از او را نیز شامل می‌شود. عیسی با عبور از جنبه مادی و هویت مشخص دنیوی خویش است که مسیح می‌شود، اما شرک با تلاش برای نفوذ دوباره به توحید می‌کوشد که شخص او در جایگاه یک فرد انسانی را در الوهیت شریک کند و به این معنی امر نامشروط را به امر مشروط بدل سازد. تیلیش برای مقابله با این رویکرد می‌کوشد تفسیری بدیع از معنای نمادهای دینی که همانا بخشی مهم از زبان امر و حیانی‌اند به دست دهد. تفسیری که با ایجاد تمایز میان نشانه و نماد بنیاد می‌شود، و نشانه را به مثابه نشان‌گری صرف برای دلالت بر امر خارجی، و نماد را به عنوان مشارک در تولید معنای امر معرفی می‌کند. ذیل این تحلیل، تیلیش ادعا می‌کند که ادبیات خصوصاً در قرن بیستم نقشی به‌سزا در نمادگذاری معانی امر الوهی و حیانی از این وجه اگزیستانسیال داشته است، اما در عین حال نمی‌خواهد متون دینی را به استعاره‌هایی صرف فروکاهد. در این مقاله می‌کوشم به چگونگی مساهمت او در این مهم اشاره کنم، و دلایل نوآورانه بودن این رویکرد نسبت به روش‌های جزمی یا تفاسیر بی‌تعین را توضیح دهم.

واژگان اصلی: پل تیلیش، الهیات سیستماتیک، اگزیستانسیالیسم.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (mahdiabbasi85@gmail.com)

مقایسه روش معرفت‌شناختی وحی در شریعت اسلام و واقع‌گرایی خدا‌باورانه ایمانی توماس

آکویناس در مسیحیت

وحید عزیزی^۱

در همه ادوار تاریخ، سنت ایمان‌گروری در اندیشه بشری دامنه گسترده‌ای داشته و در آن به موضوع ایمان دینی و ایمان خارج از گستره شریعت پرداخته شده است. قدیس آکویناس، ایمان را اطمینان نظری به این که خدا وجود دارد تعریف کرده است. در مدل معرفت‌شناختی ایمانی آکویناس، متعلق نهایی ایمان، واقعیت نخستین نامرکب و غیرگزاره‌ای یعنی خداوند است و تعهد همراه با عشق و جهت‌گیری بنیادی به سمت امر الهی، سرسپارانه اما نجات‌بخش است. اصول اعتقادی گزاره‌ای از آن جهت تصدیق می‌شوند که صدق آن‌ها از جانب خداوند وحی می‌شود و حجت آن بر وحی مبتنی است. چنین نگاهی مورد قبول فیلسوفان متاله مسلمان است، زیرا وحی الهی در هر دو جنبه ایمان نظری و عملی مبنایی استوار به حساب می‌آید. در مکتب فلسفی آکویناس (تومیسیم) ایمان شبیه معرفت است، زیرا همچون معرفت، اطمینان‌بخش است. نقد وارد به مدل آکویناس این است که او در ذهن خود یک پیش‌فرض ایمانی داشته است. ایمان به این که لطف جهان شمول خداوند به‌عنوان نیرویی درون‌زا وجود دارد و مبنای تعریف او ایمان از پیش مورد قبول واقع شده است. نقد وارد بر این نگرش این است که باور به وجود خدا خود از جنس ایمان است و نه مقدمه‌ای بر ایمان که بر اساس عقلانیت در پی اثبات آن باشیم. تفاوت روش‌شناختی قرآن کریم با مدل آکویناس این است که قرآن به تعریف صریح ایمان نپرداخته است، زیرا روش قرآن پرداختن به مفهوم لفظی نیست؛ بلکه با بیان ویژگی‌ها و آثار حقیقت ایمان، مخاطب را به فهمی متکامل از آن سوق می‌دهد. گوهر ایمان از امور مادی و عینی نیست که بتوان مصداقی از آن را پیش‌روی مخاطب قرار داد، بلکه ایمان مفهومی انتزاعی و معنوی است که با انگاره‌سازی می‌توان آن را به ذهن مخاطب القا کرد. محتوا و ظاهر وحی ناب مورد تأیید ادله عقلی قرار دارد و از زاویه اندیشه و خردورزی، علم منصف و برکنار از تعصب و جانبداری، دیدگاه و حیانی ایمان را پشتیبانی می‌کند.

واژگان اصلی: آکویناس، ایمان، معرفت‌شناسی، وحی.

^۱ استادیار دانشکده علوم و فناوری زیستی، دانشگاه شهید بهشتی (v_azizi@sbu.ac.ir)

پیوند میان انکشاف وجودی الله با وحی و نبوت در اندیشه ابن عربی^۱ اکرم عسکرزاده مزرعه^۲ و سیدعلی علم‌الهدی^۳

اندیشه عرفانی-فلسفی ابن عربی نکات جالب توجه بسیاری دارد که ایده وی را خاص و بدیع می‌نماید. ایده وی درباره وحی و نبوت نیز کاملاً بدیع و منحصر به فرد است. وی میان انکشاف وجودی الله در مراتب هستی با مسئله وحی و نبوت پیوند برقرار کرده است. بنابر اندیشه ابن عربی تجلی الله در تثلیث‌های سه‌گانه ترتیبی «الله، أحد و واحد» و «الله، رحمان و رحیم» و «الله، عقل و نفس» در دو فرایند مستقیم و غیرمستقیم محقق می‌شود و تجلی مستقیم در دو مرتبه ذات و اسم صورت می‌پذیرد و تجلی غیرمستقیم با واسطه امهات اسماء در صورت ممکنات ظاهر می‌شود. تجلی‌های یاد شده هم وجود و هم علم از الله را به مراتب هستی تسری می‌دهند. در سریان علم از الله علم به دو صورت حکم و حکمت نازل می‌شود. برخی از انبیاء حکم و برخی دیگر حکمت و برخی هم حکم و هم حکمت را دریافت می‌نمایند. تفاوت حکم و حکمت ناظر بر تفاوت شناخت ذاتی و اسمایی الله و گزاره و فهم و شریعت و طریقت و تشبیه و تنزیه است. حکمت متناظر با سیر نزولی وجودی وحدت به کثرت و حکم متناظر با سیر صعودی وجودی کثرت به وحدت است. این پژوهش بیشتر بر فرایند نزول حکمت از الله در قالب تثلیث‌های یاد شده خواهد پرداخت.

واژگان اصلی: ابن عربی، انکشاف وجودشناختی، انکشاف معرفت‌شناختی، وحی، نبوت.

^۱ این مقاله از طرح پژوهشی با عنوان «مؤلفه‌های جنسیت زنانه در اندیشه ابن عربی» در پژوهشکده «تحول راهبردی علم» استخراج شده است

^۲ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه محقق اردبیلی (ak.askarzadeh@gmail.com)

^۳ استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران (alamolhodaa@ut.ac.ir)

بررسی عقل و وحی در اندیشه ابن‌میمون درباره مسئله شر قربان علمی^۱

موسی بن میمون در عصری زندگی می‌کرد که اندیشمندان مذهبی آن دوره، دو منبع برای رسیدن به حقیقت فرض می‌کردند - عقل و وحی. آن‌ها این دو را به ترتیب با فلسفه یونانی و سنت کتاب مقدس یکی می‌دانستند و سخت می‌کوشیدند تا این دو منبع حقیقت را با هم آشتی دهند. وقتی با تناقضات آشکار مواجه می‌شدند، به دنبال راه‌هایی برای حل چنین ناسازگاری‌هایی از طریق تفسیر فلسفی می‌شدند. اگرچه ابن‌میمون یک اندیشمند یهودی قرن دوازدهم است، رویکرد او به ماهیت خیر و شر از یک سنت مشترک کتاب مقدس و فلسفی بهره می‌برد. او به مسئله شر اخلاقی و مسئله شر متافیزیکی پرداخته و در این ارتباط می‌خواهد به دو سوال پاسخ دهد: اول، چرا خدا به انسان اراده آزاد داده و اجازه می‌دهد چنین شرارت‌های اخلاقی را مرتکب شود؟ و دوم، اگر جهان توسط یک خدای خیر آفریده شده است، چرا و چگونه اجازه داده شر و رنج وارد جهان شود؟ ابن‌میمون از یک سنت کتاب مقدس و نوافلاطونی برای توضیح شر در خلقت استفاده می‌کنند. وی بین شر متافیزیکی و طبیعی و شر اخلاقی تمایز قائل می‌شوند. هر چیزی که هستی دارد، خیر است؛ شر متافیزیکی، فقدان، تباهی یا محرومیت از هستی و در نتیجه نبودن خیر است. ابن‌میمون این گفته افلاطونی را تأیید می‌کند که همه موجودات خیر هستند، خدا خیر مطلق است و به وجود آوردن ما توسط خدا بزرگ‌ترین خیر است. شر اخلاقی ناشی از جهل و فقدان معرفت است. اگر ما از خدا - که معادل حقیقت است - شناخت داشتیم، نه به خود و نه به دیگران آسیب نمی‌رساندیم. ابن‌میمون در تفسیر آیه ۳/۱۱ سفر تکوین، تأکید می‌کند که اگر این حقیقت را درک کنیم، نه به خود و نه به دیگران آسیب می‌رسانیم و نه به آن‌ها ظلم می‌کنیم؛ ما با همه موجودات به‌عنوان تجلیات خدای واحد، دارای کرامت و ارزش ذاتی رفتار خواهیم کرد.

واژگان اصلی: عقل، وحی، ابن‌میمون، مسئله شر.

۱ استاد گروه ادیان و عرفان، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران (gelmi@ut.ac.ir)

پیامبری و معنای زندگی (نگاهی معناگرا به نقش درمان‌گرایانه پیامبری و وحی) امیرعباس علی‌زمانی^۱

در میان فیلسوفان و متکلمان رسمی، هم در جهان اسلام و هم در مسیحیت و یهودیت، رویکردی مبتنی بر «صدق» و «حقانیت» نسبت به کار پیامبران و وحی نبوی وجود دارد. ولی پس از تحولات معرفتی و تاریخی و ... در فلسفه و الهیات مدرن، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم و پیدایش فلسفه‌های آگزیستانس، در میان متألهان مدرنی مانند بارت، بولتمان و تیلیش، رویکردهای آگزیستانسیال و معناگرا به ماهیت دین و رسالت اصلی پیامبران و کارکرد وحی پدید آمد. اساس این رویکرد، بیش از دفاع از حقانیت و صدق معرفتی، مبتنی بر کارآمدی رویکرد و درمان‌گری و مفید بودن وجودی تعالیم وحیانی است. در این رویکرد، با تأکید بر نیازها و رنج‌های وجودی انسان، به‌ویژه با تأکید بر چهار رنج وجودی تنهایی و ترس از مرگ و اضطراب و رنج پوچی، نیاز اساسی انسانی به تعالیم وحیانی نیاز به برطرف کردن و تأمین این نیازهای وجودی است. بنیادی‌ترین نیاز وجودی انسان، در این رویکرد، نیاز به معنای زندگی است و در این رویکرد وجودی کارکرد اصلی رسالت نبوی، معنابخشیدن به رنج‌های وجودی انسان است. در میان متفکران مسلمان نیز، نگاه درمان‌گرا و طبیبانه به وحی نبوی از سوی برخی از عارفان و متألهان مطرح شده است. مولانا جلال‌الدین، هم در مثنوی و هم در غزلیات شمس، کار پیامبران و اولیای الهی را از جنس طبابت و درمان می‌داند و به صراحت می‌گوید: «ما طبیبانیم شاگردان حق / بحر قلزم دید ما را فانفلق؛ آن طبیبان طبیعت دیگرند / که به دل از راه نبضی بنگرند؛ ما به دل بی‌واسطه خوش بنگریم / کز فراست ما به عالی منظریم؛ آن طبیبان غذاوند و ثمار / جان حیوانی بدیشان استوار؛ ما طبیبان فعالیم و مقال / ملهم ما پرتو نور جلال». (دفتر سوم مثنوی، ۲۷۰۴-۲۷۰۰)

واژگان اصلی: معنای زندگی، وحی و نبوت، مولانا جلال‌الدین، رنج‌های وجودی.

دین امضایی و ادله پشتیبان آن در نگاه ابن عربی

حسین علی‌محمدی^۱

تقسیم دین به تأسیسی و امضایی و تبیین چیستی و وجوه تشابه و تمایز آن دو، بخش مهمی از مباحث گسترده ابن عربی درباره دین را دربرمی‌گیرد. در نگاه او، دین تأسیسی از حضرت جمع الهی، با ارسال انبیاء (علیهم‌السلام) صادر می‌شود و این‌گونه حق تعالی، دین تأسیسی را به واسطه انبیاء به دیگر مؤمنان می‌شناساند، اما دین امضایی، دینی است که از مقام تفصیل، صادر می‌شود و از نزد خلق، ظاهر می‌گردد؛ زیرا کسانی که به نور الهی هدایت یافته‌اند و در عالم خلق و امر تفکر می‌کنند، این دین را وضع کرده و نفس خود را به آن مکلف می‌گردانند، این گروه که مقام بندگی خود را شناخته و به ربوبیت حق نسبت به خود واقف‌اند، افزون بر آن که دستورهای دین تأسیسی را رعایت می‌کنند، به شکرانه نعمت‌های الهی، نفوس خود را به عبادت‌هایی دیگر و رهبانیت وامی‌دارند و این امور را بر خود تکلیف می‌کنند. این «دین ابداعی» را خواص اهل سلوک برای وصول به خدا برمی‌گزینند و معتقدند رعایت آن بر عموم مردم لازم نیست، از این‌رو شارع مقدس نیز آن را برای عموم بیان نکرده است، بلکه تنها آن را امضاء و تأیید می‌کند و این بدان جهت است که با هدف و مقصد دین - یعنی کمال یافتن علمی و عملی انسان - سازگار است. نکته مهم در دین ابداعی، اثبات امضاء و تأیید آن است. به دیده ابن عربی یکی از مهم‌ترین دلایل و شواهد پشتیبان دین امضایی، آیه ۲۷ سوره حدید است که در آن درباره ابداع رهبانیت در مسیحیت، سخن به میان آمده است. ابن عربی به سه فراز از این آیه استناد کرده و این‌گونه سه دلیل نقلی مستقل در تأیید دین ابداعی یا امضایی فراهم آورده است. این پژوهش، بر پایه روش کتابخانه‌ای در گردآوری اطلاعات به همراه تحلیل عقلی، استدلال‌های سه‌گانه ابن عربی را به تفصیل بررسی و اعتبار و اتقان هر یک را ارزیابی کرده است. شناخت چیستی و اعتبار دین امضایی و گستره آن می‌تواند پیامدهای مهمی در فلسفه دین معاصر در پی داشته باشد.

واژگان اصلی: دین امضایی، دین ابداعی، رهبانیت، ابن عربی.

واکاوی حالت‌های مختلف سازگاری تحقق معجزه با بستر فیزیکی

مهدی غفرانی^۱

این پژوهش به کنکاش در نسبت پیچیده میان مفهوم بستر فیزیکی و پدیده معجزه می‌پردازد، با این پرسش بنیادین که آیا می‌توان این رخدادها را در تعامل با چارچوب‌های تبیینی علوم طبیعی فهمید، بدون آنکه به انسجام درونی قوانین علمی و قابلیت پیش‌بینی رویدادهای طبیعی خدشه‌ای وارد شود؟ یا آنکه اساساً، پذیرش امکان وقوع معجزه، بنیان‌های اعتبار روش علمی و اصل یک‌نواختی طبیعت و بستر فیزیکی را متزلزل می‌سازد؟ و به دنبال ارائه درکی نو از امکان تعامل این دو حوزه است. ابتدا «معجزه» و «بستر فیزیکی» به صورت تحلیلی تعریف و چهار مبنای بستر شامل فیزیکالیسم هستی‌شناختی، نفی دخالت عوامل غیرطبیعی در نظام فیزیکی، استقراء تجربی و تصمیم روش‌شناختی، تبیین می‌شوند. سپس معجزات به پنج نوع تفکیک می‌گردند: پدیده‌های طبیعی با علل طبیعی و مطابق با قوانین شناخته‌شده (نوع ۱)، پدیده‌های طبیعی با علل طبیعی اما ظاهراً ناموافق با قوانین شناخته‌شده (نوع ۲)، پدیده‌های طبیعی با علل غیرطبیعی اما از منظر آشکار سازگار با گرایش‌های قوانین طبیعی (نوع ۳)، پدیده‌های طبیعی با علل غیرطبیعی و آشکاراً ناموافق با قوانین طبیعی (نوع ۴)، پدیده‌های غیرطبیعی که ماهیت فیزیکی ندارند (نوع ۵). تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد: انواع ۱ و ۲ به‌طور قاطع با هر چهار مبنای بستر سازگارند، زیرا علل آن‌ها طبیعی‌اند و قابلیت تبیین‌شدن (فعالاً یا بالقوه) حفظ می‌گردد. انواع ۳ و ۴ با مبنای اول (فیزیکالیسم سخت) و مبنای دوم (انکار هرگونه دخالت ماورائی) ناسازگارند، چون این دو مبنا یا موجودات غیرفیزیکی را نفی می‌کنند یا دخالت آن‌ها را ممنوع می‌دانند؛ لیکن همان انواع می‌توانند تحت مبنای سوم، در صورتی که شواهد تجربی یا تبیین‌های جدید اجازه موارد استثنا را بدهند، و تحت مبنای چهارم، به عنوان یک تخصیص روش‌شناختی، که برای بقای کاربردی علم استثنائات نادر را می‌پذیرد، با بستر فیزیکی جمع شوند. نوع ۵ خارج از حوزه بستر فیزیکی قرار دارد مگر آنکه اثبات شود دارای ابعاد فیزیکی است (در این صورت به یکی از انواع قبلی منتقل می‌شود). نتیجتاً مقاله بیان می‌کند که با تمایز روشن میان مبانی بستر و تفصیل انواع معجزه، سازگاری معرفتی مبتنی بر تخصیص و استثنای محدود ممکن است. استدلال می‌شود که پذیرش این نوع تعامل، نه تنها به فروپاشی دستگاه معرفتی علوم تجربی و انکار اعتبار روش علمی منجر نمی‌شود، بلکه با تأکید بر حفظ اصل علیت در تمامی مراتب وجود، افق‌های جدیدی را برای درک پتانسیل‌های هستی می‌گشاید. این پژوهش با بررسی انتقادی دیدگاه‌های مختلف در خصوص نسبت میان معجزه و بستر فیزیکی، از امکان تأثیرگذاری موجودات ماورائی در عین پایبندی به نظم و قانون‌مندی کلی نظام آفرینش دفاع نموده و در نهایت، در پی صورت‌بندی یک رویکرد تلفیقی و جامع برای فهم پدیده‌هایی است که در وهله نخست، از دایره تبیینات علمی متعارف خارج به نظر می‌رسند.

واژگان اصلی: معجزه، بستر فیزیکی، قوانین طبیعت، فیزیکالیسم.

اخلاق پیامبرانه: جایگاه، چالش‌ها و راهبردهای بازتولید در جهان معاصر

محمود غلامی^۱

اخلاق، همواره در مرکز رسالت پیامبران الهی قرار داشته و به‌عنوان جوهرهٔ ادیان توحیدی، نقشی بنیادین در هدایت انسان به‌سوی کمال فردی و سامان‌دهی زیست اجتماعی ایفا کرده است. این مقاله در تلاش است با رویکردی تحلیلی-انتقادی به بررسی جایگاه اخلاق در رسالت پیامبران الهی پرداخته و ضمن بازنمایی موقعیت اخلاق در تعالیم دینی، آن را در بستر تحولات جهان معاصر بازخوانی کند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که: اخلاق چه جایگاه و نقشی در رسالت پیامبران الهی داشته و این جایگاه در مواجهه با مدرنیته، جهانی‌شدن، لیبرالیسم و فردگرایی معاصر با چه چالش‌هایی روبه‌رو شده است و چگونه می‌توان آن را بازتولید کرد؟ مقاله بر این فرض مبتنی است که: اخلاق پیامبرانه، به‌مثابه منظومه‌ای از ارزش‌های متعالی، در جهان معاصر دچار تضعیف مرجعیت، گسست معنایی، و انزوای هنجاری شده و بازتولید آن مستلزم بازخوانی انتقادی منابع دینی، بازآفرینی گفتمان اخلاقی متناسب با اقتضائات زمان، و پیوند دوباره اخلاق با عدالت و معنویت است. یافته‌ها نشان می‌دهد که فرایندهایی چون فردگرایی افراطی، نسبی‌گرایی اخلاقی، و تضعیف سرمایه اجتماعی در جهان امروز، بستر تحقق اخلاق دینی را با آسیب مواجه کرده است. نوآوری این پژوهش در آن است که با تلفیق رویکرد دینی و تحلیل اجتماعی، الگویی مفهومی برای بازتولید اخلاق پیامبرانه در جهان متکثر معاصر ارائه می‌دهد؛ الگویی که می‌تواند به احیای هویت اخلاقی، تقویت انسجام اجتماعی، و بازسازی سرمایه اخلاقی در ساحت فردی و جمعی کمک کند. نگارنده در این مقاله، بر ضرورت احیای اخلاق پیامبرانه به‌عنوان راهبردی برای مواجهه با بحران‌های اخلاقی، معنوی و اجتماعی جهان معاصر تأکید می‌کند.

واژگان اصلی: اخلاق، پیامبران الهی، ادیان توحیدی، مدرنیته، جهانی‌شدن، لیبرالیسم، فردگرایی، بازتولید اخلاق.

پیامبران در ترازوی ارزش‌دآوری: بررسی فلسفی تأثیر ارزشی پیامبران بر جهان رؤیا فارسی^۱

ارزش‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه است که از سویی به سرشت و ماهیت ارزش می‌پردازد و از سوی دیگر ارزش را بر پدیده‌ها و مفاهیم گوناگون این جهان اطلاق می‌کند تا معلوم شود هر پدیده‌ای در مجموع چه ارزشی دارد. در این میان، این جستار بر آن است تا این مسئله را مورد پژوهش قرار دهد که آیا وجود پیامبران منجر به افزایش ارزش جهان شده یا ارزش آن را کاهش داده است؟ از اینرو محور اصلی این پژوهش، ارتباط میان نبوت و ارزش‌های معرفتی، اخلاقی، اجتماعی و وجودی است که کمتر در پژوهش‌ها مورد توجه بوده است. مقاله حاضر در دو بخش به ارزش‌دآوری نبوت می‌پردازد. در بخش اول این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد که آیا وجود پیامبران فارغ از بحث خداباوری ارزش جهان را افزوده است یا خیر و پس از ذکر تأثیراتی که پیامبران بر حوزه اخلاق، عرصه اجتماعی، روند تاریخی و هدایت معنوی بشر داشته‌اند دآوری‌های ارزشی مثبت و منفی در مورد پیامبری ذکر می‌شود. در این بخش تمرکز بر تأثیر عملی پیامبران در اخلاق، جامعه، تاریخ و هدایت بشر است و پیامبر به مثابه یک عامل درون-جهانی ارزیابی می‌شود نه در ارتباط با خدا. به نظر می‌رسد اثرات مثبتی همچون منبع معرفتی یا احکام اخلاقی بودن بیش‌تر عمومی بوده درحالی که اثرات منفی همچون ایجاد احساس ناکافی بودن در انسان یا عدم توانایی ارتباط مستقیم با خدا، در سطح فردی مطرح هستند. در بخش دوم مقاله ارتباط نبوت با بحث ارزش‌شناسی خداباوری بررسی می‌شود که پرسش اساسی آن این است که با فرض وجود خدا، آیا جهان ارزشمندتر خواهد بود یا خیر؟ اینجا نبوت به عنوان یک عامل در استدلال‌های مدافعان خداباوری^۲ یا ضدخداباوران^۳ بررسی می‌شود. مواردی همچون هدایت الهی، نظام‌های اخلاقی و معنابخشی به زندگی می‌توانند توسط مدافعین خداباوری در استدلال‌ها مورد استفاده قرار گیرند. درحالی‌که ضد خداباوران می‌توانند از مواردی همچون محدود کردن آزادی فردی، افزایش جزم‌گرایی دینی، و کاهش تجربه مستقیم خدا بهره گیرند. با توجه امکان بهره‌گیری از موارد مرتبط با نبوت در استدلال‌های هر دودسته نمی‌توان رأی به اثر کاهنده یا افزاینده ارزشی پیامبری در چارچوب بحث ارزش‌شناسی خداباوری داد.

واژگان اصلی: پیامبری، ارزش‌شناسی، ارزش‌شناسی خداباوری، مدافع خداباوری، ضدخداباوری.

^۱ کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت و منطق، دانشگاه تربیت مدرس (r.farsi64@gmail.com)

pro-theist^۲

anti-theist^۳

چالش‌های وحی در الهیات زنانه‌نگر اسلامی با تأکید بر اندیشه‌های آمنه ودود

شبنم فرجی^۱

اندیشمندان زنانه‌نگر بسیاری از تعاریف، گزاره‌ها و باورهای الهیات سنتی را مورد بازاندیشی قرار داده‌اند و نظام‌های الهیاتی نوینی را به وجود آورده‌اند. یکی از موضوعات چالشی در الهیات زنانه‌نگر اسلامی بحث وحی است که غالباً از دو جهت مطرح می‌شود: نخست اینکه آیا زنان هم می‌توانند با دریافت وحی، نبوت و یک ارتباط الهی خاص را تجربه کنند؟ دوم اینکه چرا زبان وحی مردانه است و برای اشاره به خداوند از ضمائر مذکر استفاده می‌شود؟ آیا باید این زبان را به جهت تقدسش حفظ کرد یا می‌توان آن را تعدیل کرد؟ در این پژوهش آراء آمنه ودود به عنوان نمونه‌ای از الهی‌دانان زنانه‌نگر اسلامی محور بررسی قرار می‌گیرد. از نظر ودود، نبوت امری تشکیکی است و حضرت مریم (س) (و به باور برخی مادر موسی نیز) درجاتی از نبوت و دریافت وحی را داشته است. ودود وحی را دارای محدودیت‌های زبانی، زمانی و مکانی می‌داند. به باور او محدودیت‌های عربستان قرن هفتم و شرایط فرهنگی حاکم بر آن و نیز محدودیت‌های ناشی از زبان عربی موجب شده که وحی در قالب خاصی بیان شود، اما این نه نشان‌دهنده سیاست‌های جنسیتی است و نه درجا زدن در آن محدودیت‌ها را ایجاب می‌کند. پیشنهاد ودود این است که اولاً با به‌کارگیری همزمان ضمائر مذکر، مؤنث و بی‌جان برای اشاره به خدا زبان عربی را تعدیل کنیم، ثانیاً با استفاده از نظریه دوحرکتی فضل‌الرحمان و نظریه درنگ وجدانی خالدابوالفضل وحی را از بند شرایط فرهنگی عربستان قرن هفتم و اרהانیم و متناسب با مقتضیات امروزی تفسیر کنیم. بنابراین اگر وحی و نبوت امری مردانه تلقی می‌شود، ناشی از محدودیت‌های فوق است نه اینکه امری ذاتی باشد. در بررسی دیدگاه ودود می‌توان گفت بسیاری از متفکران غیرزنانه‌نگر مانند حسن‌زاده آملی نیز وحی و نبوت را تشکیکی می‌دانند و برای حضرت مریم (س) نیز مراتبی از دریافت وحی قائل هستند؛ اما در مورد محدودیت‌های سه‌گانه وحی و استفاده هم‌زمان از ضمائر دوگانه، نقدهای متعددی به ودود وارد است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نزدیک شدن به تغییر ظاهر و معنای قرآن، تفسیر به رأی، محدود دانستن آیات قرآن، بی‌توجهی به سنت روایی، تأکید بیش از حد بر زنانگی، ابهام، تحمیل عقاید زنانه‌نگر و ...

واژگان اصلی: وحی، الهیات زنانه‌نگر اسلامی، آمنه ودود.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، مدرسه عالی شهید مطهری تهران (sh.faraji.1373@ut.ac.ir)

مانعیت انوئت برای نبوت تشریعی

محمدکاظم فرقانی^۱

عارفان مسلمان، نبوت را به دو قسم تشریعی و انبائی تقسیم کرده‌اند و نبوت انبائی را نبوت عامه، نبوت تعریفی و نبوت مقامی هم نامیده‌اند. نبوت تشریعی در اصطلاح ایشان اعم از نبوت تشریعی و تبلیغی در اصطلاح متکلمان است. نبوت انبائی عبارت از ارتباط با جهان غیب و دریافت پیام الهی است، اما صاحب نبوت تشریعی، علاوه بر دریافت پیام الهی، وظیفه ابلاغ آن به دیگران و تبشیر و انداز آنان را هم برعهده دارد. این تفاوت همان است که در یک اصطلاح میان نبوت و رسالت نهاده شده است بدین معنا که نبوت تشریعی همان رسالت الهی است. در نگاه عارفان، نبوت انبائی میان زنان و مردان مشترک است و افرادی از هر دو صنف به آن رسیده‌اند و این نبوت تا ابد استمرار دارد اما نبوت تشریعی ویژه مردان است و با نبوت پیامبر اسلام خاتمه یافته است. این انحصار از سوی فیلسوفان مسلمان که براساس نیاز جامعه بشری به قانون، ضرورت بعثت انبیاء را اثبات کرده‌اند مورد اشاره قرار نگرفته است. متکلمان مسلمان هم نه در تعریف نبی و نه در بیان شرایط وی، به ذکورت اشاره نکرده‌اند بلکه برعکس در تعریف نبی بر انسان بودن او تأکید کرده‌اند. در مقاله حاضر به ادله‌ای اشاره شده است که مثبتان انحصار نبوت تشریعی در مردان ارائه کرده‌اند: تنها دلیل قرآنی ایشان، آیات سه‌گانه‌ای است که در آنها تأکید شده است که خداوند پیش از پیامبر اسلام جز «رجال»، کسی را نفرستاده است. (یوسف/۱۰۹، النحل/۴۳، الانبیاء/۷) در نقد این استدلال می‌توان گفت که لفظ «رجال» در این آیات نه به معنای مردان در مقابل زنان، بلکه به معنای انسان‌ها در مقابل فرشتگان است؛ چرا که مشرکان از این که فرستاده خداوند انسانی باشد که مانند خودشان غذا بخورد و در بازارها راه برود اظهار شگفتی می‌کردند و انتظار داشتند که خداوند فرشته‌ای را برای هدایتشان بفرستد (الفرقان/۷) در مقابل، خداوند تأکید می‌کند که فرستادگان پیش از پیامبر اسلام هم چنین بودند (الفرقان/۲۰) و اگر فرشته‌ای را هم برای هدایت انسان‌ها می‌فرستاد او را رجل (یعنی در صورت انسان) قرار می‌داد (الانعام/۹) به علاوه لفظ «رجال» در قرآن کریم گاهی به معنای پیادگان (در مقابل رکیبان) (البقره/۲۳۹) و گاهی به معنای مردان (در مقابل زنان) و گاهی به معنای انسان‌ها (اعم از زن و مرد) آمده است که برای تمییز موارد کاربرد معنای دوم از موارد کاربرد معنای سوم باید به قرائن حالیه (الاحزاب/۴۰) و مقالیه (النساء/۹۸) توجه کرد و در صورت فقدان این قرائن «رجال» را به معنای آدمیان اعم از زنان و مردان و کاربرد این لفظ را از باب تغلیب دانست. (النور/۳۷) مثبتان انحصار نبوت تشریعی در مردان علاوه بر دلیل قرآنی به یک دلیل تاریخی و چند

۱ دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید امام صادق (علیه السلام) (forghan@isu.ac.ir)

دلیل عقلی هم تمسک کرده‌اند. دلیل تاریخی ایشان این است که همهٔ پیامبرانی که در قرآن از آنها نام برده شده است مرد بوده‌اند و هیچ زنی به‌عنوان پیامبر معرفی نشده است. این دلیل تاریخی از چند جهت مخدوش است: (۱) داستان همهٔ پیامبران در قرآن نیامده است. (غافر/ ۷۸، النساء / ۱۶۴)؛ (۲) در کتاب مقدس از زنانی نام برده شده است که پیامبر بوده‌اند؛ (۳) بر اساس وحدت سیاق می‌توان اصطفاء در آیه ۳۳ آل عمران را که شامل مریم بنت عمران هم می‌شود به معنای نبوت دانست؛ (۴) از عدم وقوع نبوت برای زنان، منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که انوئت بماهی هم مانع نبوت است. تا آنجا که نگارنده یافته است قائلان به مانعیت انوئت برای نبوت تشریعی پنج دلیل عقلی ارائه کرده‌اند: (۱) جاذبیت جنسی زن و در نتیجه، دادن بهانه به دست مخالفان برای اتهام زدن به گروندگان به پیامبر؛ (۲) ضعف بدنی و لطافت روانی زن و در نتیجه، عدم تاب‌آوری او در برابر فشارهای مشرکان؛ (۳) لزوم پرهیز زن از ارتباط با نامحرمان و جدل با مردان متجاوز و زورگو؛ (۴) ناسازگاری انجام وظایف پیامبر با جایگاه اجتماعی زنان؛ (۵) عدم تبعیت مردان و بسیاری از زنان از یک زن و در نتیجه نقض غرض از بعثت انبیاء. به نظر نگارنده هیچ یک از این ادله نمی‌تواند مانعیت انوئت بماهی هم را برای نبوت تشریعی اثبات کند زیرا در نقد دلیل نخست می‌توان گفت: ۱- جاذبیت جنسی ویژهٔ زنان نیست (یوسف / ۳۱) ۲- جاذبیت جنسی مانع برانگیخته شدن به نبوت نیست. (یوسف / ۶) ۳- همهٔ زنان جاذبیت جنسی ندارند. (النور / ۶۰) دلیل دوم را می‌توان با ارائهٔ شواهدی از تاب‌آوری حیرت‌انگیز بانوان در برابر مشکلات و فشارها نقض کرد. دلایل سوم و چهارم بر ساختهٔ ذهن متأثر از یک فرهنگ خاص و پسینی است که منطقاً نمی‌تواند برای یک بحث پیشینی به کار آید. دلیل پنجم هم با ذکر شواهدی از امارت و فرماندهی موفق بانوان و تبعیت مردان از ایشان در تاریخ (النمل/ ۳۳) و در دوران معاصر نقض می‌شود. نتیجهٔ مقالهٔ حاضر این است که نگارنده هیچ دلیل نقلی خدشه‌ناپذیر یا برهان قاطع عقلی بر مانعیت انوئت برای وصول به مقام نبوت تشریعی نیافت.

واژگان اصلی: نص‌گرایی، وحی، عقل، فهم پیشاوحیانی، فارابی.

تبیین شناختی باورهای دینی: چارچوبی سه‌سطحی در بسط نظریه جاستین برت

میثم فصیحی رامنندی^۱ و منصور نصیری^۲

باور دینی یکی از پایدارترین و فراگیرترین پدیده‌های انسانی است که در فرهنگ‌های مختلف به اشکال گوناگون ظهور می‌یابد با این حال منشأ، تداوم و تنوع آن همچنان موضوع بحث‌های میان‌رشته‌ای است. این پژوهش با بهره‌گیری از رویکردی نوین در علوم شناختی دین، نظریه جاستین برت از پیشگامان این حوزه را درباره تقسیم‌بندی دوگانه باورهای دینی به «شهودی» و «الهیاتی» بسط می‌دهد. در چارچوب پیشنهادی این مقاله باورهای دینی به سه سطح متمایز تقسیم می‌شوند: باورهای شهودی (شامل باور به موجود فراطبیعی، غایت‌انگاری و دوگانگی نفس و بدن)، باورهای شهودی-الهیاتی (مانند باور به خدای شخص‌وار، عالم مطلق، قادر مطلق، خلقت‌باوری و جهان پس از مرگ) و باورهای الهیاتی نهادی شده (نظیر باور به وحی، نبوت، تثلیث، توحید، معاد یا تناسخ). در این پژوهش ضمن معرفی باورهای شهودی-الهیاتی نظریه دو سطحی جاستین برت تکمیل و پیشنهادی برای پر کردن این جای خالی ارائه شده است. مقاله حاضر با ارائه این چارچوب سه‌لایه‌ای، به‌طور سیستماتیک به بسط و تکمیل نظریه برت می‌پردازد. دسته دوم (باورهای شهودی-الهیاتی) به‌عنوان حلقه اتصال میان شهودهای جهان‌شمول و آموزه‌های خاص الهیاتی ادیان عمل می‌کنند و نشان می‌دهند که چگونه این باورها هم‌زمان هم بر پیش‌فرض‌های شناختی تکیه دارند و هم از زمینه فرهنگی تأثیر می‌پذیرند. این مدل با ادغام یافته‌های تجربی روانشناسی تکاملی، علوم اعصاب، انسان‌شناسی فرهنگی و زبان‌شناسی شناختی، نه تنها فرایند تحول و نهادینه‌شدن باورهای دینی را از سطوح پایه تا پیچیده تبیین می‌کند، بلکه پلی میان شکاف نظری در مدل برت ایجاد می‌نماید. در نتیجه، چارچوب پیشنهادی به‌عنوان تبیینی برای تحلیل یکپارچه از سلسله‌مراتب باورهای دینی در همه ادیان فراهم می‌سازد.

واژگان اصلی: علوم شناختی دین، نظریه سه‌سطحی باور، باور شهودی، باور شهودی-الهیاتی، باور الهیاتی.

۱ دکتری فلسفه دین، دانشکدان فارابی دانشگاه تهران (fasihiramandi@ut.ac.ir)

۲ دانشیار گروه فلسفه دین، دانشکدان فارابی دانشگاه تهران (nasirimansour@ut.ac.ir)

تاریخ‌مندی آیات وحی؛ رویکردها، چالش‌ها و افق‌های پیش‌رو

قدرت الله قربانی^۱

درباب تاریخ‌مندی آیات وحی عمده‌تاً دو دیدگاه غالب وجود دارد. دیدگاه اول بر خصلت فراتاریخی همه آیات وحی تأکید دارد و هیچ‌گونه محدودیت یا مرز زمانی و مکانی را برای آنها نمی‌پذیرد. دیدگاه دوم بر تاریخ‌مندی آیات وحی و حتی بر خود دین هم تأکید دارد. پیش‌فرض دیدگاه اول، منشأ الهی آیات قرآن، جاودانگی و جامعیت دین اسلام و علم الهی بر مصالح مخلوقات است که لازمه آن خصلت فراتاریخی آیات وحی است. دیدگاه دوم در اشکال مختلف خود بر تاریخ‌مندی پدیده دین، یا متون دینی یا خوانش دینداران، و در شکل حداقلی آن بر برخی آیات فقهی و علمی اشاره دارد. پیش‌فرض دیدگاه دوم ضرورت تکون پیام وحی در طرف شرایط زمانی، مکانی و فرهنگی مردم عصر نزول است. برخی مشکلات هر دو دیدگاه منجر به تلاش برای ارائه رویکردی تلفیقی با استفاده از مزایای آن دوست. در این رویکرد ابتدا تأکید می‌شود که بایستی پیام وحی در درجه اول مطابق ظرفیت فهم مخاطبان اولیه نازل گردد، اگرچه مانعی برای وجود سطوح عمیق‌تر آن نیست. دوم اینکه بایستی آیات وحی مبتنی بر محتوای آن‌ها به انواعی چون آیات اعتقادی، اخلاقی، روایی، احکام و مناسک، علمی، اجتماعی-سیاسی، و نظایر آن تفکیک گردد تا محتوای زبان وحی در هریک جداگانه بررسی گردد. سوم اینکه بایستی قصد بالذات الهی از ارسال پیام وحی را از قصد بالعرض او تفکیک کرد. این تفکیک کمک می‌کند آیات قرآن را به آیات بالذات و بالعرض تقسیم نمود، درحالی‌که تنها نوع اول مقصود بالذات الهی است که بایستی فراتاریخی باشند، اما تاریخ‌مندی نوع دوم آسیبی برای اصالت پیام وحی نیست. چهارم اینکه بایستی از مجموع آیات وحی، آنچه را که حاوی پیام دین است از آنچه که ذاتاً امر دینی نیست تفکیک نمود، این تفکیک موجب توجه به خصلت فراتاریخی و ذاتی آیات «دینی» و تفاوت آن‌ها از خصلت تاریخ‌مند و غیرذاتی آیات «غیردینی» می‌گردد، اگرچه نوع دوم نیز برای تقویت ایمان دینی مؤمنان مفید و مؤثر هستند. نهایتاً اینکه بایستی شئون دینی پیامبر از شئون غیردینی و دنیوی او تفکیک گردد که این امر در فهم نحوه عمل او به آیات وحی و سخنانش اهمیت به‌سزایی دارد.

واژگان اصلی: آیات وحی، تاریخ‌مندی، فراتاریخی بودن، تنوع آیات وحی، آیات ذاتی، آیات غیرذاتی.

الهی بودن الفاظ قرآن کریم بر اساس هستی‌شناسی ملاصدرا مریم کاشفی^۱ و عطیه زندیه^۲

به اعتقاد ملاصدرا عالم، قرآن و وجود نبوی (ص) سه وجهه از هستی‌اند که در مقام لاهوت به وجودی واحد موجودند و در عالم ملکوت اسفل از یکدیگر متفرق شده و سپس در عالم ماده نیز ظهور می‌یابند. ملاصدرا به دو دلیل معتقد است الفاظ قرآن الهی بوده و لذا نه اخباری از معانی وحی هستند و نه الفاظی که توسط بشر استعمال شده باشند: (۱) بررسی حقیقت کلام: یکی از صفات خداوند المتکلم است هدف از تکلم اظهار مافی‌الضمیر است. این اظهار در مرتبه‌ای با صدور و تجلی وجود منبسط تحقق می‌یابد که مطابق با همان مقام جمع قرآنی و جایگاه تکلم بی‌واسطه الهی با حقیقت محمدیه است. کلام طی نزول در مراتب پایین‌تر باقتضای عالم مثال و ماده شکل لفظی به خود می‌گیرد. درواقع حقیقت کلام الهی امری واحد است که ظهوراتی متناسب با هر مقام از عالم دارد؛ درمرتبه‌ای با کلمات وجودی و در مرتبه‌ای با کلمات شنیداری و کتبی متجلی می‌شود. (۲) بیان کیفیت وحی: وحی در مقام واحدیت بی‌واسطه بوده و مختص نبی اکرم (ص) است در مراتب بعد، وحی، ملک موحی و وجود نبوی بعد از عروج به مقامات بالا، درمراتب عالم نازل می‌شوند. نبی در مرتبه عقل، کلام را از جبرئیل و سپس دیگر ملائکه موجود در این عالم دریافت می‌کند. سپس در عالم مثال آنچه را در عوالم بالاتر دیده بود در قالب کلام مسموع یا لوحی در دست ملک می‌بیند و سپس در مقام مادی‌اش صورت محسوس ملک را دیده و کلام را در قالب الفاظ از او دریافت می‌نماید. الهی بودن لفظ این امکان را به آن می‌دهد که قرآنی را که در مرتبه‌ای کلام مستقیم الهی و جامع علوم ربانی بوده، در خود بگنجاند. لذا ملاصدرا الفاظ قرآن را جزئی از مراتب این حقیقت وجودی و نازل‌شده از طرف خداوند می‌داند و به همین دلیل روش تفسیری او دستیابی به روح معنای آیات با پایبندی به الفاظ است. براین اساس می‌توان گفت سوال اصلی این مقاله این است که آیا با نگاه هستی‌شناسانه در حکمت صدرایی می‌توان الهی بودن الفاظ قرآن کریم را اثبات کرد؟ وجه نوآوری مقاله پاسخ‌گویی هستی‌شناسانه به تفکراتی است که الفاظ قرآن را بشری می‌دانند. واژگان اصلی: قرآن، نبی، وجود منبسط، کلام، وحی، لفظ.

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (rahmani12345@gmail.com)

^۲ استادیار گروه فلسفه اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (zandieh2007@yahoo.com)

معرفت‌شناسی گواهی نبوی در پرتو «ذکر» و «فطرت»: تبیین نقش «مذکر» و ماهیت

انتقال‌دهنده پیام و حیانی

احمد کریمی^۱

جایگاه معرفت‌شناختی گواهی پیامبران و سازوکار حصول باور صادق از طریق آن، همواره از مسائل بنیادین در فلسفه دین و الهیات قرآنی بوده است. پرسش محوری آن است که آیا گواهی نبوی اساساً ماهیتی «تولیدی» دارد، به گونه‌ای که معرفتی کاملاً نوین و بی‌سابقه را ایجاد می‌کند، یا سرشتی «انتقالی»^۲ و به‌طور خاص «تذکیری»^۳ ایفا می‌کند؟ این مقاله، با اتکا به اصطلاحات دقیق معرفت‌شناسی گواهی و با الهام از الهیات قرآنی، از این موضع دفاع می‌کند که کارویژه اصلی گواهی نبوی، نه تولید معرفت از نو بلکه «انتقالِ تذکیری» است. این انتقال، ریشه در «فطرت» الهی انسان دارد و با نقش قرآنی پیامبران به‌عنوان «مذکر» (یادآوری‌کننده) پیوندی ناگسستنی برقرار می‌سازد. مفهوم قرآنی «ذکر» و مشتقات آن، به‌ویژه توصیف پیامبران به‌عنوان «مذکر»، شاهی بر این مدعاست. «فطرت» انسانی، به‌مثابه سرشت نخستین و آمیخته با معرفتی اجمالی از حقایق بنیادین (میثاق‌الست)، زمینه‌ای برای پذیرش وحی فراهم می‌آورد. وظیفه «مذکر»، فعال‌سازی و یادآوری همین معارف فطری و عهدهای فراموش‌شده است. بنابراین، وحی نبوی همچون «ذکر» یا یادآوری عمل می‌کند که حجاب‌های غفلت را از روی این معرفت پیشین کنار می‌زند و آن را به سطح آگاهی تفصیلی ارتقا می‌بخشد. گواهی پیامبر، در این معنا، نه القای امری کاملاً بیگانه، بلکه بازنمایی و تصدیق حقیقتی است که به‌نحو بالقوه در عمق جان انسان حضور دارد و پیامبر صرفاً غبارروبی کرده و آن را «به یاد» می‌آورد. این چارچوب «تذکیری-انتقالی» برای گواهی نبوی، پیامدهای معرفت‌شناختی مهمی در بر دارد. نخست، توجیه معرفتی باورهای دینی حاصل از وحی، تنها متکی بر حجیت خارجی پیامبر نیست، بلکه با «هم‌خوانی شناختی»^۴ داده‌های فطری و باز یافته از طریق تذکیر نیز تقویت می‌شود. این امر، فراگیری و پذیرش جهانی پیام انبیا را بهتر تبیین می‌کند، زیرا «ذکر» به امری همگانی و درونی استناد می‌جوید. این دیدگاه، ارتباطی وثیق میان وحی، عقل فطری و تجربه درونی برقرار می‌سازد و از ثبوت‌های حاد میان ایمان و استدلال فاصله می‌گیرد، تصویری منسجم از وحی ارائه می‌دهد که در آن، پیامبران راهبرانی به‌سوی بازشناسی حقایق ازلی هستند و گواهی آنان، فرآیندی برای احیای معرفت فطری و هدایت انسان به‌سوی کمال مقدر خویش است.

واژگان اصلی: معرفت‌شناسی گواهی، فطرت، ذکر.

۱ دانشیار گروه کلام اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث (ahmad.karimi@gmail.com)

2 transmissive

3 recollective/reminding

4 external authority

5 cognitive resonance

مقاصد خمسۀ شریعت به مثابۀ اخلاق و حیانی مشترک در میان ادیان و ملل

سعید کریمی^۱

مقاله حاضر به تحلیل نظریۀ «مقاصد خمسۀ شریعت» در اندیشۀ اسلامی، به‌ویژه در سنت شاطبی، می‌پردازد و آن را به‌عنوان مبنایی برای اخلاق و حیانی مشترک میان ادیان و ملل معرفی می‌کند. شریعت اسلامی با هدف حفظ مصالح‌بندگان در دنیا و آخرت وضع شده است که این امر از طریق استقراء در نصوص شرعی قابل اثبات است. تکالیف شرعی مستقیماً به حفظ مقاصد شریعت بازمی‌گردد که در سه دستۀ کلی ضروری، حاجتی و تحسینی جای می‌گیرند. مقاصد خمسۀ شریعت (حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال) که ذیل مقاصد ضروری قرار دارند، نه‌تنها اهداف نهایی احکام فقهی اسلامی محسوب می‌شوند، بلکه بازتابی از مصالح بنیادی انسانی هستند که قابلیت شمول در دیگر ادیان ابراهیمی و حتی تمامی ملل را دارند. مقاله حاضر نشان می‌دهد که مقاصد پنج‌گانه در میان تمام جوامع رعایت می‌شوند و این نکته به‌صراحت در آثار شاطبی (در الموافقات) و غزالی (در المستصفی) نیز بیان شده است. استقراء در شریعت اسلام و دیگر ادیان ابراهیمی مؤید وجود مقاصد مذکور به‌عنوان امری مشترک است و می‌توان از آن‌ها به‌عنوان مبنایی برای اخلاق جهانی و مشترک بهره برد. اصول کلی شریعت ابتدا در مکه از طریق وحی نازل شدند و شامل ایمان به خدا، پیامبران و روز قیامت بودند. این اصول که در میان تمامی ادیان ابراهیمی (به‌ویژه در منابع و حیانی یهودیت و مسیحیت) نیز به‌طور بنیادین حضور دارند، ثابت بوده و کمتر دچار نسخ شده‌اند. احکام جدید در مدینه، برای تسهیل شرایط تازه مسلمانان و انطباق با اوضاع جدید جامعه، نازل و تکمیل شدند. در نهایت، مقاله حاضر «اخلاق و حیانی مشترک» را مدخلی نوین برای گفت‌وگوی میان‌دینی و طراحی اخلاق جهانی مبتنی بر وحی معرفی می‌کند. نظریه مذکور، برخلاف نظریه‌های اخلاق طبیعی یا عقل‌گرایانه، از هدایت وحی نشئت می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان زبانی مشترک برای گفت‌وگوهای بین‌دینی مورد استفاده قرار گیرد.

واژگان اصلی: مقاصد شریعت، شاطبی، اخلاق و حیانی، گفت‌وگوی ادیان، ادیان ابراهیمی.

۱ دانشجوی دکتری فلسفۀ اخلاق، دانشگاه ادیان و مذاهب (karimiyahosein@gmail.com)

چالش عقل‌گرایی اسپینوزا در خصوص تفسیر کتاب مقدس و تبیین معجزه علیرضا کریمی نیسانی^۱

باروخ اسپینوزا، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در رساله الهیاتی-سیاسی خود به تحلیل انتقادی کتاب مقدس و رابطه آن با عقل می‌پردازد. از نظر او، کتاب مقدس باید مانند طبیعت و با روش عقلانی و طبیعی تفسیر شود، زیرا خدا و طبیعت یکی هستند («خدا/طبیعت») و قوانین طبیعت همان قوانین الهی‌اند. در نتیجه، معجزات نیز نمی‌توانند ناقض این قوانین باشند، بلکه باید به‌عنوان پدیده‌هایی طبیعی فهمیده شوند. او در فصل ششم رساله، چهار اصل را برای تبیین معجزه ارائه می‌دهد که همگی بر ثبات و ضرورت قوانین طبیعت تأکید دارند. بر این اساس، هر روایتی که ناقض این قوانین باشد، یا ساختگی است یا ناشی از سوءبرداشت، و چون مغایر عقل است، باید کنار گذاشته شود. از این دیدگاه، معجزه در چارچوب عقل و طبیعت قابل تبیین است و تفسیر سنتی آن به‌عنوان نقض طبیعت، مردود است. در فصل پانزدهم، اسپینوزا دو رویکرد نادرست درباره نسبت عقل و کتاب مقدس را نقد می‌کند: یکی رویکرد کسانی که عقل را تابع کتاب مقدس می‌دانند (شکاگان، مانند یهودا الفخر) و دیگری کسانی که کتاب مقدس را تابع عقل می‌سازند (جزم‌گرایان، مانند ابن‌میمون). او می‌گوید دین وظیفه‌اش هدایت اخلاقی مردم است، نه تعلیم فلسفه، و نباید عقل و کتاب مقدس را تابع یکدیگر قرار داد. در نگاه اول به‌نظر می‌رسد که اسپینوزا خود به‌نوعی به جزم‌گرایی دچار باشد، اما با دقت در روش‌شناسی او می‌توان دید که عقل نزد اسپینوزا ابزار فهم است، نه تحمیل. او عقل‌گرایی «باز» و روش‌مند را جایگزین عقل‌گرایی جزم‌گرایانه می‌کند و از تحمیل فلسفه بر متن مقدس پرهیز دارد. این مقاله به بررسی این روش و تفسیر اسپینوزا از مفاهیمی چون معجزه، نبوت و نقش دین در زندگی عقلانی و اخلاقی می‌پردازد.

واژگان اصلی: اسپینوزا، عقل‌گرایی مطلق، شکاکیت، رساله الهیاتی سیاسی، تفسیر متن مقدس، معجزه، نبوت.

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (akarimin292@gmail.com)

تبیین نسبت «علم امام» و «وحی نبوی»: تحلیل گفتمانی دو رویکرد در امامیه متقدم سیدمحمدهادی گرامی^۱

مسئله «علم امام» و نسبت آن با «وحی» یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث در تاریخ اندیشه امامیه، به ویژه در دو سده نخست هجری، بوده است. در حالی که خاتمیت نبوت و انقطاع وحی نبوی اصلی مسلم در باور اسلامی بود، تبیین معرفت‌شناختی دانش ویژه و فراطبیعی امامان (ع) بدون توسل مستقیم به مفهوم وحی پیامبرانه، به یک مسئله کانونی تبدیل شد. این امر به با دریافت ویژه از آن رو اهمیت داشت که در بستر فکری آن دوران، آگاهی از امور غیبی غالباً وحی پیوند خورده و هرگونه ادعای علم باطنی می‌توانست به‌عنوان داعیه نبوت و چالشی سیاسی تلقی شود. این مقاله با رویکردی تاریخی-تحلیلی و با تمرکز بر گفتمان حاکم در دوران امامان صادق، کاظم و جواد (علیهم السلام)، به بررسی فرایند تفکیک مفهومی علم امام از وحی نبوی و شکل‌گیری دو جریان فکری متمایز در میان اصحاب امامیه می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از دوره امام صادق (ع) به تدریج دو قرائت اصلی پدیدار گشت: (۱) رویکردی منتسب به هشام بن حکم و مکتب بغداد، که با تأکید بر انقطاع مطلق وحی پس از پیامبر (ص)، منبع اصلی علم امام را دانش موروثی (کتب و تعالیم سینه به سینه) و قدرت استنباط معصومانه می‌دانست و راه‌های وحی گونه دیگر را نمی‌پذیرفت؛ (۲) رویکردی منتسب به هشام بن سالم و مکتب کوفه/قم، که ضمن پذیرش انقطاع وحی نبوی، معتقد به استمرار ارتباط الهی با امام از طرق دیگری چون «تحدیث» (سخن گفتن فرشته)، نقر در اسماع، نکت در قلوب و الهام بود. این جریان، علم امام را ترکیبی از دانش موروثی و این دریافت‌های مستمر الهی (که بعدها گاه ذیل عنوان وحی غیرنبوتی تبیین شد) می‌دانست. امامت امام جواد (ع) در سنین کودکی، نقطه عطفی در تشدید تقابل این دو دیدگاه بود. این تحلیل ضمن ارائه تفسیری گفتمانی از برخی گزارش‌های تاریخی مناقشه‌برانگیز (مانند گزارش معلی بن خنیس)، نشان می‌دهد که درک صحیح تطوّر مفهوم علم امام در گرو فهم دقیق بستر تاریخی و چالش‌های کلامی-سیاسی عصر حضور، به‌ویژه تمایزگذاری میان شئون امامت و نبوت و منابع معرفتی هر یک، است. این بحث مستقیماً با محورهایی چون «هستی‌شناسی وحی»، «نسبت وحی و سایر منابع معرفتی» و «تفاسیر گوناگون از تجارب پیامبرانه» مرتبط است.

واژگان اصلی: علم امام، وحی، تحدیث، معرفت‌شناسی شیعی، امامیه متقدم، هشام بن حکم، هشام بن سالم.

^۱ استادیار پژوهشکده مطالعات قرآنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (m.h.gerami@ihcs.ac.ir)

بازنمایی پیامبران در سینما: تقابل امر قدسی و روایت زمینی

عارفه گودرزوند^۱

بازنمایی پیامبران در سینما همواره با چالش‌های عمیق و بحث‌های گسترده‌ای همراه بوده است. این مقاله به بررسی تقابل میان امر قدسی و روایت زمینی در به تصویر کشیدن پیامبران می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه سینما، به‌عنوان رسانه‌ای قدرتمند، شخصیت‌های مقدس را از جایگاه اسطوره‌ای و قدسی‌شان به ساحت انسانی و ملموس نزدیک کرده است. سینما با بهره‌گیری از زبان تصویر، فرصتی برای ایجاد پل ارتباطی میان گذشته مذهبی و مخاطب معاصر فراهم می‌سازد. با این حال، این بازنمایی با چالشی اساسی مواجه است: چگونه می‌توان پیامبران را در چارچوب سینمایی به تصویر کشید، بی‌آنکه قدسیت آن‌ها مورد خدشه قرار گیرد؟ یکی از چالش‌های اصلی، کاسته شدن از شأن معنوی پیامبران است؛ چراکه نمایش آن‌ها در قالب انسان‌هایی معمولی با ویژگی‌های جسمانی و عاطفی، می‌تواند به تقدس‌زدایی منجر شود. افزون بر این، سینما قدرتی ویژه در شکل‌دهی به حافظه جمعی و ادراک عمومی دارد؛ به‌گونه‌ای که با ارائه تصویری مشخص از یک پیامبر، آن تصویر به‌مرور در ذهن مخاطب به‌عنوان چهره واقعی نهادینه می‌شود. این امر می‌تواند درک معنوی و قدسی مخاطبان از این شخصیت‌ها را به تصویری خاص محدود سازد. از سوی دیگر، برخی آثار سینمایی با انتخاب عामدانه عدم نمایش چهره پیامبران، تلاش کرده‌اند رازآلودگی و قدسیت آن‌ها را حفظ کنند. این رویکرد، فضایی معنوی ایجاد کرده و از طریق نمادها و روایت‌های غیرمستقیم، قدسیت پیامبر را به تصویر می‌کشد و به مخاطب اجازه می‌دهد تا با تخیل خود، تصویر پیامبر را در ذهن بازسازی کند. این مقاله با تحلیل فیلم‌های مطرح جهان در زمینه بازنمایی پیامبران، از جمله مصائب مسیح (۲۰۰۴)، نوح (۲۰۱۴)، خروج: خدایان و پادشاهان (۲۰۱۴)، آخرین وسوسه مسیح (۱۹۸۸)، زندگی برابان (۱۹۷۹) و محمد رسول‌الله (۲۰۱۵)، نشان می‌دهد که سینما چگونه با بهره‌گیری از ابزارهای روایی و بصری، پیامبران را در دوگانه امر قدسی و روایت زمینی به تصویر کشیده است. این پژوهش، چالش‌ها، فرصت‌ها و پیامدهای بازنمایی این شخصیت‌های مقدس را در رسانه‌ای همچون سینما بررسی کرده و نشان می‌دهد که سینما چگونه به بازتعریف جایگاه پیامبران در فرهنگ معاصر پرداخته است.

واژگان اصلی: سینما، پیامبر، امر قدسی، روایت زمینی، تقدس‌زدایی، رازآلودگی.

الهیات امید در دل رنج: تأملی بر روایت‌های ایوب، ارمیا و مسیح در مواجهه با بحران رنج

وجودی انسان معاصر

عارفه گودرزوند^۱ و موسی بیات^۲

رنج، از بنیادی‌ترین تجربه‌های انسانی و یکی از اصلی‌ترین پرسش‌های الهیاتی و اگزیستانسیالیستی در طول تاریخ بشر است. در عصر مدرن، که انسان با بحران معنا، اضطراب‌های هستی‌شناختی، تنهایی، ازخودبیگانگی و تهی‌شدگی از امر قدسی مواجه است، بازگشت به متون مقدس برای بازاندیشی در باب رنج و کشف امیدی ریشه‌دار، ضرورتی دوباره یافته است. این مقاله به تمرکز بر سه چهره محوری در کتاب مقدس ایوب، ارمیا و مسیح به واکاوی الهیات رنج و امید در دل متون و حیانی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این روایت‌ها می‌توانند افق‌هایی معنابخش و راهگشا برای انسان رنج‌کشیده معاصر بگشایند. در روایت ایوب، با انسانی مواجه می‌شویم که در برابر رنج بی‌دلیل و سکوت خداوند، فرو می‌ریزد و دوباره برخاسته، به نوعی ایمان بی‌واسطه و اگزیستانسیال می‌رسد. در ارمیا، پیامبری را می‌بینیم که در دل فروپاشی اجتماعی و احساس طردشدگی، همچنان به گفت‌وگو با خدا ادامه می‌دهد، حتی اگر این گفت‌وگو آکنده از خشم و اشک باشد. و در مسیح، با اوج رنج قدسی مواجه‌ایم: فریادی از عمق تاریکی وجود، که بر صلیب به اوج می‌رسد و در رستاخیز، امیدی متعالی می‌آفریند. این سه روایت، اگرچه در بستر تاریخی و الهیاتی خاص خود قرار دارند، اما ساختارهای مشترکی از مواجهه با رنج را عرضه می‌کنند: ایستادن در برابر سکوت خدا، عبور از یأس، بازسازی رابطه با امر متعالی، و تولد امیدی نو در دل تاریکی. از منظر فلسفه اگزیستانسیالیستی رنج نه امری حاشیه‌ای، بلکه جوهره تجربه وجودی انسان است؛ و این رنج، در صورتی که با صداقت، ایمان و امید مواجه شود، می‌تواند به موقعیتی برای دگرگونی درونی و بازیافت معنا تبدیل گردد. روایت‌های کتاب مقدس نیز دقیقاً چنین الگویی را ارائه می‌دهند: نه انکار رنج، نه ساده‌سازی آن، بلکه دعوت به ساکن شدن در آن، زیستن با آن، و در نهایت، عبور معنادار از دل آن. این مقاله بر آن است تا با تلفیق تفسیر متنی کتاب مقدس و تحلیل فلسفی وجودی، نشان دهد که الهیات رنج و امید در سنت و حیانی، می‌تواند راهی بگشاید برای پاسخ‌گویی به بحران رنج در انسان معاصر؛ انسانی که بیش از هر زمان دیگر، در پی معنایی برای زیستن در دل درد است.

واژگان اصلی: الهیات رن، الهیات امید، کتاب مقدس، مسیح، ایوب، ارمیا، ایمان و شک، سکوت خدا، رنج وجودی، بحران معنا، اگزیستانسیالیست.

۱ استادیار گروه الهیات، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال (arefeh.goudarzvand@gmail.com)

۲ استادیار گروه الهیات، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال

اخلاق باور به غیب از دیدگاه نهج‌البلاغه

مریم محدثی‌راد^۱

باور به غیب یکی از ویژگی‌های مؤمنان و مورد تحسین قرآن کریم است. از طرفی چون ایمان یک امر اختیاری است لذا دربردارنده احکام اخلاقی است. از سویی همچنان‌که باور به امور محسوس دارای اخلاق معرفتی خاصی است، باور به امور غیرمحسوس نیز دارای احکام اخلاقی است. این پژوهش با مراجعه به نهج‌البلاغه و با روش توصیفی تحلیلی تلاش کرده تا اخلاق باور به غیب را از منظر این کتاب شریف بررسی کند. یافته‌های پژوهش نشان داد باور به غیب، مبتنی بر پذیرش این اصل است که سطوح بالاتری از واقعیت وجود دارد که به دلیل محدودیت‌های شناختی در دسترس حواس و تجربه انسانی نیست. باور به غیب، بر اساس تواضع معرفتی و گوشودگی شناختی در برابر سطوح واقعیت شکل می‌گیرد و لجاجت در مقابل حقیقت، یک‌جانبه‌نگری، شکاکیت و تعصب، ردیلت‌های معرفتی است که باور به غیب را با چالش روبه‌رو می‌سازند. لازمه باور به غیب، حسن ظن به خداوند و وعده‌های اوست. با این حال، امر غیبی نباید خلاف اصول مسلم عقلی و شرعی باشد. تحلیل متن نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که امام علی (علیه السلام)، باور به غیب را به‌عنوان شرط اصلی عدالت، احسان و مسئولیت‌پذیری اجتماعی معرفی می‌کند. در نهایت این تحقیق نتیجه می‌گیرد که از دیدگاه نهج‌البلاغه باور به غیب یک امر اعتقادی اخلاقی است که موجب رشد اخلاقی و معنوی فرد شده و به فهم بهتر نقش باورهای دینی در اخلاق معاصر کمک شایانی می‌کند. واژگان اصلی: باور به غیب، نهج‌البلاغه، ایمان.

^۱ دانشجوی دکتری معارف نهج‌البلاغه، دارالحدیث قم (komeil.m.5858@gmail.com)

کلام خدا، فعل خدا: تأملی در نقد زارع‌پور بر سروش در نسبت تکلم و شخص‌وارگی خدا

محمدرضا معینی^۱

قرآن به صراحت از «تکلم» خداوند با برخی از انبیاء سخن گفته و عموم مسلمانان نیز در طول تاریخ، معنای تحت‌اللفظی از «کلام» را برای خدا ممکن و ثابت دانسته‌اند و دست‌کم برخی از موارد وحی به انبیاء را از همین مقوله تلقی کرده‌اند. با این وجود، مسئله امکان «تکلم خدا» و معناشناسی و تحلیل «کلام خدا»، از دیرباز پرسشی اساسی در الهیات و فلسفه اسلامی بوده و تا روزگار ما نیز ادامه یافته است. عبدالکریم سروش برای تثبیت نظریه «رویای رسولانه» خود، استدلال می‌کند که تکلم خدا به معنای متعارف آن منتفع است، زیرا چنین تصویری مستلزم پذیرش انگاره‌ای انسان‌وار از خداست. سروش (۱۳۹۸) با جایگزینی انگاره‌ی مطلق بی‌صورت (غیرشخصی) به جای خدای انسان‌وار، نتیجه می‌گیرد که ممکن نیست خداوند به معنای تحت‌اللفظی «متکلم» باشد. در مقابل، محمدصالح زارع‌پور (۲۰۲۱) در نقد استدلال سروش بیان کرده است که پذیرش معنی تحت‌اللفظی صفت «متکلم» برای خدا لزوماً به معنای پذیرش انگاره‌ای کاملاً شخص‌وار از خدا نیست. به باور او، می‌توان با پذیرش تصویری فراشخصی از خدا، که تنها واجد برخی صفات شخص‌وار است، معنای تحت‌اللفظی «کلام» را به خدا نسبت داد. در مقاله حاضر، من استدلال زارع‌پور را توسعه داده و نشان می‌دهم که صرف وجود برخی صفات شخص‌وار در خدا برای انصاف او به «متکلم» کافی نیست. ادعای اصلی من این است که فاعلیت خاص الهی^۲ شرط ضروری برای پذیرش امکان تکلم خداست و بدون آن، تبیین تکلم خدا ناممکن خواهد بود. به این ترتیب، برای پذیرش صفت «متکلم» ضروری است انگاره‌ای از خدا داشته باشیم که قادر بر «فعل خاص» است. در بخش پایانی، به تحلیل انتقادی دیدگاه ابن‌سینا و ملاصدرا درباره وحی می‌پردازم و نشان خواهم داد که انگاره این دو فیلسوف از خدا امکان تکلم خدا به معنای تحت‌اللفظی را نفی می‌کند و به همین جهت است که عموم فیلسوفان مکتب مشاء و حکمت متعالیه، معنایی متفاوت از «کلام خدا» را پذیرفته‌اند. این بررسی روشن می‌سازد که چگونه انگاره خدا در تمامی ابعاد دستگاه الهیاتی و فهم ما از مفاهیم کلیدی دینی، همچون وحی، تأثیرگذار است.

واژگان اصلی: کلام الهی، فاعلیت خاص الهی، شخص‌وارگی خدا، رویای رسولانه.

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران (moini.m.reza@gmail.com)

بازخوانی تلقی سنتی دربارهٔ وجوب بعثت: وجوب‌انگاری یا ضرورت منطقی رمضان مهدوی آزادبنی^۱

در تاریخ کلام اسلامی، بعثت، نزد امامیه و معتزله دارای وجوب عقلی است و در تبیین وجوب عقلی بعثت، تکیهٔ محوری بر قاعدهٔ لطف می‌شود. همچنین اشاعره در حالی که وجوب عقلی بعثت را همانند وجوب هر چیزی دیگر را بر خداوند نفی می‌کنند از وجوب نقلی آن دفاع می‌کنند. در نتیجه قاعدهٔ لطف به‌عنوان اصل محوری نزد طرفداران وجوب نقلی بعثت مورد نقادی قرار می‌گیرد. در این رابطه مسئله‌ای که به ذهن تبادر می‌کند معنای وجوب عقلی بعثت است. اینکه عقلاً ارسال رُسل از جانب پر خداوند واجب است به چه معنا می‌تواند باشد؟ چنانچه معنای رایج تخلف‌ناپذیری در تفسیر ضرورت عقلی بعثت اتخاذ شود، آیا می‌تواند بیانگر ایدهٔ قابل قبولی نسبت به خداوند باشد؟ هدف پژوهش حاضر بررسی مسئلهٔ یادشده با تکیه بر آیات قرآن است و نویسنده با تکیه بر آیات قرآن به دنبال نشان دادن این ایده است که وجوب عقلی بعثت، مفاد صریح آیات قرآنی نیست. نویسنده ضمن پذیرش ارسال رُسل به‌عنوان یک واقعیت خارجی-تاریخی با نظریهٔ برخی مبانی که پژوهش بدان‌ها مبتنی است در تحلیل ایدهٔ یادشده با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد انتقادی استدلال خواهد نمود که بعثت انبیا الهی را نمی‌توان دارای وجوب عقلی دانست، به‌نحوی که امکان نقض آن را نتوان تصور نمود. نتیجهٔ پژوهش نشان می‌دهد که چنین برداشتی از وجوب بعثت می‌تواند در نوع نگرش ما نسبت به ماهیت رابطهٔ نبی و فرد پیرامون هدایت‌گری پیامد مستقیم داشته باشد. واژگان اصلی: وجوب، بعثت، امامیه، قرآن.

۱ دانشجویار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه مازندران (r.mahdavi@umz.ac.ir)

تحلیلی پیرامون ایمان به غیب با تکیه بر نظریه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده پلنتینگا

رمضان مهدوی آزادینی^۱ و سیدحسن حسینی الست^۲

این پژوهش، به بررسی و تطبیق دیدگاه آلوین پلنتینگا درباره مبنای اصلاح‌شده^۳ با آموزه‌های قرآنی درباره ایمان به غیب می‌پردازد. پلنتینگا با نقد مبنای کلاسیک، باورهای دینی - به‌ویژه باور به وجود خدا - را از جمله باورهای «موجه پایه‌ای» می‌داند که نیاز به استدلال استنتاجی ندارند، بلکه به‌گونه‌ای مستقیم و طبیعی در بستر تجربه و فطرت انسان پدید می‌آیند. در این راستا، مفهوم «تضمین»^۴ و نقش «کارکرد صحیح قوای شناختی» در شرایط مطلوب، از مفاهیم کلیدی نظریه اوست. از نظر پلنتینگا باور پایه باوری است که مبتنی بر هیچ یک از باورهای دیگر نباشد. به تعبیر او، چنین باورهایی برای آنکه عقلانی و موجه باشند، لزوماً نیازی به اتکا بر استدلال یا باورهای دیگر ندارند، بلکه اگر در شرایط شناختی مطلوب و با کارکرد صحیح قوای ادراکی شکل گرفته باشند، می‌توانند تضمین لازم را برای عقلانیت داشته باشند. باور به وجود خدا، از دیدگاه پلنتینگا، یکی از این باورهای پایه محسوب می‌شود که برای فرد خدا‌باور، بدون استناد به مقدمات دیگر، به‌طور مستقیم و طبیعی موجه است. در ادامه، با استناد به آیات ابتدایی سوره بقره - به‌ویژه آیه «الذین یؤمنون بالغیب» - نشان داده می‌شود که ایمان قرآنی نیز بر نوعی اعتماد اولیه و غیراستنتاجی به غیب تأکید دارد، که با نظریه پلنتینگا درباره باورهای پایه هم‌راستا است. هدف این مقاله آن است که نشان دهد چگونه مبنای اصلاح‌شده می‌تواند چارچوبی معرفتی برای دفاع عقلانی از ایمان اسلامی فراهم کند، بی‌آنکه در دام اثبات‌گرایی یا عقل‌گرایی افراطی بیفتد. بدین‌سان، ایمان به خداوند مبتنی بر باورهای دیگر نخواهد بود و به شکل مستقل برای خدا‌باور ارزش معرفتی دارد. **واژگان اصلی:** ایمان به غیب، آلوین پلنتینگا، مبنای اصلاح‌شده، باور پایه، معرفت‌شناسی دینی.

۱ دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی علامه حسن زاده آملی (ره)، دانشگاه مازندران
(r.mahdavi@umz.ac.ir)

۲ دانشجوی دکترای فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه مازندران

مواجهه نفس با نامتناهی: زوجیت، تناکح و مقام کلمه الهی در ابن عربی و مایستر اکهارت فاطمه میررحیمی^۱

تجربه مواجهه و ارتباط با ساحت قدسی، قرن‌هاست که در گفتمان دینی حضور دارد و تفسیرهای مختلف فلسفی، کلامی با تکیه بر ساختارهای اعتقادی بر آن تأکید دارند. اما عارفانی مانند ابن عربی و مایستر اکهارت این مضامین را از طریق تحول و دگرگونی درونی، انقطاع، مواجهه، زوجیت، اتحاد و یگانگی به تصویر می‌کشند. ابن عربی با مطرح کردن زوجیت و تناکح در کل هستی از منظر دیگری به این موضوع پرداخته است. در این دیدگاه، خدای تعالی در رأس جای دارد. رأسی که اطلاق و عدم تناهی او جایی برای غیر باقی نمی‌گذارد. با تجلی ذات در مرتبه احدیت، دوگانگی و زوجیت پدید می‌آید و در کل هستی تسری می‌یابد. در این میان همه موجودات از وجهی فاعل و از وجه دیگر منفعل هستند. مرتبه مادون با انقطاع از دانی و حرکت حبی به سمت عالی، به مقام شهود، اتحاد و تناکح با آن می‌رسد و اسرار مرتبه مافوق از طریق تجلی علوم بر او منکشف می‌شود. این علم با علمی که از طریق وحی به واسطه ملک حاصل می‌شود، متفاوت است. علم وحیانی همه اسرار را منکشف نمی‌سازد و محدود به امور خاص است. اما علمی که از طریق زوجیت و اتحاد رخ می‌دهد، برتر و کامل‌تر است و تمام علومی که مربوط به ساحت‌های مادون است را دربرمی‌گیرد. ابن عربی با تأیید بر انقطاع نبوت تشریعی با پیامبر خاتم (ص)، با تعریف مضامینی مانند حرکت حبی، انقطاع، تعریف اسفار و سیر نفس، راه را برای کشف، شهود و نبوت انبائی، همیشگی و مستمر می‌داند. مایستر اکهارت نیز غیر از واحد، هر آنچه به واسطه فاعلیت واحد پدیدار می‌شود را بالقوه دارای مقام انفعالی و آماده پذیرش فعل واحد می‌داند. از دید اکهارت، نفس همه موجودات از جمله انسان به مثابه همسر باکره، قادر است با تلاش‌گری، باکریت و انقطاع، پذیرای کلمه الهی و تولد آن در خود شده، به یگانگی با واحد برسد و در این میان اسرار بر او آشکار شود. نفس بعد از خروج از خود و رسیدن به مقام انقطاع و یگانگی با کلمه الهی، باید از این مرتبه نیز خارج شود تا فراتر از سه اکتونوم به یگانگی با واحد برسد. جایی که زوجیت به پایان می‌رسد. در آنجا، یگانگی و انکشاف و آشکارگی محض، بساطت و واحدیت حاکم است.

واژگان اصلی: ابن عربی، مایستر اکهارت، کلمه الهی، مکاشفه.

^۱ کارشناسی ارشد عرفان تطبیقی، دانشگاه شهید بهشتی (fmirrahimi@yahoo.com)

بررسی زمینه پیدایش مفهوم حکمت و حیانی و الهیات نخستین در اندیشه پیکو میراندولا

محمد نادری خشکجاری^۱

در سنت نوافلاطونی و فلسفه رنسانس، مفهوم الهیات نخستین (prisca theologia) به حکمت ازلی و وحیانی اشاره دارد که در طول تاریخ به اشکال گوناگون فرهنگی و فلسفی منتقل شده است. اوراکل‌های کلدانی، مجموعه‌ای از نوشته‌های عرفانی، رازآلود و کیهان‌شناسانه هستند که نقش مهمی در شکل‌گیری مکتب نوافلاطونی و همچنین آغاز گفتمان الهیات نخستین، ایفا کرده‌اند و بسیاری از فلاسفه دوره رنسانس و رنسانس، از جمله گمیستوس پلتون، آن‌ها را حامل وحی الهی و تجلی اسرار جهان هستی می‌دانستند. پلتون معتقد بود تعالیم زرتشت پایه اصلی این اوراکل‌ها و منبع نخستین حکمت الهی است و فلسفه افلاطون را تا حد زیادی متأثر از آن می‌دانست؛ زرتشت در نظر پلتون درخشان‌ترین مفسر حکمت الهی و رهبر عقل انسانی بود. فیچینو نیز این سنت را دنبال کرد و ضمن بازتفسیر سلسله‌ای از حکما، از هرمس تریسمگستوس تا افلاطون الهی، زرتشت و مغ‌های مشرقی را به عنوان حاملان حکمت نخستین معرفی نمود. در مقابل، جیووانی پیکو دلامیراندولا با بهره‌گیری از دانش عبری، آرامی و تا حدی عربی، پروژه‌ای متمایز را دنبال کرد: او معتقد بود تعالیم مسیحی و الهیات تثلیثی در دل تورات شفاهی و سنت کابالایی موسوی نهفته است و این سنت وحیانی، از حیث قداست و اصالت، بر متون هرمسی و فلسفه یونانی - مصری برتری دارد. پیکو کابالا را نه صرفاً به عنوان جریان تفسیری، بلکه به عنوان هسته اصلی الهیات نخستین معرفی کرد و با تلفیق منابع یهودی و مسیحی، فاصله میان فلسفه‌های گوناگون اروپایی و شکاف میان سنت یهودی و ایمان مسیحی را پر کرد. به زعم او، حکمت از وحی موسی و سنت کابالایی آغاز می‌شود، اما مقصد و کمال آن تنها در آموزه‌های مسیحی تحقق می‌یابد و بدین ترتیب تصویری جامع و هماهنگ از حکمت باستانی و مشروعیت الهیات مسیحی ارائه می‌دهد.

واژگان اصلی: پیکو میراندولا، گمیستوس پلتون، مارسلیو فیچینو، الهیات نخستین، اوراکل‌های کلدانی.

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد پیوسته فلسفه و الهیات دانشگاه امام صادق (علیه السلام)
(mohammad.naderi.kh@gmail.com)

پیامبری و جامعه از سه منظر: فلسفه اجتماعی دین، الهیات اجتماعی، جامعه‌شناسی دین سیدمحمود نجاتی حسینی (خراسانی)^۱

در ادیان ابراهیمی، نقطه پیوند مردم و دین متن مقدس و پیامبری است. پیامبران مبلغان رسالت خداوند و معلمان متن مقدس‌اند و راهبران معنوی اخلاقی جامعه به سمت رستگاری از امر مادی و نظام و کفر و شرک و نیز رهایی مردمان از سلطه و ستم و سرکوب و همچنین راهنمایان به سمت یک جامعه انسانی اخلاقی و مدنی معنوی و عقلانی. لذا رسالت دینی و نقش اجتماعی پیامبری نیز تبلیغ-تعلیم دین به جمع («ناس» در الهیات قرآنی) است و تحقق عینی آن هم در بافتار جامعه صورت می‌گیرد. پیامبری امر اعتباری نیست که در خلاء و فضای انتزاعی شکل بگیرد، بلکه پیامبری یک نقش اجتماعی و رسالت دینی است که در امر انضمامی (تاریخ و جغرافیا و جامعه و فرهنگ و تمدن) شکل می‌گیرد. زین روی برای مطالعات اجتماعی دین، مسئله این است که در بافتار تاریخ-فرهنگ-جامعه این پیوند (مردم-پیامبر-دین/مردم-پیامبر-متن مقدس) چرا و چگونه شکل می‌گیرد؟ و با چه چالش‌هایی همراه است؟ از این رو در مقاله حاضر از سه منظر تخصصی مرتبط به این مسئله-پرسش خواهیم پرداخت: (۱) از منظر فلسفه اجتماعی دین (که دانشی هنجاری-انتقادی-فلسفی است) ضرورت پیامبری برای جامعه و اهمیت اجتماعی «امت» (اجتماع دینی از دین ورزان) را بحث خواهیم کرد؛ (۲) از منظر الهیات اجتماعی نیز (که دانشی هنجاری-تفسیری است) تأثیر اعتقاد و ایمان به خداوند در تعلیم پیامبران بر زندگی اجتماعی و انسان اجتماعی را می‌کاویم؛ (۳) و نهایتاً از منظر جامعه‌شناسی دین (که دانشی تاریخی-تجربی، تبیینی تفسیری، انتقادی است) مکانیزم تبلیغ-تعلیم آموزه‌های پیامبری در بافتار جامعه (بافتار اجتماعی فرهنگی، سیاسی حقوقی، اقتصادی) و چالش‌های جامعه‌ای آن را، به عنوان مسئله اجتماعی پیامبری-ورسی خواهیم کرد. اما ایده-مفروض مقاله که آن را بسط خواهیم داد اینست: «در بافتار تاریخی پیامبران ابراهیمی و ادامه‌دهندگان آنان توأمان یک نقش دینی (اخلاقی معنوی فرهنگی) اجتماعی (راهبری و راهنمایی و الگوسازی) و انقلابی (سرنگونی نظام طاغوتی سلطه و ستم و سرکوب و برپایی یک نظام انسانی قسط و عدل) برای شکل دادن به زیست اجتماعی اخلاقی معنوی و انسان اجتماعی اخلاقی معنوی ایفا کرده‌اند. در نتیجه در این مسیر پریپچ‌وخم انجام رسالت‌شان با چالش‌های گوناگونی مواجه بوده است، از جمله: درگیری عقیدتی با نظام فرهنگی عقیدتی کفر و شرک، معارضه با سنت‌های فرهنگی ضدتوحیدی، منازعه با نظام روحانیت محافظه‌کار متولی دین غیرتوحیدی، مبارزه با نهاد معابد کفر و شرک. در مسیر ایفای رسالت، پیامبران در طرف درست تاریخ به همراه ناس (مخاطبان و همراهان پیامبری و مردمان دین‌باور و دین‌ورزا) موضع می‌گیرند و در سمت نادرست تاریخ (به گفته قرآن) مثلث «ماء-مترف-رهبان» (کشگران سیستم سیاسی حقوقی-اقتصادی-فرهنگی اجتماعی ضدپیامبران و دین‌باوران) و به اصطلاح طبقه زر-زور-تزویر و استکباراستبداد و استعماراستثمار قراردارند».

واژگان اصلی: پیامبری و جامعه، فلسفه اجتماعی دین، الهیات اجتماعی، جامعه‌شناسی دین.

^۱ استادیار گروه علوم اجتماعی، هیئت علمی بازنشسته دانشگاه آزاد اسلامی (nejati.hosseini@gmail.com)

درباره قرآن و متافیزیک معجزات

نیما نریمانی^۱

در این مقاله ابتدا تحلیلی از چیستی معجزه ارائه داده و در این راستا آن را بر پایه سه مؤلفه اساسی تبیین می‌کنم: (۱) خارق‌العادگی (که منظور ناتوانی قوای طبیعی از تحقق)؛ (۲) زمینه‌مند بودن (که خود شامل مخاطب خاص، مدعی خاص و مدعای خاص است)؛ و (۳) نقش اتمام حجت داشتن. در ادامه اشاره‌ای به لوازم متافیزیکی مفهوم معجزه کرده و در این میان نشان می‌دهم که معجزه مبتنی بر مفهوم فاعلیت خاص است و فاعلیت خاص الهی خود مبتنی بر دو مؤلفه اساسی است: (۱) شخص‌وارگی خداوند (به معنای دارا بودن عاملیت اراده آزادانه) و رد بستار علی طبیعت. سپس اشاره‌ای می‌کنم که چنین نیست که هر نظام الهیاتی بتواند از ایده معجزه به معنای راستین آن حمایت کند. در واقع تنها نظام‌های الهیاتی‌ای امکان حمایت از ایده معجزه را دارند که ۲ مؤلفه اساسی فاعلیت خاص الهی را پذیرا باشند و اینچنین نظام‌های الهیاتی که قائل به شخص بودن خداوند (به معنای دارای بودن عاملیت و اراده آزادانه) نیستند یا به بستار طبیعی باور دارند امکان متافیزیکی پذیرش معجزه را نخواهند داشت. پس از آن به تحلیل انواع معجزات بر اساس سه مؤلفه می‌پردازم: (۱) نوع (و میزان) خرق عادت (که آن را به حالت خرق عادت سخت و خرق عادت نرم تقسیم می‌کنم)؛ (۲) گستره معنایی و (۳) گستره مخاطب. اینچنین بیان می‌کنم که گاهی معجزات خرق عادت سخت دارند به این معنا که روال‌ها و قوانین طبیعی را می‌شکنند (مانند شکافتن نیل یا شتر صالح) و گاهی معجزات خرق عادت نرم دارند که می‌تواند از جنس علم (اطلاعات) باشد (برای نمونه خبر غیبی طوفان در ماجرای کشتی نوح). همچنین برخی معجزات گستره معنایی‌شان بیشتر و برخی کمتر است و برخی گستره مخاطب بیشتر و برخی کمتری دارند. در بخش‌هایی بیان می‌کنم که قرآن بر اساس سه‌گانه‌ای که طرح شد جایگاه بسیار ویژه و ممتازی در میان معجزات خواهد یافت. از جهتی آن در نرم‌ترین حالت خرق عادت قرار می‌گیرد (زیرا اساساً معجزه‌ای از جنس زبان و علم است). همچنین آن در بالاترین سطح از گستره معنایی قرار می‌گیرد (زیرا حاوی پیام‌ها و معانی بسیار است دقیقاً به این خاطر که هویت آن از جنس کلام و معناست) و همچنین در بالاترین سطح از گستره مخاطب قرار می‌گیرد (زیرا به خاطر خرق عادت نرم و زبانی/علم/اطلاعات) محدود و منحصر در مکان و زمان خاص نیست).

واژگان اصلی: معجزه، فاعلیت خاص الهی، خارق‌العادگی، نظام الهیاتی، قرآن.

^۱ استادیار پژوهشکده مطالعات بنیادین علم و فناوری، دانشگاه شهید بهشتی (narimani.nima@ut.ac.ir)

باور و حیانی در ترازوی «متافیزیک گواهی»

رضا نقوی^۱

«وَحی به مثابه گواهی خداوند» مدلی برای فهم وحی است که از نظر برخی معاصران، مانند متس والبرگ، تبیینی بسنده از سرشت معرفت و حیانی ارائه می‌کند. من در اینجا می‌کوشم با تمرکز بر «متافیزیک گواهی» برخی محدودیت‌های مدل گواهی‌بنیان را برجسته کنم. مسئله بنیادین «متافیزیک گواهی» این است: در چه شرایطی «باور مبتنی بر گواهی» محقق خواهد شد؟ یک شرط شهودی و تقریباً اجماعی در «متافیزیک گواهی»، «مبتنی بودن باور شنونده بر سخن گوینده» است. بنابر این شرط، باور مبتنی بر گواهی ذاتاً باوری مبتنی بر اعتماد به گوینده و تمسک به مرجعیت او است. این شرط دو محدودیت بر «باور و حیانی» تحمیل می‌کند: (۱). «باور به گزاره و حیانی (p) با استناد به گوینده (S) است»، متوقف بر فهم p است. گزاره (۱) امری شهودی است؛ زیرا «تصدیق فرع بر تصور است». لذا کودکان، مجانین، افراد بی‌سواد و کم‌سواد و همه کسانی که اطلاعی از مفاد آیات قرآن ندارند، نمی‌توانند به این آیات تعبد بورزند. اشکال: ما شهوداً در موارد اعتماد بسیار شدید، می‌توانیم بگوییم «من به هر آنچه S می‌گوید ایمان دارم؛ اگرچه سخنان او از درک من فراتر است». پاسخ: در این موارد ما دقیقاً «believe in S» داریم و نه «believe that p» با تعبد بر S. اشکال: گاهی ما بدون هیچ درکی از امور پزشکی، بر گواهی پزشکان اعتماد می‌کنیم. پاسخ: مفاد گواهی پزشک، اموری همه‌فهم مانند «بهبود یافتن» است و نه امور تخصصی. (۲). «باور به p با استناد به S، متوقف بر این است که خود شنونده، درک مستقیم و دست‌اول از p نداشته باشد». مثلاً اگر شخصی بر اساس برهان قاطع به (p) (بساطت وجود خداوند) معتقد باشد، آنگاه صرف بیان (p) توسط وحی، موجب نخواهد شد که باور شخص بر (p) مبتنی بر گواهی وحی باشد. به تعبیر لاک، در امور خردپذیر تعبد به وحی وجهی ندارد. اشکال: بنابر مقوله «مبانی مرگب» در معرفت‌شناسی، ممکن است ما یک باور را از طریق دو یا چند قوه معرفتی توجیه کنیم و به هر کدام از آن‌ها که خواستیم استناد کنیم. پاسخ: وجه رجوع به گواهی، احتمال بیشتر برای وصول به حقیقت است؛ لذا در فرضی که باور من به (p)، یقینی‌تر از باورم به وثاقت مبدأ گواهی (S) باشد، تعبد به S وجهی نخواهد داشت.

واژگان اصلی: وحی، گواهی، متافیزیک گواهی.

وحی در ترازوی وحی: نگاهی معرفت‌شناسانه به تناسب گونه‌های وحی با قوای ادراکی

براساس آیات قرآن و کتاب مقدس

مریم السادات نوایی قمصری^۱

از جمله مباحث قابل تأمل در حوزه نبوت، یافتن پاسخ به این سوال است که با توجه به رشد تدریجی معرفت بشر در طول تاریخ، آیا میان گونه‌های وحی به انبیاء و قوای ادراکی آن‌ها، در یک برهه از تاریخ نبوت، ارتباطی وجود دارد؟ در آیه ۵۱ سوره شورا به سه صورت از وحی اشاره شده که بر اساس شواهدی از آیات، جلوه‌گاه هر یک از این سه گونه وحی یکی از قوای ادراکی پیامبر بوده است. همچنین بررسی‌های مربوط به کیفیت وحی به انبیاء بیان‌گر آن است ارتباط نزدیکی میان صورتی خاص از وحی با قوه ادراکی پیامبر در یک دوره از تاریخ نبوت وجود داشته و هم‌گام با رشد معرفتی، وحی نیز صورت متکامل‌تری یافته است. براساس یافته‌ها وحی در دوران اول از نبوت متوجه قوه خیال نبی در خواب و رؤیا بوده، در گذر زمان با تجلی بر حواس و عقل ایشان، وحی سیر تکاملی را طی کرده و در نهایت دل نبی بی‌واسطه محل شهود حقایق گردیده است. دوره اول مربوط به انبیاء پیش از موسی (ع) است که وحی غالباً در خواب و رؤیا صورت گرفته و خیال نبی تجلی‌گاه آن بوده است. صورت دوم وحی در زمان حضرت موسی (ع) تحقق یافته و حواس در کنار خیال تجلی‌گاه وحی می‌گردد. آیات مربوط به صعود آن حضرت به‌طور سینا برای مکالمه با خداوند علاوه بر این که به نوعی حواس آن پیامبر بزرگ را جلوه‌گاه وحی الهی دانسته، به‌نوعی به عروج نفسانی ایشان در مراتب هستی اشاره دارد. با همین دیدگاه متوجه می‌شویم آیات مربوط به عیسی (ع) در انجیل و قرآن بیان‌گر گونه‌ای متفاوت از وحی در مقایسه با انبیاء گذشته است. آن جناب خود مکاشفه خداوند و روح او تجلی‌گاه وحی الهی است. عالی‌ترین نوع وحی در قرآن به پیامبر خاتم (ص) اختصاص دارد آن‌جا که جبرئیل واسطه نزول وحی به قلب پیامبر (ص) است. قلب در اعتقاد برخی همان عقل و محل شعور و ادراک است. به علاوه آیات اولیه سوره نجم اشاره به عروج نفسانی پیامبر به عالی‌ترین مراتب هستی دارد، آن‌جا که دل او محل شهود آیات کبری قرار می‌گیرد.

واژگان اصلی: وحی، قوای ادراکی، رشد معرفتی، تکامل گونه‌های وحی.

^۱ استادیار گروه الهیات، دانشگاه فرهنگیان (m.navvabi@cfu.ac.ir)

تقابل دو پارادایم در مسئله مداخله مستقیم الهی در وحی:

نظریات موريس وایلز و جورج الیس

جواد نوائی^۱

وایلز با نقد الگوی مداخله‌گرایانه سنتی - مبتنی بر انتقال فراطبیعی حقایق خطاناپذیر از سوی خداوند - انکشاف الهی را فرآیندی هرمنوتیکی بازتعریف می‌کند: «تفسیر الهام‌بخش بشر از حضور سیال و فراگیر امر قدسی». وایلز در مسیر این بازاندیشی، چهار نقد بنیادین به الهیات سنتی وارد می‌سازد: (۱) تعارض معرفت‌شناختی میان مداخله خاص الهی و جهان‌بینی علمی مبتنی بر علیت منسجم؛ (۲) چالش هرمنوتیکی در توجیه تناقضات متنی کتاب مقدس با فرض مداخله مستقیم الهی؛ (۳) ناتوانی در توجیه کثرت متون مقدس به مثابه بازتابی از صدای واحد الهی؛ (۴) ناکارآمدی عملیاتی (تمرکز بر عصمت متنی عامل گسست الهیات از مسئولیت‌های اخلاقی-اجتماعی معاصر است). در الگوی وایلز، مؤلفه‌های بنیادین عبارتند از: طرد مداخله مستقیم الهی، پذیرش خطاپذیری تفسیر انسانی، ماهیت تکاملی انکشاف، و بازتعریف مرجعیت کتاب مقدس بر اساس کارآمدی اجتماعی (نه قداست متنی). در این چارچوب، انکشاف الهی نه در معجزات ماورائی، که در کنش جمعی معطوف به تحولات عدالت‌خواهانه متبلور می‌شود. وایلز در تمثیل انکشاف الهی به «تفسیر خلاقانه اثر هنری»، مؤلفان متون مقدس را نه منشیان منفعل، بلکه منتقدانی الهام‌گرفته ترسیم می‌کند که در مواجهه آگزیستانسیال با امر قدسی، به آفرینش معنا می‌پردازند. در تقابل با این دیدگاه، جورج الیس با دفاع از پارادایم سنتی، نظریه وایلز را دچار «تقلیل‌گرایی علی» می‌خواند و معتقد است که این نگاه، فاعلیت الهی را به حضوری انفعالی محدود ساخته و امکان مداخله‌سازنده در تاریخ را از خداوند سلب می‌کند. به باور الیس، فقدان معیار عینی برای تمایز «الهام اصیل» از «تفسیر خودبنیاد بشری»، این نظریه را به ورطه نسبی‌گرایی هرمنوتیکی می‌کشاند. این مجادله فلسفی-الهیاتی، افق‌های نوینی در پرسش از نسبت امر متعالی با تاریخمندی، متنیت، و عاملیت انسانی می‌گشاید.

واژگان اصلی: انکشاف الهی، موريس فرانک وایلز، جورج الیس، فاعلیت الهی، مداخله الهی، تفسیر خلاقانه، عصمت متنی.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (علیه السلام) (javadnavaei@gmail.com)

در دفاع از وحی گزاره‌ای: تعمیمی زبان‌شناسانه از آرای چامسکی علی نیازی^۱

اگر وحی را نوعی آشکارگی، و به تعبیر دقیق‌تر آشکارگی خدا بر انسان بدانیم، می‌توان برای آن در ساحت هستی‌شناختی، دو معنا در نظر گرفت: معنای موسع و معنای مضیق. موضوع نوشتار حاضر، وحی به معنای مضیق آن است. یعنی معنایی از وحی مدنظر این نوشتار است که در آن دست‌رسی ما به وحی غیرمستقیم است، چرا که در این معنا وحی را تنها افراد اندکی در طول تاریخ دریافت کرده‌اند. با توجه به این فرض بیان شده، می‌توان صورت‌بندی‌ای تحلیلی از وحی ارائه کرد: الف به ب، ج را از طریق د وحی می‌کند. در این صورت‌بندی، الف فرستنده، ب گیرنده، ج محتوا و د شیوه وحی است. درباره «ج» یا محتوای وحی می‌توان پرسشی کلیدی مطرح کرد: آیا لازم است که محتوای وحی از سنخ گزاره باشد؟ در الهیات معاصر، این مسئله هم در دیدگاه الهی‌دانان مسیحی و هم در سنت اسلامی مورد توجه قرار گرفته و این مسئله که آیا ضرورتاً محتوای وحی باید از سنخ گزاره باشد، با تردید مواجه شده است. عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری، معتقدند که محتوای وحی می‌تواند غیرگزاره‌ای و یا به تعبیر دیگر غیرزبانی باشد. وحی به مثابه مکاشفه، حس متعالی، یا تجربه معنوی. در مقاله پیش‌رو تلاش می‌شود که با تعمیم، تحلیل و به کارگیری آرای زبان‌شناسانه چامسکی به «وحی» از وحی گزاره‌ای در برابر وحی غیرگزاره‌ای دفاع کرده و مستدلاً نشان داده شود که چرا از حیث زبان‌شناسی - حتی با ملاحظه همه محدودیت‌های آن - لازم است که محتوای وحی از سنخ گزاره باشد. برای اثبات این مدعا از نظریه «گرامر عمومی» چامسکی، دیدگاه او درباره «ظرفیت یادگیری زبان»، ایده‌های او درباره «معنا» و موضع او درباره «تولید زبان» بهره گرفته شده است.

واژگان اصلی: چامسکی، وحی گزاره‌ای، افعال گفتاری، نظریه گرامر عمومی، هستی‌شناسی وحی

معرفت به امور وحیانی در حکمت متعالیه: گذار از اعتماد گواهی محور به آگاهی اتحادی

سیده فاطمه نیک‌سیما^۱ و مهدی ساعتچی^۲

مسئله معرفت به امور وحیانی از بنیادی‌ترین دغدغه‌ها در معرفت‌شناسی دینی است؛ اینکه انسان چگونه به پیام وحیانی ایمان می‌آورد و آن را به مثابه معرفت معتبر می‌پذیرد، به تفاوت رویکردها در معرفت‌شناسی وابسته است. یکی از رویکردهای مهم، «معرفت‌شناسی گواهی» است که بر پایه اعتماد معرفتی به گوینده صادق شکل می‌گیرد. در این چارچوب، پیامبر به عنوان ناقل امین وحی در نظر گرفته می‌شود و مخاطب از طریق دلایل عقلی، تجربی و تاریخی به صداقت او اعتماد می‌کند. در نتیجه، معرفت دینی مبتنی بر خبر موثق از منبعی صادق تلقی می‌شود. با این حال، باید توجه داشت که کارکرد این رویکرد در مورد امور محسوس که مخاطب از پیش با آن آشنایی دارد، با کارکرد آن در مواجهه با امور ماورای حس متفاوت است؛ چرا که در مورد اخیر، گواهی لزوماً به آگاهی منتهی نمی‌شود. و روشن است که بسیاری از مضامین وحی مربوط به امور ماورائی است. در برابر این نگرش، حکمت متعالیه، رویکردی وجودی و شهودی به معرفت دینی ارائه می‌دهد که در آن، معرفت نه صرفاً بازنمایی مفهومی، بلکه نحوه‌ای از اتحاد با حقیقت معلوم است. مطابق با مبنای «اتحاد عاقل و معقول» در فلسفه صدرای، انسان در هر سطح از ادراک با متعلق شناخت خود متحد می‌شود. به عبارت دیگر، با توجه به مراتب سه‌گانه ادراک (حس، خیال و عقل) و متناسب با متعلق علم (امور محسوس، متخیل و معقول)، فرد در سطوح مختلف شناختی قرار می‌گیرد. بالاترین مرتبه ادراک، که مرتبه عقلانی است، مرتبه حقیقت وحی به شمار می‌رود. بنابراین، برای درک عمیق محتوای وحیانی، انسان باید با معقولات متحد گردد. در حقیقت، تنها از طریق چنین اتحادی است که فرد حقیقتاً عالم می‌گردد؛ چرا که صرف شنیدن گزاره‌های حق و حتی باور قلبی به آن‌ها، نمی‌تواند ضامن تحقق علم یا ایمان حقیقی در انسان باشد. همچنین صدرا تفاوت سه راه کسب علم (اکتساب، الهام و وحی) را در چگونگی دریافت علم می‌داند، نه در محتوای آن. اکتساب، روش علما و به‌نحو تدریجی است، در حالی که الهام و وحی دفعی هستند، با این تفاوت که در وحی، رویت ملک نیز محقق می‌گردد. از این رو وی معتقد است درک حقیقی صدق پیامبر از طریق شهود شخصی بوده و مشاهده حقیقت، نیاز به استدلال برای اثبات صدق گفتار نبی را از بین می‌برد. این مقاله با مقایسه این دو رویکرد، گذار از معرفت مبتنی بر گواهی به معرفت مبتنی بر آگاهی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که در نگاه صدرایی، ایمان دینی هنگامی اصیل است که از سطح تصدیق زبانی فراتر رفته و به

۱ دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (sfnik98@gmail.com)

۲ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (m.saatchi@motahari.ac.ir)

درک حضوری حقیقت منتهی شود. چنین برداشتی از وحی می‌تواند پیامدهای معرفت‌شناختی و تربیتی عمیقی در پی داشته باشد که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در سه محور زیر خلاصه کرد: نخست آنکه وحی نه صرفاً به‌عنوان منبعی بیرونی برای دریافت گزاره‌های دینی، بلکه به‌مثابه الگویی برای شهود درونی انسان کامل تلقی گردد. دوم اینکه در این دیدگاه، جایگاه پیامبر نه فقط در مقام ناقل پیام، بلکه به‌عنوان شاهد و عارفی که به حقیقت هستی دست یافته است، ارتقا می‌یابد. سوم اینکه مخاطب وحی در این نگاه، به‌جای پذیرش منفعلانه، به سلوک فعالانه و ادراک ژرف‌اندیشانه فراخوانده می‌شود تا از رهگذر تعقل و تهذیب نفس، به فهمی حضوری و حقیقی از دین نائل آید. واژگان اصلی: وحی، معرفت‌شناسی گواهی، حکمت متعالیه، ملاصدرا، اتحاد عاقل و معقول، علم حضوری.

چالش جریان الحاد جدید بر وحی و نبوت: بررسی و پاسخ‌های فلسفی

سیدعلی واعظزاده^۱

جریان الحاد جدید با نمایندگانی چون ریچارد داوکینز، دنیل دنت، سم هریس و کریستوفر هیچنز، با رویکردهای طبیعت‌گرایانه و عقل‌گرایی افراطی، مفاهیم وحی و نبوت را به چالش کشیده است. این جریان با تکیه بر نظریهٔ تکامل و دستاوردهای علوم شناختی، وحی را پدیده‌ای ذهنی یا روان‌شناختی قلمداد می‌کند که فاقد اعتبار معرفتی است. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی-انتقادی، مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی الحاد جدید را در نفی وحی بررسی می‌کند. سؤال اصلی پژوهش این است که آیا چارچوب‌های فلسفی مبتنی بر سنت اسلامی و اندیشه‌های معاصر فلسفه دین، می‌توانند پاسخ‌های معتبری به چالش‌های الحاد جدید ارائه دهند؟ روش پژوهش مبتنی بر تحلیل انتقادی استدلال‌های جریان الحاد جدید از جمله طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه است. در مقابل، از معرفت‌شناسی گواهی به‌عنوان رویکردی نوین برای اثبات اعتبار معرفتی وحی استفاده شده است. این چارچوب نشان می‌دهد که بخش عمدهٔ معرفت بشری بر اعتماد به گواهی دیگران استوار است و وحی نیز می‌تواند در این چارچوب معرفتی توجیه شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تلفیق دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی مانند ملاصدرا در باب علم حضوری با آرای فیلسوفان معاصر چون آلون پلنتینگا در خصوص معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، چارچوب معرفتی قدرتمندی برای دفاع از وحی و نبوت فراهم می‌سازد. نوآوری اصلی این پژوهش، ارائهٔ «نظریهٔ اعتبار خاص وحی» است که بر اساس آن، وحی نه تنها با عقلانیت در تعارض نیست، بلکه می‌تواند منبعی معتبر برای معرفت بشری محسوب شود. همچنین، این پژوهش با تبیین مفهوم «معقولیت مشروط» در پذیرش وحی، استدلال می‌کند که باور به وحی می‌تواند در زمرهٔ باورهای پایهٔ موجه قرار گیرد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که نقدهای الحاد جدید، به‌رغم ظاهر علمی، دچار کاستی‌های فلسفی و منطقی جدی هستند. مغالطهٔ طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، که اساس بسیاری از این استدلال‌هاست، نمی‌تواند به نفی امکان وجود عوالم فراطبیعی بینجامد. این پژوهش با ارائهٔ مدل «تعامل دوسویه علم و وحی» نشان می‌دهد که آموزه‌های وحیانی می‌توانند در عصر علم، اعتبار معرفتی خود را حفظ کنند.

واژگان اصلی: الحاد جدید، وحی، نبوت، طبیعت‌گرایی، معرفت‌شناسی گواهی، معرفت‌شناسی اصلاح‌شده.

^۱ دکتری نقد الحاد جدید، مؤسسه دین‌پژوهی التوحید، جامعة المصطفی العالمية بجنورد
(salivaezzadeh@gmail.com)

مقایسه معاد و جسمانی بودن آن در قرآن و اناجیل اربعه

شهاب‌الدین وحیدی مهرجردی^۱

حقیقت‌جویی و تلاش برای رسیدن به حقیقت، از جمله خصوصیات انسان است که او را به تحقیق در مبدأ و معاد و باور به عالم پس از مرگ، که یکی از اندیشه‌های دیرین بشر بوده است، وامی‌دارد. از این جهت، ادیان توحیدی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) پیروان خود را به روزی که به حساب همگان رسیدگی می‌شود وعده می‌دهند. در کتب مقدس تورات و اناجیل اربعه در مورد چگونگی معاد و کیفیت پاداش و عذاب و نیز چگونگی حشر انسان‌ها، مسئله زنده کردن مردگان، بهشت و جهنم و حتی نحوه معاد به صورت جسمانی یا روحانی بحث شده است. در کتاب اناجیل اربعه از آن جهت که روح آدمی فناپذیر است، مرگ پایان نهایی و کامل انسان نیست زندگی پس از مرگ وجود دارد که عناصر اصلی آن عبارتند از: روز داوری، رستخیز مردگان و انتقال افراد به بهشت یا دوزخ بر طبق اعمال نیک یا بد بر روی زمین، و حیات ابدی برای نیکوکاران، فنا و نابودی برای بدکاران. بحث‌هایی به صورت کلی مطرح شده است. اما در قرآن بارها به قیامت (بازگشت به حیات، بعث) اشاره شده است. تعبیر یوم الدین، یوم القیامه و... یک مفهوم مرادفاند و عبارت است از حشر همه نژادهای آدمی، یعنی هر فردی به اقتضای اعمالی که در دنیا به جا آورده، مؤاخذه خواهد شد و مورد پاداش و یا عقاب قرار خواهد گرفت. در نهایت در قرآن بر خلاف انجیل اربعه، مسئله معاد با جزئیات دقیق‌تر و به صورت گسترده‌تر بیان شده است. این پژوهش با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی تلاشی است برای پاسخ به این سوال، که معاد و عالم پس از مرگ در مسیحیت و اسلام چگونه بیان شده است؟ برای این منظور، آیات مربوط به معاد در قرآن و اناجیل اربعه بیان شده و با یکدیگر مقایسه شده‌اند. در نهایت به این پرسش می‌پردازد که: مراد جسمانی بودن معاد از دیدگاه قرآن و اناجیل اربعه جسم برزخی است یا جسم دنیوی و ضخیم؟ اینگونه به نظر می‌رسد که در این زمینه قرآن و اناجیل اربعه دیدگاه‌های متفاوتی را بیان داشته‌اند.

واژگان اصلی: معاد، معاد جسمانی، قرآن، اناجیل اربعه.

تمایز وحی قرآنی و شهود عرفانی در دیدگاه ابوحامد غزالی

فاطمه محمد^۱

از آنجایی که اندیشمندان مسلمان همواره تفاسیر مختلفی در خصوص مسئله وحی بیان داشته‌اند که غالباً هم کلامی و فلسفی و تا حدودی روان‌شناسانه است، در این تفاسیر گاهی وحی با الهام و شهود عرفانی خلط شده و به جای هم به کار رفته‌اند. از این رو نوشتار حاضر با محوریت ابوحامد محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ه.ق) به بررسی این مهم در آراء این متفکر بزرگ مسلمان می‌پردازد و نشان می‌دهد که از دیدگاه غزالی بین وحی قرآنی و شهود عرفانی تمایز وجود دارد. وی در امتداد تأثیر از ابن‌سینا در این زمینه، به تبیین جدیدی از وحی می‌پردازد. از دیدگاه غزالی، وحی الهی فرآیندی است که از طریق انبیاء پیام الهی را به بشریت منتقل می‌کند و برای پیامبران، تجربه‌ای فراتر از عقل صرف است. غزالی وحی را به سه نوع تقسیم می‌کند که عبارتند از: (۱) وحی نبوی (دریافت مستقیم پیام از سوی خدا)، (۲) وحی درونی (شهود و الهام) و (۳) وحی الهی (درک و دانش الهی که از طریق عقل به دست می‌آید). غزالی بررسی خود درباره ساختار قرآن و علوم مندرج در آن را بر مبنای عرفانی استوار می‌سازد. به علاوه، وی بر مبنای تناظر مراتب جهان، انسان و قرآن بر این باور است که انسان واجد صورتی مختصر از جهان و مشتمل بر مراتب عوالم ملک و ملکوت است. از سوی دیگر، قلب آدمی این قابلیت دارد تا با سلوک عارفانه خود، جمیع علوم را که مندرج در قرآن نیز است شهود نماید و بدین طریق به فهم قرآن و نیز افعال الهی در جهان نائل آید. در نهایت می‌توان گفت تبیین نهایی غزالی از وحی، عرفانی است، اما رویکردهای کلامی و فلسفی را نیز داراست.

واژگان اصلی: وحی قرآنی، شهود عرفانی، ابوحامد محمد غزالی، الهام، کشف و شهود، وحی

درون

۱ دکتری فلسفه غرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (fmohammad90@gmail.com)

امکان‌سنجی تعامل علوم شناختی و آموزه‌های وحیانی

عیسی محمدی‌نیا^۱

در دو دهه اخیر، پیشرفت‌های چشم‌گیر در علوم اعصاب و روان‌شناسی شناختی، افق‌های جدیدی را برای فهم پدیده دین گشوده است. از سوی دیگر، معارف وحیانی در ادیان ابراهیمی، به ویژه اسلام، مدعی ارائه حقایق فرابشری هستند که از طریق فرایند وحی به بشر منتقل شده‌اند. این پژوهش که به بررسی تعامل سازنده میان علوم شناختی دین و معارف وحیانی در سنت اسلامی با رویکردی میان‌رشته‌ای می‌پردازد، با روش تحلیلی-تلفیقی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که چگونه می‌توان از یافته‌های علوم شناختی برای فهم عمیق‌تر مکانیسم‌های دریافت و پردازش معارف وحیانی بهره برد، بدون آنکه به دام تقلیل‌گرایی علمی افتاد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که علوم شناختی دین با کشف مکانیسم‌هایی مانند «نظریه ذهن»، «تشخیص عاملیت افراطی» (HADD) و «سامانه استنتاج هدف‌مند»، ابزارهای مفهومی ارزشمندی برای تبیین چگونگی شکل‌گیری باورهای دینی در اختیار می‌گذارد. مقاله حاضر با ارائه «مدل سطوح سه‌گانه تعامل» پیشنهاد می‌کند که می‌توان رابطه علوم شناختی و معارف وحیانی را در سه سطح تحلیل کرد: سطح عصب‌شناختی (مطالعه مکانیسم‌های عصبی)، سطح روان‌شناختی (بررسی فرایندهای شناختی) و سطح الهیاتی (تبیین فلسفی). این مدل نشان می‌دهد که چگونه هر یک از این سطوح می‌توانند به غنای فهم ما از پدیده وحی کمک کنند. در بخش پایانی، مقاله به مهم‌ترین چالش‌های این تعامل - از جمله مسئله تقلیل‌گرایی، چالش عصمت و تنوع فرهنگی - پرداخته و راهکارهایی برای مواجهه با آنها ارائه می‌دهد. نتیجه‌گیری تحقیق حاکی از آن است که تعامل سازنده این دو حوزه نه تنها به درک عمیق‌تر از دین می‌انجامد، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز ظهور شاخه‌ای جدید با عنوان «الهیات شناختی» در مطالعات دینی باشد.

واژگان اصلی: علوم شناختی دین، معارف وحیانی، فطرت، عصب‌شناسی دین، الهیات شناختی.

سنجش تعامل وحی الهی با سایر منابع شناختی بشر در سنت فلسفه اسلامی

ملیحه محمودی^۱

در سپهر معرفت‌شناسی اسلامی همواره این پرسش بنیادین مطرح بوده که چگونه می‌توان میان داده‌های وحیانی و یافته‌های عقلی-تجربی بشر پیوندی نظام‌مند برقرار نمود؟ این پژوهش در پی واکاوی این مسئله کلیدی است که آیا وحی به‌مثابه یک نظام معرفتی خودبسنده عمل می‌کند یا در تعاملی دیالکتیکی با دیگر منابع شناخت قرار دارد؟ مطالعه حاضر سه هدف عمده را دنبال می‌کند: نخست، تحلیل جایگاه هستی‌شناختی وحی در منظومه فکری سه تن از برجسته‌ترین شارحان فلسفه اسلامی ابن‌سینا، ملاصدرا، علامه طباطبائی؛ دوم کشف الگوهای تعامل وحی با ساحت‌های مختلف شناخت بشری؛ سوم، ارائه چهارچوبی نوین برای فهم پویایی این ارتباط. این پژوهش با بهره‌گیری از رهیافتی تحلیلی-تفسیری و با استناد به آثار اصلی این متفکران به خوانشی نو از آرای ایشان دست زده و به نتایج قابل توجهی دست یافته است: (۱) در دستگاه فکری ابن‌سینا، وحی و عقل به‌مثابه دو جریان موازی و مکمل یکدیگر تصویر می‌شوند؛ (۲) ملاصدرا با ارتقای جایگاه وحی به سطحی فرارونده، آن را فراسوی محدوده‌های معرفت عقلی قرار می‌دهد؛ (۳) علامه طباطبائی از مسیر «وحدت‌گرایی معرفتی»، وحی را تاج سر سلسله‌مراتب شناخت می‌داند؛ یافته‌ها نشان می‌دهد که در تمامی این دیدگاه‌ها، وحی نه نافی که کامل‌کننده دیگر روش‌های شناخت است. واژگان اصلی: معرفت وحیانی، خردورزی فلسفی، شناخت‌شناسی دینی، سنت فلسفی اسلامی، منابع معرفتی.

۱ مربی گروه الهیات، دانشگاه پیام نور (mahmaliheh@gmail.com)

مناسبات میان وحی و متون دینی با علوم تجربی نوین در ادیان ابراهیمی جهانگیر مسعودی^۱

با شکل‌گیری دنیای مدرن، مسئله مناسبات میان دین و مدرنیته به مهم‌ترین چالش و دغدغه اصلی تمام دین‌داران، خاصه در ادیان ابراهیمی تبدیل می‌شود. مسئله مزبور مصادیق و ابعاد بسیار گسترده‌ای دارد که یکی از آن‌ها نسبت میان وحی و متون مقدس در ادیان یادشده با یافته‌ها و مقدسات دنیای مدرن است. به‌طور مشخص مناسبات میان متون مقدس در ادیان ابراهیمی با دستاوردهای علوم تجربی جدید از جدی‌ترین چالش‌ها برای دین‌داران به‌شمار می‌آید. آنچه در این نوشتار دنبال می‌شود تحلیل نحوه مواجهه گروهی از اندیشمندان مسلمان با مسئله یادشده است. این گروه را می‌توان «ساینتیست‌های مسلمان» نامید؛ کسانی که مهم‌ترین ویژگی‌شان این است که می‌کوشند اعتبار حاصل از مقدسات دنیای مدرن را به اعتبار مقدسات اسلامی خود اضافه کنند و با مصادره به مطلوب کردن علوم جدید ارزش افزوده‌ای به اصالت و هویت دینی خود ببخشند. در تحلیل این نوشتار، ساینتیسم اسلامی پروژه‌ای است که از مراحل رادیکال‌تری شروع می‌شود، ولی بعد از آزمون و خطاهای بسیار به نسخه‌های ضعیف‌تری تقلیل می‌یابد. نسخه نخستین این پروژه در ادعای معجزات علمی در متون مقدس اسلامی صورت‌بندی می‌شود. مرحله دوم که نسخه اصلاح‌شده این پروژه است، امکان استخراج نظریه‌های علمی از متون مزبور را مطرح می‌کند و ضعیف‌ترین نسخه پروژه مزبور به امکان الهام از متون مقدس برای تولید علوم و فناوری‌های نوین در دنیای معاصر باور دارد. می‌توان نشان داد که «ساینتیسم اسلامی» نسخه‌های مشابهی نیز در سایر ادیان ابراهیمی داشته یا دارد. به اعتقاد نگارنده، می‌توان گفت که ظهور و تداوم پروژه ساینتیسم دینی از نوع اسلامی یا مسیحی یا یهودی آن ناشی از چالشی است که می‌توان آن را چالش هویت و اصالت نامید، هویت و اصالتی که هیچ نوع غیریتی را برنمی‌تابد. هیچ نهاد مقدسی که هویت و اصالت خود را بر بی‌نظیربودن تعریف می‌کند، نمی‌تواند امر مقدس دیگری را در عرض خود تحمل کند، لذا در برقراری رابطه با امر دوم یا آن را نفی می‌کند و یا آن را به‌نفع خود مصادره به‌مطلوب می‌کند. شکل‌گیری مناسبات میان علوم جدید با وحی و متون مقدس دینی در ادیان ابراهیمی را می‌توان در چنین فضایی باز تعریف و تحلیل کرد.

واژگان اصلی: وحی، متون مقدس، علوم تجربی نوین، ساینتیسم دینی، ساینتیسم اسلامی، هویت و اصالت دینی.

^۱ استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (masoudi-g@um.ac.ir)

معرفت‌شناسی فضیلت ضدبخت و معرفت به وحی

فاطمه مشک‌یاف مقدم^۱

معرفت‌شناسی فضیلت ضدبخت، نظریه‌ای مطرح در معرفت‌شناسی معاصر است که در واکنش به ایرادات گتیه شکل گرفته و بر دو اصل مصونیت و اصل توانایی‌های شناختی عامل استوار است. بر اساس این نظریه، معرفت عبارت است از باور صادقی که هم از بخت معرفتی مصون است و هم از طریق به‌کارگیری توانایی‌های شناختی عامل یا همان فضائل فکری وی به‌دست آمده است. از جمله چالش‌هایی که این نظریه با آن مواجه است، معرفت برآمده از وحی الهی است. وحی منبعی است که معرفت را از طریق یک عامل متعالی و نه از طریق توانایی‌های شناختی عامل فراهم می‌آورد. فرد، چنین معرفتی را صادق می‌داند صرفاً بدین دلیل که از جانب خداوند وحی شده است. به عبارت دیگر، کامیابی شناختی این فرد به سبب مداخله عاملی غیر از توانایی‌های شناختی وی است و این امر، نگرانی‌هایی برای تأثیر بخت معرفتی پدید می‌آورد. بنابراین، به نظر می‌رسد که چنین معرفتی بر اساس معرفت‌شناسی فضیلت ضدبخت، معرفت به حساب نیاید؛ حال آن که چنین نیست. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این نظریه، این قابلیت را دارد که با معرفت برآمده از وحی نیز سازگار باشد. فضائل فکری‌ای چون تواضع فکری، گشودگی نسبت به گزینه و توجه به ادله می‌توانند در پذیرش و تصدیق وحی، نقش فعال ایفا کنند. این مقاله با روشی توصیفی-تحلیلی به بررسی این مطلب می‌پردازد و در نهایت نشان می‌دهد که معرفت برآمده از وحی نیز می‌تواند معیارهای معرفت‌شناسی فضیلت ضد بخت را برآورده سازد. بر اساس این مقاله می‌توان میان معرفت‌شناسی فضیلت ضد بخت و معرفت-شناسی دینی ارتباط برقرار کرد.

واژگان اصلی: معرفت‌شناسی فضیلت ضد بخت، بخت، وحی، فضائل فکری، توانایی‌های شناختی.

۱ دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم (f.meshki.95@gmail.com)

بازتعریف آموزه‌های وحیانی در معنویت‌های الحادی؛ با تأکید بر پیامدهای آن در حقوق

کیفری

سیدعلی موسوی^۱

عصر مدرن و پسامدرن با تحولات بنیادین در اندیشه و سبک زندگی بشر همراه بوده است. در این میان، نگرش انسان نسبت به مقولاتی چون خدا، دین و معنویت نیز دچار تغییر شده و جریان‌هایی نظیر الحاد جدید و معنویت‌گرایی سکولار ظهور و گسترش یافته‌اند. این جریان‌ها، نه تنها به انکار خدا و آموزه‌های سنتی دینی می‌پردازند، بلکه تلاش دارند تا با ارائه الگوهای جایگزین، مفاهیم و کارکردهای روانی، اخلاقی و اجتماعی دین را در پارادایمی جدید، با اتکا به عقلانیت بشری، تجربه‌گرایی و با صورت‌بندی‌هایی متفاوت، بازسازی کنند. پژوهش حاضر با هدف تبیین چگونگی بازتعریف مفاهیم وحیانی نظیر خدا، وحی، گناه، مسئولیت، کیفر، رستگاری و اعمال ممنوعه در گفتمان‌های معنویت‌گرایی الحادی و تأثیر آنان بر حقوق کیفری انجام شده است. چارچوب نظری پژوهش بر مقایسه تطبیقی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزشی آموزه‌های وحیانی با دیدگاه‌های رایج در معنویت‌گرایی سکولار مبتنی است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای در حوزه فلسفه دین، الهیات، جامعه‌شناسی دین و حقوق استخراج و تحلیل شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که معنویت سکولار با تأکید بر انسان‌محوری و خودمختاری، مفاهیم وحیانی را به شکلی دگرگون‌شده بازسازی کرده است: «گناه» به خطای فردی در مسیر شکوفایی یا رنج‌رسانی کاهش یافته، «مسئولیت» در چارچوب تعهد فرد به خود یا جامعه معنا شده، «کیفر» به اصلاح اجتماعی و بازتوانی مجرم فروکاسته، و «رستگاری» عمدتاً در قالب به‌زیستی روانی و آرامش درونی در همین جهان فهم شده است. همچنین، اعمال ممنوعه در ادیان وحیانی مانند سقط جنین یا هم‌جنس‌گرایی، تحت ارزش‌های سکولار چون آزادی و اصل ضرر، بازتفسیر شده و گاه از دایره جرائم خارج می‌شوند. این بازتعریف‌ها چالش‌هایی جدی برای نسبت آموزه‌های وحیانی با نظام‌های معاصر اخلاقی و حقوقی پدید می‌آورند.

واژگان اصلی: خدا، فلسفه دین، وحی و نبوت، معنویت‌های الحادی، آموزه‌های وحیانی، بازتعریف، معنویت مصرفی، حقوق کیفری.

^۱دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، جامعه المصطفی العالمية و پژوهشگر مؤسسه التوحید
(s.abohamed.mosavi@gmail.com)

فلسفه وحی از دیدگاه هرمان باوینک و علامه طباطبائی: مقایسه و نقد

هادی وکیلی^۱

هدف این مقاله بررسی دو منظر فلسفی-الهیاتی دربارهٔ وحی از هرمان باوینک (الهی‌دان پروتستانی) و علامه طباطبائی (فیلسوف و مفسر شیعی)، و ارزیابی نحوهٔ تعامل آن دو با مفاهیمی چون معرفت الهی، وحی و حقیقت دینی است. با به‌کارگیری روش مقایسه‌ای-انتقادی، این کار دو محور اصلی را دنبال می‌کند: (۱) بسترسازی مفهومی و مبانی معرفتی هر دو ناقد: تعریف وحی، ملازمت آن با وحی عامه و خاصه، و منطق استدلال الهیاتی؛ (۲) کارکرد و نقش وحی در گفتمان الهیاتی هر دو سنت: منبع و معیار ولایت معنوی، رابطه وحی با عقل و تجربه دینی، و پیامدهای فقهی-اخلاقی. در چارچوب باوینک، وحی به‌عنوان بیان رویارویی خداوند با انسان و تکمیل شناخت انسان از طریق کتاب مقدس و عمل روح‌القدس تفسیر می‌شود، با تأکید بر قطعیت و اعتبار کتاب مقدس و وحدت شریعت الهی. در چارچوب طباطبائی، وحی به‌عنوان فرایند ارتباطی بین خدا و انسان مطرح می‌گردد که با روشن‌گری و حیانی (وحی الهی) و تبیین قرآنی از طریق تفسیر اصولی و فلسفی، به شناخت معنادار و تلقی عقلانی از واقعیت منجر می‌شود. مقایسه نشان می‌دهد که هر دو طرف از احتمالات تکامل معرفت دینی و هم‌زیستی عقل با وحی سخن می‌گویند، اما تفاوتی بارز در فهم اعتبار مطلق کتاب مقدس/قرآن و رابطهٔ بین وحی و عقل مشاهده می‌شود: باوینک بر پایهٔ چارچوب سنتی کتاب‌محور و شیوهٔ استدلالی کلیسایی تأکید می‌کند، در حالی که طباطبائی با رویکردی تفسیر فلسفی-قرآنی به وحی از منظر حکمت اسلامی می‌نگرد و پویایی و جامعیت معنا را در مواجهه با عقل و تجربهٔ دینی می‌بیند. مقایسه نشان می‌دهد که هر دو دیدگاه به تعمیم وحی به عنوان نقطهٔ اتصال انسان و خدا می‌انجامد، اما باوینک در تعیین تاریخی وحی و پای‌بندی بیشتر به سنت کتاب‌محور و عقل تقلی محدودتری دارد، در حالی که علامه طباطبائی با نگرش تلفیقی عقلانی-تقل وحی را به‌عنوان جریان معنوی پویا و قابل تفسیر تاریخی می‌بیند. نقد اصلی این است که هر دو دیدگاه به‌نوعی با چالش تبیین کارآمد تجربهٔ شخصی دینی و نسبت آن با گسترش فهم جمعی وحی مواجه‌اند و پژوهش حاضر، برای هر دو، پیشنهاد می‌کند تا چارچوب میان‌رشته‌ای تفسیر وحی با درنظرگرفتن تفاوت‌های فرهنگی-اجتماعی منابع الهی به‌کار گرفته شود. نقد این دو منظر نشان می‌دهد که امکان هم‌زیستی ضروری وحی با پرسش‌های مدرن معرفتی وجود دارد اما منازعاتی دربارهٔ منبع قطعی، تأویل‌پذیری و کارکرد الهیات در اجتماع وجود دارد که از طریق بازتعریف مفهومی وحی قابل مذاقه است.

واژگان اصلی: وحی، باوینک، علامه طباطبائی، فلسفه دین، تفسیر دینی، معرفت الهی، رابطهٔ عقل و دین، نقد مقایسه‌ای.

۱ دانشیار پژوهشکدهٔ فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (drhvakili@gmail.com)

ماهیت وحی و مسئله تأویل در کلام متقدم

حسین هوشنگی^۱

هر دو موضوع حقیقت وحی و تأویل آنگاه که با نظر به مبادی آن‌ها و به روش عقلی مورد بحث قرار گیرند، از مباحث فلسفی محسوب می‌شوند و لذا از همان ابتدا در فلسفه اسلامی و کلام نظری (دقیق الکلام) مورد مذاقه قرار گرفتند. متکلمان در این مسیر فضل تقدم داشتند. حقیقت وحی و تأویل با یکدیگر ربط وثیقی دارند، چون تلقی ما از اینکه مثلاً ماهیت وحی زبانی و گزاره‌ای باشد یا وحی از سنخ حقایق وجودی و معنوی باشد، عملاً تأثیر تامی در نحوه و روش فهم وحی دارد. البته هر نوع تبیینی از حقیقت وحی در تلقی ما از نبوت و چایگاه وجودی و معنوی نبی نیز مؤثر است. وحی به لحاظ نظری از دو منظر صفات الهی (صفت کلام) و حدوث یا قدم کلام الهی در علم کلام محل توجه قرار گرفت. یک دیدگاه، کلام الهی را به عنوان صفت ذاتی الهی، غیرمخلوق (قدیم) می‌دانست، ولی بالطبع با معضل ربط کلام نامخلوق با کلام وحی شده و مکتوب (قرآن) مواجه می‌شد و نیز می‌بایست در این خصوص که آیا وحی ماهیتاً زبانی است یا غیرزبانی موضع خود را روشن می‌کرد. اشاعره با تفکیک میان کلام نفسی (قرآن قدیم و غیرلفظی) و کلام ملفوظ، عملاً حقیقت کلام الهی را امری غیرزبانی دانستند و در واقع پیش‌گام آراء عرفانی و فلسفی در این خصوص شدند. توضیح آنکه در فلسفه مشاء وحی از سنخ و جنس حقایق معقول محسوب می‌شود که از خلال اتصال عقل قدسی و حدسی نبی با عقل فعال، عاید نبی می‌شود. البته در فلسفه اشراق و متعالیه نیز حقیقت وحی از سنخ حقایق مجرد، وجودی و بسیط است که نبی در اتحاد وجودی با مراتب هستی به آن حقایق نائل می‌آید. از نظر اشعری کلام خدا به عنوان صفت ذاتی، امری واحد و غیرمخلوق است، اما کلام نازل (و زبانی) عبارات و رسومی است که جانشین کلام الهی شده است. در مقابل این‌ها، معتزله از موضع انکار صفات، کلام الهی را مخلوق و عبارت از کلمات الهی می‌دانند که ماهیتاً از سنخ کلام انسانی است. شیخ مفید هم دیدگاه مشابهی را اتخاذ کرده است. اینک اگر حقیقت وحی را لفظی بدانیم آنگاه یا مانند حنابل و اهل حدیث که چنین موضعی داشتند به مسیر نفی تأویل و اتخاذ دیدگاه تشبیهی کشیده می‌شویم یا حداکثر مانند معتزله تأویل مجازی را می‌پذیریم. دیدگاه فلاسفه مشاء نیز که به محاکات خیال نبی از حقایق عقلی و حیانی قائلند همین سمت و سو را می‌یابد. اما از منظر اشراقی و حکمت متعالیه، مفسر بسته به مراتب و وجودی و صفای باطن و ارتقاء معنوی خود فراتر از علوم حصولی خیالی و عقلی و از طریق تأویل وجودی به حقایق عمیق‌تر و بواطن ژرف‌تری از مراتب وحی و حقیقت و حیانی نائل می‌آید.

واژگان اصلی: پیامبری، وحی، معاد، تفکر اسلامی و مسیحی، نبوت.

۱ استاد گروه فلسفه و کلام دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) (h.hooshang@isu.ac.ir)

تأملی در مدخلیت وجودی نبی در معجزه: کسب یا تجربه

نجف یزدانی^۱

محدوده و گستره تأثیر نفس و شخصیت نبی در نبوت و معجزات وی مسئله اصلی در این نوشتار است. هر چند قدرت و اراده خداوند، مبدأ و علت اصلی معجزات به‌شمار می‌رود، اما تحقق آن چه نسبتی با پیامبر دارد؟ آیا همین فعل می‌تواند از دست فرد دیگری به جز نبی صادر شود یا تحقق آن منوط به وجود چینی فردی است؟ در باب معجزات فعلی به این صورت‌بندی می‌توان پرداخت که نفس پیامبر دارای تأثیرگذاری واقعی بوده و صرفاً مجرا و ابزاری برای تحقق معجزه نیست. در حقیقت تحقق معجزه مانند نظریه کسب اشاعره نیست که هم‌زمان با تحقق فعل معجزه توسط خداوند، نبی فعل معجزه را کسب نماید، بلکه در طول اراده و قدرت الهی، شخصیت پیامبر نیز در تحقق معجزه موضوعیت داشته و بدون چینی رتبه‌ای از وجود فاعل (نبی)، امکان تحقق امر خرق عاده در حد اعجاز قابل تبیین نیست. تصور اینکه خداوند اراده کرده و این اراده صرفاً به دست پیامبر صورت گرفته و هر فرد دیگری هم می‌بود، چینی امری قابل تصور و تحقق بود، با شأنیت پیامبری سازگار نیست. در خصوص معجزه قرآن نیز چنین پرسشی قابل طرح است که آیا وحی در اصل حقیقی است از جانب پیامبر که خداوند اراده کرده و از زبان پیامبر صادر شده است یا معجزه قرآن با موضوعیت و شأنیت اصلی پیامبر قابل توجه است. این فرض تیغه دو لبه است؛ از سویی بدون در نظر موضوعیت پیامبر در وحی، شأن پیامبر صرفاً انتقال‌دهنده صوری پیام در نظر گرفته می‌شود و از طرف دیگر با در نظر گرفتن شأنیت پیامبر و اثرگذاری واقعی، خطر تحریف و دخالت و بشری شدن وحی پیش کشیده می‌شود. وجه دیگر این مسئله در نگرش تجربه دینی به وحی مورد بحث قرار گرفته است. در مورد وحی دیدگاه‌های مختلف وجود دارد. در تفسیر گفت‌و شنودی از وحی نهایتاً می‌توان گفت این شخص توان شنود داشته و صرفاً ابزاری برای انتقال این پیام است، اما در تفسیر تجربه دینی از وحی حقیقتاً پیامبر تأثیر داشته و در یک رابطه حقیقی با مبدأ وحی، چینی تجربه‌ای شکل می‌گیرد. هر کدام از این فروض و نسبت هر یک از دیدگاه‌های منتخب در خصوص تفسیر وحی با گستره مدخلیت نبی، لوازم و پیامدهایی خواهد داشت که در مقاله پی گرفته خواهد شد.

واژگان اصلی: نبوت، وحی، فاعل معجزه

بازخوانی مسئله وحی در حکمت متعالیه با تقریری وجودشناختی

محمد حسن یعقوبیان قمشه^۱

بررسی چیستی وحی به معنای کیفیت رابطه نبی با خداوند، از دیرباز در جریانات معرفتی مختلف فرهنگ اسلامی و از جمله فلسفه، مورد توجه بوده و لذا از فارابی تا ملاصدرا بدان پرداخته‌اند. وحی در حکمت متعالیه دارای اضلاع ثلاثه هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی و جامع سه رویکرد کلامی، عرفانی و فلسفی است. این رویکردها با تفکیک پوسته ظاهری و با تمرکز بر هسته معرفتی‌شان، به هم‌زیستی تن داده‌اند. بدین‌سان، ملاصدرا با الگویی دو قوسی از انبعاث نفس نبی در عوالم هستی سخن گفته و با نزدیک‌سازی عقول افلاطونی به ملانکه الهیه و الواح علمیه، کوشیده تا حدس سینوی، الهام غزالی و کشف ابن‌عربی را در کنار یکدیگر بنشانند و البته با پررنگی بُعد کشفی وحی، سمع را به بصر نزدیک نموده است. در واقع، از منظر حکمت متعالیه، وحی به عنوان نبوت ساریه در عالم وجود مطرح شده و از آنجا که به‌عنوان یک حقیقت وجودی، مقول بالتشکیک است، بنا به مراتب مختلفه موجودات، دارای ماهیات متعدده است. لذا صرف پرسش از ماهیت واحده وحی، مطرح نشده است. مرتبه اعلی و اشرف، وحی نبوی است که ماهیت ویژه خود را دارد. وحی پیامبر اسلام نیز در اعلی مرتبه انبیا قرار دارد که کشف تام او هم، یک حقیقت ذومراتب است که از قرآن جمعی تا فرقان تفصیلی و از حقایق مبصر به کسوت الفاظ رسیده است. این نگاه وجودی، نوعی قرآن‌شناسی و تفسیر وجودی را نیز شکل داده است. البته فهم و شناخت بالکنه وحی نبوی تنها برای نبی امکان‌پذیر است، اما از آنجا که رابطه میان مراتب کلام و وحی الهی به شکل حقیقه و رقیقه است، شناخت بالوجه و فی‌الجمله آن حقیقت به شکل نبوت اکتسابی برای دیگر انسان‌ها نیز ممکن است. چرا که نمودی از رؤیای صادقه و الهام و کشف به انسان‌ها نیز داده شده که ذیل مراتب افضل وحی، امکان معرفت و شناخت حداقلی و محدود به مرتبه‌شان را داشته باشند.

واژگان اصلی: وحی، نبوت، هستی‌شناسی، حکمت متعالیه، ملاصدرا.

^۱ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (mh.yaghoubian@motahari.ac.ir)

Comparative Models of Revelation Across World Religions

Seyedmehrzaad Verdizadegan¹

Revelation, a concept at the core of religious discussion, is mostly studied along doctrinal lines, more often than not associated with one of the three great Abrahamic traditions: Judaism, Christianity, and Islam. The overwhelming majority of literature examines revelation as something God communicates through prophets or scriptures, digesting mostly theological, epistemological, and hermeneutical concerns. On the other hand, comparatively little has been said about other cross-cultural or inter-religious ways in which revelation has been thought or acted out beyond the parameters of these three traditions. For instance, revelatory points or occasions in Hinduism and Buddhism and several indigenous traditions assume non-theistic, cyclical, or cosmological routes that dismantle the prophetic-textual paradigm. In this article, the need for a pluralistic view that considers the category of revelation is rising with urgency. The goal of this study is to investigate how various religious traditions are conceptualized and seek validation for revelatory experiences to establish a typology of revelation across cultures and philosophies. This study tracks shared patterns and major divergences in ways of revelation, such as auditory inspiration, intuitive gnosis, mystical unions, and cosmological insight, by comparing the methods and phenomenological frameworks through qualitative meta-analysis, examining the primary sacred texts, classical commentaries, and recent interpretive scholarship from eight main traditions (including Zoroastrian, Hindu, Buddhist, Taoist, and Indigenous cosmologies). The findings indicate that the Abrahamic model places greater emphasis on historical revelation through prophetic figures and textual discharge and, conversely, in non-Abrahamic systems, valid revelation often comes through inner realization or vision/metaphysical reflection, emergent from cyclical cosmogenesis. In addition, the study has identified at least four recurrent typologies of revelation—atheistically verbal, intuitively mystical, cosmologically symbolic, and ecologically ancestral—that are broadly applicable across doctrinal divides, suggesting an alternative epistemic paradigm for comparative theology. This study extends the concept of revelation across newfound boundaries by including understudied traditions and counterexamples towards equally diverse revelatory epistemologies. Text-centered models have become a th

Keywords: Comparative Theology, Revelation, Revelation Comparative Models, Religious Traditions.

¹ Masters in Islamic theology, Mostafa University, The Netherlands (Mehrzad.verdizadeh@gmail.com)

**The Relationship Between Revelation and the Sources of
Knowledge**
Supratman¹

This paper investigates the hierarchical relationship between human faculties of knowledge, namely the heart (qalb), intellect ('aql), and the senses (ḥawās), and divine revelation (waḥy) in Islamic epistemology. Rather than positioning revelation as an external or opposing source, the study reveals how it functions as the ultimate referent that calibrates and transcends other cognitive tools. Drawing from Qur'anic exegesis, theological discourse, and the sayings and writings of scholars such as Imam Musa Kazim, the analysis highlights the qalb as the locus of receptivity to revelation. At the same time, intellect and sense perception serve auxiliary roles. The research argues that knowledge, in its highest form, is not autonomously constructed but divinely conferred, requiring inner purification and alignment with revealed truth. This integrative model challenges secular epistemologies and offers a paradigm in which intellect and spirit converge through revelation.

Keywords: divine revelation, Islamic epistemology, qalb, intellect, senses, divine knowledge, Imam Musa Kazim.

¹ Lecturer of Bachelor Programme in Forestry, Hasnuddin University, Makassar, Indonesia (supratman@unhas.ac.id)

Mystical Experience and Revelation: A Phenomenological Attempt at Distinction

Betül Akdemir Süleyman¹

In the classical period, mystical experience was interpreted and evaluated within a specific ontological and epistemological framework. In the modern era, however, the philosophical paradigm has shifted: mystical experience is no longer treated primarily as a direct, lived reality, but rather as something to be understood through texts and narratives. This shift raises a crucial question: if we are to take the testimonies of mystics seriously, through what conceptual framework should we interpret such experiences? Drawing on mystical texts and aiming to remain as faithful as possible to the expression of experience itself, certain scholars of mysticism have argued that mystical experience constitutes a pure and immediate experience of unity. This claim has made it possible, on the one hand, to defend the existence of a common core underlying diverse traditions, and on the other, to ground the origins of historical religions in such experience. According to this perspective, the founders of historical religions are seen as mystics, and sacred texts as interpretations of their mystical experiences. Thus, even if religion is grounded in an authentic experience, its discourse becomes a matter of individual interpretation. In this presentation, I will argue that William James's claim that mystical experience serves as the source of historical religions is untenable. I will base this argument on two points, focusing particularly on the prophetic experience of Muhammad (peace be upon him): (1) The prophetic experience does not correspond to the Jamesian notion of mystical experience as an experience of unity; (2) The accounts of prophetic experience do not exhibit the four features identified by James: ineffability, noetic quality, transience, and passivity. Therefore, when we take the founding experience of Islam into account, the claim that mystical experience serves as the source of religion becomes untenable in the absence of a prior philosophical assumption about the nature of that experience.

Keywords: Mystical Experience, Revelation, Phenomenology, William James, Origin of Religion, Ineffability, Philosophy of Religion,

¹ Associate Professor in Philosophy of Religion, Marmara University, Türkiye (beakdemir@gmail.com)

Meaning of Life: An Existential Approach Toward Revelation

Vahid Sohrabifar¹

In this paper, first, I will discuss an important challenge for revelations in the modern world, that is, the question of relevancy to modern people. Then, I turn to the existential approach toward revelation as a possible way of dealing with the challenge of relevancy. This includes the objective of this approach and its difference from other approaches. The existential approach necessitates a distinct interpretive framework, rooted in the following presuppositions: An existential perspective is based on consideration of human conditions and their existential concerns like meaning, life, death, loneliness, freedom, etc. This approach prioritizes contemporary human concerns, diverging from historical, etymological, or theological methods. This approach requires some hermeneutical presuppositions. It assumes that the text has meaning in response to a question, and since questions may vary from time to time, it can relate to different concerns through the ages. In this view, the center of gravity is human concerns today. One of the widespread concerns of our time is the problem of absurdity and the question of the meaning of life. I will discuss the meaning of life in Quranic teachings as an example of the existential approach. Building upon a greater image of existence, the *Quran* offers a normative view of meaningful life. In the Quranic view, humans should pursue a pure life, “Hayat Tayyibah”, a life that has certain goals and is not a pointless game. This goal has been described in a variety of ways, e.g., worshiping God, being a good servant, and gaining knowledge. In this view, there is an existential connection between humans and God. The more humans get closer to God, the more they find meaning, purpose, joy, and if they forget their origin, they are on the way to fall. The *Quran* describes humans as travelers, traders, those being tested, etc. These metaphors make the view of the Quran more accessible and comprehensible for all. By framing existential concerns through relatable metaphors, the *Quran* maintains its relevance to modern audiences.

Keywords: Meaning of Life, Existential Interpretation, Absurdity, The *Quran*.

¹ Assistant Professor of Philosophy of Religion, University of Religions and Denominations, Iran (vsohrabifar@gmail.com)

Deism as Psychology: God from Inside and from Nature

Bilal Sambur¹

Does God exist? How can human individual find God? These are important questions of humanity throughout history. Deism is one of the answers for these essential questions of humanity. Deism is an approach, in which human individual finds God through reason and nature. In other words, deism is not theology, it is a psychology. In deistic psychology, human individual seeks God inside himself and nature. Individual considers himself and nature as the greatest works of God. So, God could only be found through God's works, namely human psychology and nature. Deism aims to go beyond the theological formulas, dogmas and sources of institutional religion. In other words, deism is a reaction and criticism of institutional religion. The reference of deism is individual spirituality, not institutional religion. Deism does not give reference standard religious dogmas, sources, books, institutions and revelations. God has revealed Himself in human spirit, reason and nature. Deistic reaction and criticism of institutional religion represents an important challenge for the great religions of the world. In this paper, we intend to present deism as a criticism of institutional religion and argues that deism is psychology, not religion.

Keywords: deism, individual, institutional religion, God, nature, reason.

¹ Ph.D. Humanities and Philosophy, University of Central Oklahoma, USA (jarollins21@gmail.com)

An Assurance Model of Divine Revelation

Joshua Rollins¹

Revelation is an indispensable source of knowledge of the divine. In this paper, I defend a model of divine revelation that I call “the Assurance Model,” which combines social epistemological considerations of testimony and experiential features of divine illumination. I argue that testimonial assurance is offered to those whom God has enlightened. The assurance God’s enlightenment provides offers recipients conclusive evidence (epistemic reasons) to believe God that rule out relevant alternatives to the content of God’s testimony. The Assurance Model is built upon an understanding of testimony as an interpersonal exchange wherein the testifier invites the recipient to trust by offering assurance that her testimony is true – assurance that provides recipients with conclusive evidence for its propositional content. Divine testimony, then, is a matter of God offering assurance to the recipients of his testimony. God’s assurance provides human recipients with conclusive evidence (epistemic reasons) to believe his testimony. Like other forms of evidence, a piece of testimony is evidence for one only if one apprehends it as supporting the testimony’s propositional content. I argue that God’s testimony that P gives one conclusive evidence (epistemic reason) to believe P only if one apprehends God’s testimony as evidence for P. Apprehending God’s testimony as such requires seeing it as divine testimony. I argue that Jonathan Edwards’s account of the spiritual light explains how testimonial recipients apprehend divine testimony as such, thus come to possess divine testimony as conclusive evidence for its content.

Keywords: Revelation, Trust, Testimony, Evidence

¹ Ph.D. Humanities and Philosophy, University of Central Oklahoma, USA (jarollins21@gmail.com)

The Historicity of Revelation Verses: Approaches, Challenges, and Future Horizons

Qodratullah Qorbani¹

When it comes to the historicity of the verses of divine revelation, two dominant perspectives can be identified. The first emphasizes the *trans-historical* nature of all verses of revelation, rejecting any temporal or spatial limitations. The second highlights the *historical contingency* of the verses of revelation, and in some interpretations, of religion itself. The first view is grounded in the divine origin of the Qur'anic verses, the eternal and comprehensive nature of Islam, and God's perfect knowledge of what benefits His creation, elements that, together, necessitate a trans-historical reading of revelation. In contrast, the second view, in its various forms, underscores the historical context of religion as a phenomenon, of religious texts, and of the interpretations of believers. At its most moderate, this view focuses only on the historicity of certain legal or scientific verses. The underlying assumption of the second view is that the message of revelation had to emerge within the specific temporal, spatial, and cultural conditions of the people at the time of its descent. The challenges faced by both perspectives have prompted efforts toward a *synthesized approach* that seeks to benefit from the strengths of each. This integrated framework includes several key elements: 1. Contextual Comprehension: It begins with the premise that the divine message had to be revealed in a way that was initially understandable to its first audience. However, this does not preclude the existence of deeper or layered meanings within the text. 2. Thematic Classification: Revelation verses should be classified based on their content, such as theological, ethical, narrative, legal and ritual, scientific, sociopolitical, and others, so that the nature of the Qur'anic language can be analyzed within each category. 3. Intentional Distinction: A distinction must be made between God's primary intent and His secondary intent in delivering revelation. This distinction allows for a categorization of verses into those that are *essential (primary)* and those that are *incidental (secondary)*. Only the former are necessarily trans-historical, while the historicity of the latter does not compromise the authenticity of the divine message. 4. Religious vs. Non-Religious Content: Within the body of revelation, it is necessary to distinguish between what constitutes the core religious message and what does not. This distinction highlights the essential, trans-historical nature of truly "religious" verses as opposed to the contingent, historically bound nature of "non-religious" verses, even though the latter may still serve to strengthen the faith of believers. 5. Prophetic Dimensions: Finally, the religious functions of the Prophet must be differentiated from his non-religious and worldly roles. This differentiation is critical for properly understanding how he acted upon the verses of revelation and interpreting his sayings and actions.

Keywords: Revelation Verses, Historicity, Trans-historical Nature, Diversity of Revelation, Essential Verses, Non-essential Verses.

¹ Professor of Philosophy, Kharazmi University, Tehran, Iran
(qodratullahqorbani@khu.ac.ir)

Ibn ‘Arabī’s Hidden Foundations in Faṣṣ One of the *Fuṣūṣ al-Ḥikam*: Establishing the Necessity of Revelation and Prophets
Rasoul Rahbari-Ghazani¹

Does Ibn ‘Arabī acknowledge reason’s capacity to access divine knowledge? If he does—and if reason, coupled with mystical experience, yields a profound knowledge of reality and the God—what justifies the need for revelation and prophets? In this paper, I explore Ibn ‘Arabī’s treatment of reason, mystical experience, revelation, and prophethood, particularly in *Faṣṣ One of the Fuṣūṣ al-Ḥikam*, where he implicitly grounds the necessity of revelation and prophecy. Frequently misunderstood, Ibn ‘Arabī is typically interpreted narrowly as a poetical Sufi who dismisses rational inquiry entirely. However, alongside his mystical discourse, he also engages rigorously with philosophical concerns—an aspect often overlooked. Through hermeneutic and textual analysis, I argue that Ibn ‘Arabī—the Sufi-philosopher (let’s call him “metaphysician”)—intertwines reason and mystical experience, while stressing their limitations, thereby underscoring the indispensable role of revelation and prophets. In Chapter One of the *Fuṣūṣ al-Ḥikam*, drawing upon the Qur’an, Ibn ‘Arabī urges seekers to contemplate nature, as it reflects the Real’s “Form”—a knowledge attainable by rational inquiry (albeit partially). Thus, he subtly affirms reason’s place in discerning certain divine truths. Yet, he insists that the intellect (*‘aql*) cannot comprehend deeper knowledge of God and reality through “rational observation” (*naẓar fikrī*; discursive reason). At this point, he introduces *kashf*—divine “unveiling” or mystical experience—as a superior mode of knowing, divinely granted. Nevertheless, he follows with a cryptic passage asserting that neither reason nor unveiling can grasp the Real, who remains *infinitely veiled*. Does this assertion contradict his earlier remark that reason and unveiling do grant the knowledge of God? It does not. Rather, Ibn ‘Arabī sustains his characteristic method: a simultaneous “yes” and “no,” the response he famously offers Averroes. He affirms reason’s capacity to grant knowledge of God while denying the sufficiency of that knowledge, especially regarding the loftier planes of reality and the divine Essence. This “yes-and-no” signals the indispensable role of revelation and prophets, who alone remove the *veils*, allowing humans access to aspects of reality and the Real inaccessible through reason or unveiling alone.

Keywords: Ibn ‘Arabī, Epistemology, Reason, Mystical Experience, Prophecy, Revelation.

¹ Philosophy of Religion, Faculty of Theology, Istanbul University, Türkiye.
r.rahbarighazani@ogr.iu.edu.tr

Non-Doxastic Faith and Prophetic Revelation: Reinterpreting the Believer's Response to Divine Message

Mahboobeh Pakdel¹

In both traditional religious thought and dominant approaches within the epistemology of religion, faith in the Prophet is typically defined as entailing firm belief in the truth of revelatory propositions. However, in the contemporary world, shaped by epistemic skepticism, scientific rationalism, and a growing atmosphere of intellectual unease, many believers face significant doubts regarding core religious beliefs, while still maintaining a positive inclination toward religious participation and responsiveness to divine revelation. These doubts often arise from a variety of sources, including moral and social concerns (such as perceived tensions between religious teachings and contemporary views on justice and gender), philosophical and scientific questions (such as the problem of evil or the lack of compelling evidence for God's existence), and personal experiences of trauma or alienation, especially in relation to religious authority figures. Traditional Doxastic models of faith tend to marginalize these experiences and treat doubt as incompatible with genuine religious commitment. This paper draws on the broader framework of non-doxastic faith, advanced by philosophers such as William Alston and Daniel Howard-Snyder, which replaces belief with a range of cognitive attitudes, including acceptance, beliefless assuming, and trust. The believer's response to prophetic revelation, under this approach to faith, can be grounded in these attitudes rather than in settled belief. By engaging with contemporary analyses of the varieties of religious doubt, such as conscientious, heedless, obsessive, and philosophical forms, the paper demonstrates that doubt is a multifaceted phenomenon and not inherently incompatible with faith. The non-doxastic approach, by explicitly accommodating doubt, offers a flexible account of faith, one that makes space for skeptical believers and even religiously inclined agnostics. Rather than requiring settled belief, it allows for faith grounded in acceptance, assuming, resilience, and practical commitment. Ultimately, this model enables sincere religious participation under conditions of epistemic uncertainty and invites a constructive theological rethinking of faith in an age of doubt.

Keywords: faith, doubt, Non-doxasticism, divine revelation, William Alston, Howard-Snyder.

¹ Ph.D. Candidate in Philosophy of religion, University of Tehran, Iran (mah.pakdel@ut.ac.ir)

The Late Schelling's Critique of Onto-theology and his Prophetism

Norihito Nakamura¹

This presentation examines the late philosophy of F. W. J. Schelling as an attempt to open philosophy toward the future through his critique of onto-theology. Against the classical metaphysical tendency to identify God with eternal being, Schelling's *positive philosophy* introduces temporality, contingency, and divine freedom into the very structure of thought. Beginning with his 1827 lecture series *System der Weltalter*, Schelling distinguishes negative philosophy—an a-temporal, purely conceptual system—from positive philosophy, which starts from factual existence and historical revelation. In this shift, Schelling replaces the logical deduction of being with the event of creation and experience, thereby transforming philosophy into a historical practice grounded in the will rather than pure reason. This presentation further explores the prophetic dimension of Schelling's unfinished *Weltalter* manuscripts. There, Schelling portrays the prophet as the one who perceives the “belonging-together of the times,” in which past, present, and future form an organic unity. This conception of time—neither cyclical nor linear—constitutes what I call *prophetic time*: a temporality that remains open, in which each beginning never ceases to begin. By interpreting Schelling's philosophy as prophetism, I argue that his critique of onto-theology culminates in a vision of God not as an *arche* (founding principle) but as *anarche*—the ever-renewing source of freedom and novelty. Ultimately, Schelling's late thought anticipates modern concerns about finitude, event, and the historicity of being. His “philosophy of the future” offers an alternative to closed, self-identical systems of thought, insisting instead on the creative, risky openness of existence itself.

Keywords: Positive Philosophy, Onto-theology, Prophetic Time, Anarche, Historicity of Being.

¹ Assistant Professor at Mie University, Japan (norihito922@yahoo.co.jp)

Revelation (*Wahy*) in the Thought of Sayyid Haydar Amuli

Fatemeh Kookaram¹

Sayyid Haydar Amuli, a prominent Shi'a mystic and philosopher of the 14th century, offers a unique synthesis of gnosis (*'irfan*), Shi'ism, and philosophical theology. His understanding of revelation (*wahy*) transcends the purely legalistic or rationalistic approaches, embedding it within a metaphysical and esoteric framework. For Amuli, revelation is a divine discourse that bridges the Absolute and the contingent world through the purified soul of the Prophet. The main question of this research is: What is meant by explaining revelation from the perspective of Seyyed Haydar Amuli? He distinguishes between various degrees of divine communication—revelation (*wahy*), inspiration (*ilham*), and mystical unveiling (*kashf*)—placing prophetic revelation at the apex of spiritual perception. Influenced deeply by Ibn Arabi's metaphysics and Shi'a doctrines of Imamate, Amuli views revelation as both a cosmological event and an epistemological phenomenon. In this research, Seyyed Haydar Amuli's view on revelation (*wahy*) will be examined. A thinker who combines the mysticism of Ibn Arabi, Islamic philosophy, and Shiite teachings with a profound and unified view of the phenomenon of revelation (*wahy*). Seyyed Haidar considers revelation (*wahy*) to be an intuitive and rational truth that occurs at the final level of connection with the active intellect. He believes in different levels of perception of the unseen and considers prophets to be human beings who, in perfect purity, have attained the readiness to perceive the truth. In her opinion, revelation (*wahy*) is not only revealed words, but also the complete manifestation of divine truth in the soul of the prophet. He also emphasizes the esoteric understanding of the verses. Therefore, in his opinion, revelation (*wahy*) is the meeting point of Sharia, reason, and mysticism. In many sources, Sayyid Haidar has considered revelation (*wahy*) to be a type of discovery. The achievements of this research include: 1. Amuli considers the origin of prophecy to be in the essence of God and the manifestation of Her names and attributes, and the Prophet (PBUH), who is the seal of the divine prophets and the chosen one of God, is the trustee of divine revelation (*wahy*), who is the seat of revelation (*wahy*) and the seal of the prophets. 2. In the ontological perspective of Islamic mystics, revelation (*wahy*) is the product of divine proximity, prophetic proximity, and the complete caliphate of God's names and attributes. 3. She had a unity of existence approach and considered the world of possibility from the perspective of the emergence of divine names and attributes, attributes of truth, and the integration between simile and distinction. 4. Sayyid Haidar considers the revelation (*wahy*) sent down to the prophets (PBUT) from the Oneness of the Essence and the Knower of the Names of the Essence (*Jabroot*), the result of which is the Holy Quran and the heavenly books.

Keywords: Revelation (*wahy*), Unity of Being, Names and Attributes, Sayyed Haidar Amuli.

¹ Assistant Professor, University of Mazandaran, Iran (f.kokaram@umz.ac.ir)

The Role of Prophet Muhammad (PBUH) in Creating World Peace

Jalal Khodayari¹

The world we live in has everything to offer but peace. While the Western and European countries wrestle with calamities like sexual anarchy, drug abuse, broken marital relationships, the Asian countries are torn-apart by violence, extremism and civil wars. The race for armaments among nations, misuse of nuclear weapons, miscarriage of justice, ruthless use of military force, and exploitation of natural resources by powerful countries is all happening under the nose of United Nation's Security Council and the International Court of Justice. The greatest challenge staring at humanity is to seek the underlying cause of violence in their societies and global levels. It requires world-wide collaboration and collective efforts to ensure enduring peace at local and international levels. To make peace a reality, humanity must seek harmony at grass-root levels. In this context, the role of one of the greatest benefactors of humanity-Prophet Muḥammad (PBUH) is productive and comprehensive. The Prophet (PBUH) ushered peace at all the levels of the society as was reflected in his conduct and behavior. In this paper, I seek to contextualize the role of Prophet Muḥammad (PBUH) in building up the peace within humanity. Some glaring examples from the life of the Prophet (PBUH) may be cited that will help in addressing the grave challenges of insecurity and violence in the world. The paper suggests for the adoption of the practices and principles of Prophet Muḥammad (PBUH) that would go a long way to nurture peace among individuals and societies.

Keywords: Prophet Muḥammad, Peace, Security, Tolerance, Harmony.

¹ Associate Professor, Faculty of Philosophy, Bogazici University, Istanbul, Türkiye (jalalkhodayari@gmail.com)

Malthus, the Existence of God, and the Problem of Evil

Bogdana Stamenkovic Jajcevic¹

The existence of evil represents an attractive problem in philosophy and theology. Darwin's theory of evolution seems to successfully solve this problem due to the discovery of the principle of natural selection, making the role of an intelligent designer redundant. Yet, this impression is decisive. One can say that Darwin's theory raised new questions such as: is the existence of an intelligent creator possible in a world shaped by constant struggle for survival and the activity of natural selection? I will try to provide answers to these questions by reaching beyond Darwin and focusing on the theory of one of his famous predecessors – Thomas R. Malthus. I will analyze his principle of the struggle for existence and its role in the natural system and show that this principle has a valuable role in the creation and maintenance of the balance of nature. However, it seems that such a balanced state implies the existence of so-called natural evil. The events of natural evil, followed by the “harmonical” periods, create a loop that eventually leads toward the creation and preservation of natural equilibrium. Thus, the Malthusian principle of the struggle for existence seems to provide an alternative solution to the problem of evil in nature.

Keywords: existence of God; the problem of evil; progress.

¹ Ph.D., Department of Philosophy, University of Belgrade - Faculty of Philosophy, Serbia (bogdana.stamenkovic@fbg.ac.rs)

Artificial Intelligence, the Interpretation of Revelation, and the Limits of Machine Cognition

Hojjat Imanikia¹ & Ahmad Nasiri Mahallati²

Recent developments in artificial intelligence (AI), particularly in natural language processing (NLP), have introduced innovative approaches to analyzing religious texts. AI models can, compare interpretations, and generate responses to theological questions. However, the central issue is whether these models truly comprehend revelation or simply perform statistical pattern recognition. The core limitation of AI in interpreting revelation is its lack of intuition, lived experience, and spiritual perception. Unlike human scholars, AI systems rely solely on data-driven correlations and pattern extraction, without the capacity for deep contemplation, hermeneutic reasoning, or understanding the complex dimensions of sacred texts. This limitation creates significant epistemological and theological challenges. Revelatory texts are layered with profound meanings requiring philosophical, theological, and historical contextualization. AI lacks the cognitive depth to discern authorial intent, intertextual significance, and theological nuances. As a result, AI-generated interpretations may be reductive, incomplete, or misleading. Additionally, AI models learn from the data they are trained on, which may reflect biased or one-dimensional theological perspectives if certain viewpoints are overrepresented. Unlike human scholars, AI is restricted by its input data, which limits its interpretative capacity. Moreover, AI's computational nature prevents it from engaging with spiritual or metaphysical cognition. Revelation represents not just textual content but divine truth and spiritual transformation, which AI is unable to apprehend. This creates the risk of AI undermining religious authority, as overreliance on machine-generated interpretations may marginalize human scholars, reducing theological discourse to an automated process devoid of ethical judgment or spiritual insight. AI should remain an auxiliary tool for scholars rather than a replacement for human expertise. Its training datasets must be reviewed by experts to prevent biases, and a multidisciplinary approach to AI design should be adopted to integrate philosophy of religion, theology, ethics, and AI research. Public education on AI's limitations in theological interpretation is also necessary to prevent inappropriate reliance on machine-generated exegesis.

Keywords: Artificial Intelligence, Revelation, Theological Interpretation

¹ PhD in Philosophy and Associate Researcher at Kima Faravareh Khavaran Co., Mashhad, Iran (hojjat.imani@gmail.com)

² Postdoctoral Researcher in Philosophy, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (ahmadnasiri744@yahoo.com)

The Languages of Religious Experience

Luke Hillman¹

In this paper, I want to explore the connections between religious language and religious experience. When someone who had a religious experience explains their experience, they utilize words on the borderline of what is understandable. Within the religious community, these words hold weight and merit to those who believe. Religious language is uniquely tied to these communal relationships. Wittgenstein and Kierkegaard both viewed religious language as something that existed outside the boundaries of normal language usage, something they called "nonsense" because religious language does not describe the natural world, but something beyond nature. I believe there is merit to this viewpoint as religious language needs to capture very specific and abstract ideas like the nature of God, revelations from God, and the laws of God. I want to think more about these connections as they relate directly to cited religious experiences from Christian and Islamic faiths. Through the process of this project, I will explain what I have studied about religious language, what I mean by "nonsense" specifically, and how faith can work in these almost undefinable areas. By looking at Kierkegaard's story of Abraham in *Fear and Trembling*, I believe we find an excellent example of religious experience with religious language in the way these philosophers describe. Abraham is called to sacrifice his son, but cannot fully explain why he is doing so until his faith is affirmed, a point Kierkegaard presents beautifully through Johannes De Silentio's struggle to understand Abraham's choice. After laying out this foundation, I will then look at religious experience from the religions mentioned above to understand how language is used to describe experiences beyond Abraham. Specifically, Anthony J Steinbock in his book, *Phenomenology & Mysticism*, analyzes an account of Mother Teresa and her experience through and an account of Sufi master, Baqli and his experience with poetry and religious experience. It is not a goal of this paper to question the success of these descriptions or validate these experiences, but to just simply understand them through the guise of a Wittgensteinian perspective. Ultimately, these ideas are an extension of my doctoral project completed last fall. I believe studying religious experience can present an interesting avenue to expand my work on religious language.

Keywords: Religious Experience, Religious Language, Nonsense.

¹ Professor of Arts, English, and Humanities, Oklahoma City Community College, USA (skywalker.hillman@gmail.com)

Delegitimization of the Prophet Muhammad's (pbuh) Divine Revelation in Early Modern English Culture

Ahmad Gholi¹

The present article seeks to examine the practices by which Early modern Western artists and writers delegitimized the divine message of the Prophet of Islam. To do so, the article will concentrate on William Shakespeare's play (Henry VI /Part One) and William Langland's poem (*Piers Plowman*, 1377) and John Lydgate's (1370-1451) three paintings: *Muhammed Preaching with Doves*, *Antichrist Preaching*, and *Muhammed Killed with Swine*, Wynkyn de Worde's painting (?-1534) entitled *Muhammed Treated with Falling Sickness*, and unknown Gulielm Beescam's painting: *The Hierarchie of the blessed angells* (1635). The article argues that under the influence of polemical traditions, Shakespeare and Langland depicted the prophet as a scheming seducer whose revelation was nothing more than the arrival of his trained dove/pigeon sitting in his ear to take its seeds. Similarly, the article contends that Lydgate, Worde, and Beescam in their paintings equated the prophet's divine revelation with his ramblings during epileptic fits, the antichrist's plot, the fraud of a political imposter, and the bitter fruit of the Devil's visitations. Indeed, the prophet for them is the uncanny dark double of Jesus Christ. By warping Prophet Mohammed's divine message in their visual and print culture, these artists and poets attempted to construct a superior identity for the Christian world and an inferior and illegitimate identity for the Islamic world. The study concludes that by dismissing the legitimacy of the prophet's divine message, they have paved the path for the emergence of Islamophobia, the prophet's caricatures, and the burning of the holy Koran in modern Western culture.

Keywords: Delegitimization, Revelation, Prophet Mohammed, Dove, Antichrist

¹ Assistant Professor, Department of Foreign Languages, Gonbad Kavous University, Iran (ahmadgholi@gonbad.ac.ir)

Revelation and Prophethood for Modern Times: Lanza del Vasto Antonino Drago¹

Could the sacred texts prophesy the radical anthropological transformation of humanity brought about in recent centuries by the modern Science and Technology of Western civilization? According to Gandhi's Catholic disciple, Lanza del Vasto, yes. In the book *Les quatre Fléaux* he interpreted three basic sacred text of Christian religion. Genesis 3 describes the original sin. It is interpreted as a decadence of the knowledge-contemplation into the knowledge-calculation about one's neighbor for obtaining selfish privileges. Since interpersonal relationships are concerned, this evil may pervade social institutions and also build new ones. Revelation 6 and 8 among others describes four social scourges made by human hands: Misery, Servitude, Sedition and violent Revolution, War. Revelation 13 describes the social evil that has grown into an oppressive World dictatorship of two Beasts on mankind. This text also suggests the way out for salvation: to know the name of the first Beast: "666". It is interpreted as "666..." i.e. an infinite series of the modern mathematics, which played a decisive role in the birth of modern science and at present is its language and its basis. Hence, the two Beasts are modern Science and Technology. Through them a person experiences a growth towards absolute infinite (according to snake's promise "You will be gods") but continuing to stay on the human-animal level (6) without achieving the level of the spiritual man (7). At present time they receive worship as the driving forces of mankind's progress. Through such prophetic interpretations sacred texts regain authority in the face of the absolutist truth of Science. This is the essential revelation to become spiritually aware of modern times, already characterized by Hinduism as a "Kali Yuga" and by Islamism as a "Satanic age". The lesson for every religion is to be aware (possibly through one of its sacred texts) of also the structural evils of social institutions, even the intellectual and cultural ones, as Science and Technology are. Finally, a spiritual conception of science and technology is suggested.

Keywords: Sacred text, Lanza del Vasto, Genesis, Revelation, Four social scourges, Science and Technology. Infinity, Modern times.

¹ Associate Professor, Department of Physical Sciences, University "Federico II" of Naples, Italy (drago@unina.it)

**Farrah Īzadī, Revelation, and Nationalism: Rereading Legitimacy
and Prophethood in the Political Philosophy of the *Shāhnāma***
Reyhaneh Davoodi-Kahaki¹

The *Shāhnāma* of Ferdowsī is a foundational epic that plays a central role in shaping Iranian national identity, reflecting religious, ethical, and political elements within a mythic framework. One of the key concepts in this work is Farrah Īzadī—a sacred force that plays the principal role in legitimizing kingship and, in a way, serves as an analogue to revelation and prophethood in the Abrahamic tradition. Contrary to the Abrahamic religions, in which prophets are the bearers of divine revelation and law, in the *Shāhnāma* this role is transferred to the just and religiously grounded king—a sovereign who, relying on truth (*rāstī*), justice (*dād*), and wisdom (*khirad*), is responsible for guiding the nation and maintaining the world's order. The primary question this paper seeks to answer is whether, within Ferdowsī's political philosophy, the universality of revelation and prophethood is rejected. It appears that through reconstructing a form of divine legitimacy via the notion of Farrah Īzadī, Ferdowsī not only does not negate revelation in its general sense but indeed emphasizes the fundamental unity of divine revelations on various levels. In other words, by grounding his vision in the tradition of Khusrawānī Wisdom, Ferdowsī presents a conception of religion and prophethood that is rooted in Iranian tradition while simultaneously resonating with the elevated principles of monotheistic faiths. The research method employed in this article is a comparative-conceptual analysis. By examining the interrelation of the concepts of *farr*, revelation, prophethood, and legitimacy in the *Shāhnāma* alongside their counterparts in the Abrahamic traditions, this study offers a novel interpretation of the divine and national foundations of political order in Ferdowsī's thought. From this perspective, the *Shāhnāma* is not merely a national myth; rather, it is a native paradigm of religious-political legitimacy within Iranian cultural and philosophical consciousness.

Keywords: Ferdowsi, *Shāhnāma*, Revelation, Prophethood, Political Philosophy.

¹ Ph.D. in Islamic philosophy, University of Science and Research, Tehran, Iran (reihaheh.davoodi65@gmail.com)

Revelation as Speech Act of God

Moharam Borhani¹

Nicholas Wolterstorff, influenced by the theories of J. L. Austin and John Searle, has claimed a view of the nature of revelation as a "speech act" of God. From Wolterstorff's perspective, unlike the propositional or experimental model, revelation has a linguistic nature. Referring to the distinction made by J.L. Austin (linguist 1911-1960) and John Searle (analytic philosopher 1932-) between the three layers of speech (speech act, Illocutionary Act, and perlocutionary Act), he claims that the main element of speech is the second layer, or Illocutionary Act, through which something is done. He says that God has spoken and what he means by speaking is literal and real, not figurative. Wolterstorff has attempted to attribute the scripture to God by presenting revelation as a speech act and by proposing the idea of Double Agency Discourse. Revelation, as a speech act of God, requires the acceptance of certain ontological and epistemological assumptions, foundations, and consequences. For example, it seems that Wolterstorff's view of God's speech as acquiring a normative status requires a kind of identification between the essence of God and man, as well as the reduction of God to the level of a speaker and one of the parties to the conversation in human communities. In this article, at first an attempt has been made to explore the linguistic foundations of the Speech Act theory and its components, then to address the various applications of this theory in Wolterstorff's revelation theory, and finally to address the challenges facing Wolterstorff in applying the speech act model in explaining the nature of revelation.

Keywords: Speech Act Theory, Illocutionary Act, Double Agency Discourse, Normative Theory of Language

¹ Ph.D. in Theology, Postgraduate Education at Payam Noor University-Tehran, Iran (porsesh.borhani@gmail.com)

**Exploring the concept of Khatam-i-Nabuwah in Islam: A Study
within the Context of Islamic Legacy**
Sameeullah Bhat¹

Numerous factions have laid claim to prophethood following the passing of Prophet Muhammad (SAW), with the Ahmadiyya community notably prominent among them. This study seeks to examine the perspectives of various Muslim scholars to clarify the precise and concise interpretation of the Qur'anic verse, 'Wa Khataman-Nabiyyin. These scholars affirm conclusively that the Prophet (SAW) is certainly the final prophet and the seal of all prophets. The concept of Khatm-i-Nabuwah stands as a cornerstone in Islamic faith, underscoring the definitive nature of Prophet's prophethood. A number of major Qur'anic verses and sayings of the Prophet (SAW) serve as compelling evidence, accentuating the global significance of belief in Khatam-i-Nabuwah. Essentially, it is firmly established through Qur'anic teachings, Hadith, the unanimous agreement of the Prophet's companions, and the consensus among the Muslim scholars spanning from medieval times to the present, that the Prophet (SAW) is the ultimate and final Prophet in the line of prophets. The historical narrative within Islam attests to the steadfast stance of the Muslim community against any false claims of prophethood. Whenever an individual has asserted false prophethood, the entire Muslim Ummah united to vehemently oppose and suppress such claims. This study also seeks to delve into the concept of prophethood (Nabuwah) in Islam, with a specific and thorough focus on Khatm-i-Nabuwah the definitive nature of Prophet's prophethood. The exploration will unfold through an analytical methodology, considering both revelation and reason to elucidate this integral aspect of Islamic belief.

Keywords: Islam, Muhammad, Nabuwah, Khataman Nabiyyin, Quran and Sunnah

¹ Assistant Professor, Department of Islamic Studies, University of Kashmir, India (bhatsamiullah121@gmail.com)

Imagination and Creativity: Theocosmopoetic sonar of Revelation Oleg Beltek¹

Imagination is the terrifyingly free great metaphysician that stands between revelation and experience; the ontological force that makes the divine actual and drives reality. Mystically, imagination is not a mere cognitive function, not a play of fantasy or an experiential capacity that blends images, but a theocosmopoetic sonar creatively guided onto meonic revelation; an analogue of divine creativity, operating through, but not limited by, rationality; a tunnel connecting the divine-to-humanity with the human. In my opinion, this me-onally understood imagination is also close to the ascetic-poetic intuition of the Orthodox East. The world of imagination (in Arabic: *ālam al-mithāl*), this supersensible world that exists between the sensual and the imaginary, is the home of the spiritual revelations and theophanies that are the goal of the seeker, as Ziad Elmarsafy states. In System of Transcendental Idealism Schelling says that „the objective world is only the original, still unconscious, poetry of the spirit“. The human imagination, acting poetically, brings the conscious and unconscious workings into unity. Thus philosophy and almost all the sciences for Schelling were born of poetry, and so they must flow back in separate streams into this universal ocean of poetry. The return to this unified poetry will be possible through revelation. Schelling refers here to mythology, which will inevitably draw out later his Philosophy of Revelation. Against this background, the idea of theocosmopoetics, which I propose, transcends both theo-aesthetic and postmodernist understandings, coming closer to process theopoetics, but breaking its limitations by means of meontology of revelation, turning to the ideas of Schelling and R. L. Hart. In my presentation I will show that the cosmos as revelation is seen as a poetic act of God and does not presuppose the essential presence of God but rather is revealed through absence and becoming (μή-ὄν, non-being) and the connecting role that imagination plays in this process.

Keywords: Revelation, Meontology, Imagination.

¹ Ph.D. Student in Protestant Theology, University of Vienna, Austria & Russia (oleg.beltek@gmail.com)

Scientific Innovation in Exploring the Relationship between Brain Evolution and Spiritual Experiences

Vahid Azizi¹ & Gholamhossein Khedri²

The approach of contemporary philosophy is to apply it to mental and physical health, to improve the quality of life, and to increase the likelihood of survival of human societies. Spiritual experiences are ingrained in human nature, and belief in the application of positive aspects of spirituality based on "rationalism" is noteworthy. Spiritual experiences are closely correlated with brain development and mental function. The emergence of empiricist schools and Darwin's evolutionary theory during the scientific renaissance transformed semanticist attitudes. The explanation of the goodness of the existence of matter in the functioning of the brain and mind as a causality of aptitude for spiritual beliefs based on rational knowledge provided naturalist philosophers with the opportunity to explore these fields. Parallel to the emergence of Homo sapiens, it can be hypothesized that the spiritual aspects of existence evolved from the earliest stages towards monotheism, and that this was a function of the evolution of the human brain and mind. With the introduction of the God gene by Hamer and the identification of areas in the brain associated with spiritual experiences in the Newberg studies, the study of Neurotheology was formed. Mental states are the product of physicochemical processes and gene expression in the brain, and there is a relationship between the mind - which is receptive to human inclination towards spiritual experience - and voluntary and conscious action. The question is, if the inclination towards spirituality, which is one of the pillars of the revealed teachings of the prophets, is based on knowledge, does it have greater value? Accepting the fallibility of the functioning of the material brain can modify the purely materialistic views of human "spiritualism" and direct his attention to the revealed teachings of divine religions. In this way, in revealed attitudes to the issue of spirituality, the shortcomings of purely material processes can be reduced. The value of spirituality based on reason is that the probability of survival of such a "spiritual person" in nature increases, and the opportunity to transmit genes that influence spiritual life to subsequent generations is provided, and the relative abundance of genes that influence spiritual experiences in the population increases.

Keywords: Brain evolution, spirituality, genes

¹ Assistant Professor, Faculty of Life Sciences and Biotechnology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (v_azizi@sbu.ac.ir)

² Associate Professor, Department of Philosophy, Theology and Ethics, Payame Noor, University, Tehran, Iran (gh.khedri@pnu.ac.ir)

Reinterpretation of Rumi's Mystical Experience through the 'Paradox of Death'

Hyung-Jin An¹

Persian mystic poet Muhammed Celâleddîn-i Rumi (1207-1273 AD) sang of union with God full of love, and his mystical experiences were expressed as ecstasy overcoming all duality. Also, his mystical experiences contain 'great paradoxes'. In this paper, the author will attempt to reinterpret the mystical experiences in Rumi's poetry from a religious philosophical perspective using the keywords 'paradox' and 'death'. The most striking paradox in Rumi's poetry is 'new birth by death'. The path of love for God presupposes the death of the nafs, the animalistic and false ego. This annihilation is called fanā. And eventually, through the second, higher stage of fanā, the devotee experiences the death of even the more refined forms of impurity, the intellect and the angelic. This death is an indispensable condition for the perfection of mystical experience. The second great paradox is that the mystical experience of meeting God is a 'resurrection that occurs without death.' Rumi did not want to meet God in the afterlife, but rather in this very moment. The time of love is the 'eternal present.' This extends to not only the salvation of the individual soul, but also the soteriology of the community and the universal dimension. Rumi's poetry reminds us that all things in the universe created by God are divine. He taught that by forming a beautiful community, we should protect the 'order of light' and restore the sacred ethics given to us. The final divine paradox is that this death is a 'death without the action of killing.' The death of the false ego is naturally accomplished by the grace of God. Rumi asserts that the original source of humanity's love for God is ultimately God's love for humanity. Therefore, humans are not active subjects of love for God. It is accomplished by the grace of God. Ultimately, through love for God, the devotee approaches the source of that love.

Keywords: Rumi, The Masnavi, Paradox, Death, Fanā

¹ Ph.D. Student, Department of Philosophy, University of Delhi, India (asianhamster1991@gmail.com)

A Semantical Analysis of Concept of Revelation

Halil Rahman Açar¹

Revelation has many dimensions. One of them is epistemic. The concept of revelation has numerous philosophical and theological disputes to be replied by us. To present a coherent account of Divine revelation, we need to determine both the usages of this concept and its interpretation. The Concept of Spirit is explicitly used as a significant word in both the Bible and the Qur'an. This paper mainly deals with a semantical analysis of the concept of spirit (ruh) as revelation in the Qur'an. The semantical procedure will be applied first to the conceptual analysis of the material used by the Qur'anic vocabulary. This means, in a sense, the use of semantics to the Qur'anic term. In this context, my task is to concentrate on examining analytically the concept of spirit, which seems a decisive role to understand Divine revelation and the phenomenon of spirit. We know that most words used in the Qur'an have pre-Qur'anic meaning. Therefore, before they are used in the Qur'anic text, they belonged to a different a conceptual system. I shall attempt to determine the meaning of the spirit in Arabic in the pre-Qur'anic period by referring to the dictionaries and relevant literary works. I shall regard this part as a diachronic study the whole system in order to compare with the Qur'anic period. The usage of the Qur'anic concept within in its text will be regarded as a synchronic approach to indicate the inner semantical transformation between the pre-Qur'anic and the Qur'anic period. In order to grasp the meaning of this concept in its original sense, every occurrence of this term within the text will be noted and classified for discovering the development inherent in the meaning of this concept through periods of revelation. Moreover, the concept of spirit as phenomena will be analyzed. For spirit (ruh as revelation) as a key term in the Qur'an is a phenomenon that occurs between God, who is the sender of message and the man, who is chosen as locus of revelation. This phenomenon, which may also be described as the communication between God and man in the light of the term spirit used in the Qur'an. In conclusion, the difference between the Qur'anic usage of the concept of spirit and the Bible will be made clear. If we consider carefully and examine the Qur'anic text, we will find that the Qur'anic idiom spirit(ruh) is related to revelation. It is also associated with a term amr.

Keywords: The Qur'an, concept of spirit, semantics, revelation, Divine message

¹ Professor of Philosophy, Department of Philosophy, Ankara Yıldırım Beyazıt University, Türkiye (hracar@aybu.edu.tr)

Al-Biruni's Perspective on the Relationship Between Revelation and Reason

Sedigheh Abrishamkar¹ and Ghorban Elmi²

The relationship between revelation and reason has always been a fundamental concern for humanity. A study of the history of Islamic thought reveals a long-standing tension between reason and revelation. Nevertheless, the Qur'an's call for rationality and reflection opened a path for Muslim thinkers to seek harmony between the two. Al-Biruni was one of the prominent intellectuals who combined logical reasoning and empirical observation with religious faith. Unlike some philosophers who saw philosophy and religion in conflict, Al-Biruni believed that philosophy and religion could coexist. He argued that philosophy could be useful for better understanding religious teachings and ethical principles, if it is interpreted correctly and rationally. Although he did not directly address this issue in his works, its traces can be discerned throughout his writings. In Al-Biruni's thought, natural and mathematical inquiries ultimately lead to knowledge of the Almighty God, and understanding any cause guides the knower toward the First Cause (God, the Exalted). From his perspective, knowledge is derived from three sources: physical senses, reason, and revelation. He regards reasoning as a faculty subordinate to intellect, serving as a ladder that elevates the human being from the sensory world to the realm of intelligibles. With a profound understanding of the concept of reason in Islam, Al-Biruni made greater efforts than other Muslim scholars and thinkers to integrate the sciences of the ancients with the spirit of Islam and to merge classical sciences with Islamic knowledge. Accordingly, his stance on the relationship between philosophy, science, revelation, and religious tradition is grounded in the principle of non-contradiction. He not only saw no conflict between science, revelation, and divine law, but also believed that religious propositions cannot be properly understood or applied without scientific and rational inquiry. Drawing upon Qur'anic teachings, Al-Biruni emphasized the harmony between revelation and reason, maintaining that any apparent contradiction between them arises from ignorance of the physical world or misinterpretation of the divine text.

Keywords: Al-Biruni, reason, science, revelation, divine law.

1 Assistant Professor, Islamic Azad University North Tehran Branch, Iran (sed.abrishamkar@gmail.com)

2 Professor, Department of Theology and Islamic Sciences, University of Tehran, Iran (gelmi@ut.ac.ir)

An Assurance Model of Divine Revelation

Joshua Rollins..... 23

Deism as Psychology: God from Inside and from Nature

Bilal Sambur 24

Meaning of Life: An Existential Approach Toward Revelation

Vahid Sohrabifar 25

**Mystical Experience and Revelation: A Phenomenological
Attempt at Distinction**

Betül Akdemir Süleyman 26

**The Relationship Between Revelation and the Sources of
Knowledge**

Supratman..... 27

Comparative Models of Revelation Across World Religions

Seyedmehrzaad Verdizadegan 28

Delegitimization of the Prophet Muhammad's (pbuh) Divine Revelation in Early Modern English Culture	
Ahmad Gholi	13
The Languages of Religious Experience	
Luke Hillman.....	14
Artificial Intelligence, the Interpretation of Revelation, and the Limits of Machine Cognition	
Hojjat Imanikia & Ahmad Nasiri Mahallati	15
Malthus, the Existence of God, and the Problem of Evil Bogdana Stamenkovic Jajcevic.....	16
The Role of Prophet Muhammad (PBUH) in Creating World Peace	
Jalal Khodayari	17
Revelation (<i>Wahy</i>) in the Thought of Sayyid Haydar Amuli	
Fatemeh Kookaram	18
The Late Schelling's Critique of Onto-theology and his Prophetism	
Norihito Nakamura	19
Non-Doxastic Faith and Prophetic Revelation: Reinterpreting the Believer's Response to Divine Message	
Mahboobeh Pakdel	20
Ibn 'Arabī's Hidden Foundations in Faṣṣ One of the <i>Fuṣūṣ al-Ḥikam</i>: Establishing the Necessity of Revelation and Prophets	
Rasoul Rahbari-Ghazani.....	21
The Historicity of Revelation Verses: Approaches, Challenges, and Future Horizons	
Qodratullah Qorbani	22

Table of Contents

Al-Biruni's Perspective on the Relationship Between Revelation and Reason	
Sedigheh Abrishamkar and Ghorban Elmi	4
A Semantical Analysis of Concept of Revelation	
Halil Rahman Açar	5
Reinterpretation of Rumi's Mystical Experience through the 'Paradox of Death'	
Hyung-Jin An	6
Scientific Innovation in Exploring the Relationship between Brain Evolution and Spiritual Experiences	
Vahid Azizi & Gholamhossein Khedri	7
Imagination and Creativity: Theocosmopoetic sonar of Revelation	
Oleg Beltek	8
Exploring the concept of Khatam-i-Nabuwah in Islam: A Study within the Context of Islamic Legacy	
Sameeullah Bhat	9
Revelation as Speech Act of God	
Moharam Borhani	10
Farrah Īzadī, Revelation, and Nationalism: Rereading Legitimacy and Prophethood in the Political Philosophy of the <i>Shāhnāma</i>	
Reyhaneh Davoodi-Kahaki	11
Revelation and Prophethood for Modern Times: Lanza del Vasto	
Antonino Drago	12

Chairman: Reza Akbari
Scientific Secretary: Mohsen Javadi
Conference Director: Ali Sanaei

Academic Board

Rahim Acar (Marmara Üniversitesi)
Halil Rahman Acar (Ankara Yildirim Beyazıt University, Turkey)
Mahdi Abbaszadeh (Research Institute for Islamic Culture and Thought, Iran)
Muhammad Akram (International Islamic University Islamabad, Pakistan)
Ebrahim Azadegan (Sharif University)
Amir Abbas Alizamani (University of Tehran, Iran)
Reza Akbari (Imam Sadiq University, Iran)
Mahdi Akhavan (Allameh Tabataba'i University, Iran)
Hamidreza Ayatollahi (Allameh Tabataba'i University, Iran)
Ahab Bdaiwi (Leiden University, The Netherlands)
Reza Berenjkari (College of Farabi, University of Tehran, Iran)
Abdurrazzaq Hesamifar (Imam Khomeini International University, Iran)
Hossein Hoshangi (Imam Sadiq University, Iran)
Seyed Ahmad Hosseini (Shahid Madani University, Iran)
Joshua Hollmann (Concordia University, St. Paul, USA)
Mohsen Javadi (Qom University, Iran)
Abbas Karbasizadeh Isfahani (University of Isfahan, Iran)
Ramazan Mahdavi Azad Bani (Mazandaran University, Iran)
Jahangir Masoudi (Ferdowsi University, Iran)
Qodratullah Qorbani (Kharazmi University, Iran)
Azza Ramadan (Al-Azhar University, Egypt)
Rasoul Rasoulipour (Kharazmi University, Iran)
Sajjad Rizvi (University of Exeter, UK) |
Mahdi Sa'atchi (Shahid Motahari University, Iran)
Mohammad Saeedimehr (Tarbiat Modares University, Iran)
Ali Sanaei (Semnan University, Iran)
Thomas D. Senior (University of Arkansas, USA)
Rostam Shahmohammadi (Semnan University, Iran)
Klaus von Stosch (University of Bonn, Germany)
Liyakat Takim (McMaster University, Canada)
Edward R. Wierenga (University of Rochester)

Conference Organiser:

Iranian Association for Philosophy of Religion (IAPR)
in cooperation with
Semnan University

Sponsors:

Islamic World Science Citation Center
Iranian Association for Wisdom and Philosophy
Islamic Theology Association of the Seminary
Research Institute for Islamic Culture and Thought
House of Wisdom | University of Isfahan
Imam Khomeini International University | Imam Sadiq University
University of Ilam | Tarbiat Modares University | University of Tehran
Kharazmi University | Shahid Beheshti University
Shahid Madani University of Azerbaijan | Shahid Motahari University
Razavi University of Islamic Sciences
Ferdowsi University of Mashhad | University of Mazandaran
University of Meybod | Supreme Council of Wisdom
Society of Iranian Philosophers

en.philor.org
philorconf@gmail.com

In the name of God



*Iranian Association for
Philosophy of Religion*



Semnan University

Book of Abstracts
The 13th International Conference for
Contemporary Philosophy of Religion (CPR2025)
“Revelation and Prophethood”

October 21-22, 2025
Iran, Semnan, Semnan University

